

آن زلزله ای که خانه را لرزاند
یک شب همه چیز را دگرگون کرد
چون شعله جهان خفته را سوزاند
خاکستر صبح را پر از خون کرد
گنجینه روزهای شیرین را
در خاک غم گذشته مدفون کرد
با خانه و خاطرات من، ای دوست
آن زلزله کار صد شبیخون کرد
نادر نادرپور



پیام شایانی

وکیل تصادفات

✦ رانندگی ✦ زمین خوردگی

✦ صدمات ناشی از کار

(408) 777-8867

(800) 261-1314

دفتر خدمات بیمه سحر سلاهی

Selahi Insurance Agency

✦ مسکن ✦ اتومبیل ✦ مشاور مالی

✦ برنامه ریزی بازنشستگی ✦ بودجه کالج ✦ عمر

و هزینه فوت ✦ محل کسب و از کار افتادگی

(408) 931-6434





AS SEEN ON



دفاتر وکالت مهاجرت علیرضا عابدی و همکاران

علیرضا عابدی

وکیل متخصص مهاجرت آمریکا

از سال ۱۹۹۹، تجربه ما، آسایش فکری شما، اعتماد شما، موفقیت ۱۰۰ درصد در اخذ گرین کارت و امور کنسولی

Robert A. Abedi J.D., Esq.

چرا ویزا؟ وقتی ما می توانیم برای شما گرین کارت بگیریم!

در صورت عدم موفقیت در اخذ کارت سبز، هزینه وکالت شما را بر می گردانیم

- ♦ اخذ گرین کارت و دفاع از اشخاص اخراجی در دادگاه
- ♦ جلوگیری و اصلاح اشتباهات رایج متقاضیان در امور مهاجرت
- ♦ جلوگیری از اخراج کسانی که در معرض اخراج هستند

دکتر علیرضا عابدی، وکیل با تجربه مهاجرت در آمریکا با سال ها سابقه درخشان و احاطه بر قوانین مهاجرت و آگاهی از تغییرات مهم اخیر در مقررات اجرایی، در خدمت شماست. از تجربه و دانش ما استفاده کنید.

ایرانیان عزیز، در این مقطع خطیر و حساس امر پیچیده مهاجرت، از مدعیان وکالت و شبه وکیل ها پرهیزید!



Robert ABEDI

	AMERICAN IMMIGRATION LAWYERS ASSOCIATION	1331 G Street NW, Suite 300 Washington, DC 20005-3142 202.507.7600 • www.aila.org
Robert AliReza Abedi	Member ID#: 14730	
Member Since: 06/06/2000	Member Type: Regular	
Expiration Date: 11/14/2017		

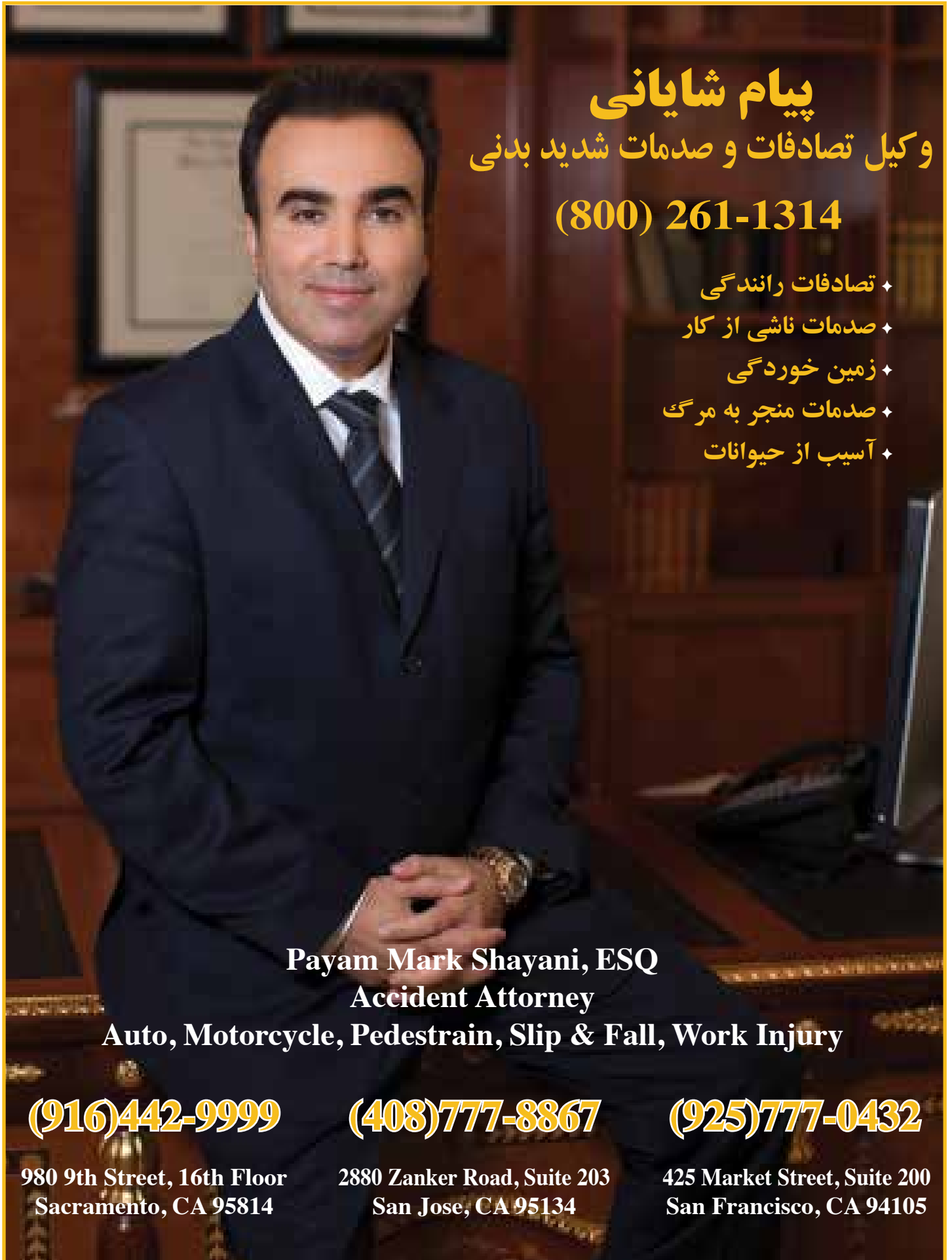
(415) 398-4504



www.IRAN2USA.com وبسایت به زبان فارسی

www.lawabedi.com Website in English language

One Market Street, 36th floor, San Francisco, CA 94105



پیام شایانی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

(800) 261-1314

- ♦ تصادفات رانندگی
- ♦ صدمات ناشی از کار
- ♦ زمین خوردگی
- ♦ صدمات منجر به مرگ
- ♦ آسیب از حیوانات

Payam Mark Shayani, ESQ

Accident Attorney

Auto, Motorcycle, Pedestrian, Slip & Fall, Work Injury

(916)442-9999

980 9th Street, 16th Floor
Sacramento, CA 95814

(408)777-8867

2880 Zanker Road, Suite 203
San Jose, CA 95134

(925)777-0432

425 Market Street, Suite 200
San Francisco, CA 94105

سیلی زدن به «امید» مردم در پارک!

احسان محمدی

کتک خوردن یک دختر از یک پلیس زن گشت ارشاد، که ماموران مرد هم با او همراهی می کردند، آنقدر دردناک است که هر وجدان بیداری به آن واکنش نشان می دهد.

بسیاری ما روزنامه نگاران سرزنش می شویم که بدنه اجتماعی را فریب دادیم که پای صندوق رای بیایند. مردم می گویند شما ما را به تغییر امیدوار کردید. بعد از دیدن این ویدئو به این فکر کردم که ما قطره قطره مردم را به ماندن در این کشور، به امیدوار بودن به اصلاح و تغییر، به ... امیدوار می کنیم و اقداماتی از این دست به آنها می گوید، نه! هیچ امیدی نیست!



دختری که کتک خورد عمرش کمتر از عمر نظام است. یعنی دست پرورده شاه و فرح نیست، محصول تربیت مدرسه، صدا و سیما و تربیون های نصیحت گر

خودمان است. البته هیچ بعید نیست که فردا کسانی بگویند او جاسوس بوده و برای تخریب مسئولان پول گرفته و ... مردم در تاکسی ها می گویند با این نسل چه کردید که حتی خودتان هم تاب تحمل شان را ندارید؟
بیش از هر فرد و نهاد دیگری این اعتبار پلیس به عنوان نیروی امنیت بخش است که یک بار دیگر صدمه دید. وقتی به سیستان و بلوچستان سفر کردم و سربازانی را دیدم که زیر آفتاب داغ از امنیت دفاع می کردند فکر کردم هیچ

بهبودی داشت که او را اذیت می کرد. هنگام گذر پیامبر از کوچه رویش خاکروبه می ریخت اما وقتی بیمار شد، پیامبر به عبادت او رفت. شما که قرار است گشت ارشاد باشید و دختر شل حجاب را از گمراهی نجات بدهید، نکنند خود را بالاتر از پیامبر تصور کرده اید که با یک واژه اینطور به خشم می آید؟ احتمالا در کشورهای دیگر هم پلیس با شنیدن این واژه برخورد تندی انجام دهد اما آن پلیس ها مدعی نیستند الگوی اخلاقی شان رسول خداست.

ما درک می کنیم که نیروهای پلیس هم انسان هستند و ممکن است کنترل خود را از دست بدهند اما فیلم نشان می دهد که این خشم پایانی ندارد و مامور زن با چنان خشونت ادامه می دهد که دستکم با روایت هایی که ما از فرماندهان جنگ در برخورد با اسرای عراقی شنیده ایم هم قابل قیاس نیست! این همه خشم در جامعه ترسناک است یا شل بودن حجاب دختران؟

بخشی از مردم می گویند وقتی در پارک که یک فضای عمومی است با دختر مسلمان ایرانی اینطور برخورد می شود پشت دیوارها و در بازداشتگاه ها ممکن است چه برخوردهایی صورت بگیرد؟ همانطور که مردم قذران شما در برخورد قهرآمیز با زورگیر و اراذل و اوباش هستند، گله مند اینجور برخوردها هم می شوند.
با همه نقدهایی که به تلویزیون وارد است باید از مدیران آن تشکر کرد که در بخش خبری ۲۰:۳۰ به این موضوع پرداختند. حتی کوتاه و گذرا. این قدرت شبکه های اجتماعی است که البته دارد به قیمت فیلتر شدن شان تمام می شود! این گزاره که «در هیچ کجای دنیا پلیس اینطور رفتار نمی کند» غلط است. کافیسٹ واژه Police brutality را در گوگل سرچ کنید. انبوهی از ویدئوها و عکس ها از برخورد شدید پلیس را خواهید دید که اتفاق ایران مقابل آنها ممکن است یک شوخی برره ای مادری-دختری قلمداد شود!

دنباله مطلب در صفحه ۵۰

صفحه ۱	تبلیغ
صفحه ۲	اخبار-فهرست مطالب
صفحه ۳	آگهی
صفحه ۴	یاد آوری هایی از فرهنگ ایران (علی اکبر جعفری)
صفحه ۵	تبلیغ
صفحه ۶	نامه های شگفت انگیز (بهرام فره وشی)
صفحه ۷	ایران شناسی ایران دوست (ایرج پارسى نژاد)
صفحه ۸	یک سینه سخن (مسعود سپند)
صفحه ۹	اخبار
صفحه ۱۰	پیام خیام (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱	آگهی
صفحه ۱۲	شاهنامه آخرش خوش است (هما گرامی فره وشی)
صفحه ۱۳	آگهی
صفحه ۱۴	ورزش از نگاه من (احمد طوسی)
صفحه ۱۵	خاطرات در گذر زمان (هوشمند عقیلی)
صفحه ۱۶	«آنها» مسئله جنسیت در جامعه امروز (سعید شفا)-اخبار
صفحه ۱۷	نوشته، پوزخند (عترت گودرزی)
صفحه ۱۸	آگهی
صفحه ۱۹	مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰	یادداشتهای بی تاریخ (صدرالدین الهی)
صفحه ۲۱	کردیت ریبر (مانی حاتمی) کردیت ریبر (آرش زاد)
صفحه ۲۲	از درگوشی ها (پیرایه)
صفحه ۲۳	به نام هستی (حسین الماسیان)
صفحه ۲۴	گیله مرد (حسن رجب نژاد)
صفحه ۲۵	تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ۲۶	تبلیغ
صفحه ۲۷	سیر و سفری در... (پرویز نظامی)-اخبار
صفحه ۲۸	انرژی مثبت... (پریناز کدخدایان)-اخبار
صفحه ۲۹	اخبار
صفحه ۳۰	آگهی
صفحه ۳۱	آگهی
صفحه ۳۲	زغران «در هزار سال شعر فارسی» (بهرام گرامی)
صفحه ۳۳	شرح حال مولوی (حسن مسیح پور)
صفحه ۳۴	تقویم برنامه های هنری - جدول
صفحه ۳۵	نیازمندیها - فال ستارگان
صفحه ۳۶	تبلیغ
صفحه ۳۷	عشق، هوس، نفرت (عباس پناهی)
صفحه ۳۸	چرا بیمه عمر؟ (سحر سلاحي)-با هادی خوسندی
صفحه ۳۹	اخبار
صفحه ۴۰	شعر
صفحه ۴۱	شعر چیست و شاعر کیست؟ (آرمان عطایی)-اخبار
صفحه ۴۲	دانشجویان افغان در ایران (نعیمه دوستدار)
صفحه ۴۳	آگهی
صفحه ۴۴	از اینجا، از آنجا (گلنار)
صفحه ۴۵	آگهی
صفحه ۴۶	صندوق سعادت (خسرو شاهانی)
صفحه ۴۷	اخبار
صفحه ۴۸	دنباله مطلب
صفحه ۴۹	دنباله مطلب
صفحه ۵۰	دنباله مطلب
صفحه ۵۱	دنباله مطلب
صفحه ۵۲	دنباله مطلب
صفحه ۵۳	دنباله مطلب
صفحه ۵۴	دنباله مطلب
صفحه ۵۵	دنباله مطلب
صفحه ۵۶	دنباله مطلب
صفحه ۵۷	دنباله مطلب
صفحه ۵۸	دنباله مطلب
صفحه ۵۹	انگلیسی
صفحه ۶۰	انگلیسی

در خواست اشتراک نشریه پژواک

شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۷۵ دلار برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

(408)221-8624 PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157



ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

♦ مسئولیت صحت و سقم آگهی ها با صاحبان آگهی می باشد. شرکت پژواک هیچگونه مسئولیتی را در این مورد نمی پذیرد. ♦ استفاده از طراحی های این نشریه بدون اجازه کتبی از شرکت پژواک (حتی برای صاحبان آگهی) غیر قانونی می باشد. ♦ ماهنامه پژواک در انتخاب، حک و کوتاه کردن و اصلاح مطالب آزاد است. ♦ دیدگاه نویسندگان الزاما بیانگر نظر مسئولین پژواک نمی باشد. مسئولیت نظریه ها به عهده نویسندگان است.

www.pezhvak.com www.irany.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.



آرش زاد - مانی حاتمی

مشکل کردیت دارید؟

(415) 814-5666



به همراه مشاوره و آنالیز رایگان
حذف اکانت های منفی و نادرست از قبیل:

Late Payment . Judgment . Charge off . Tax Lien
Collection . Bankruptcy . Inquiries . Foreclosure



تخصصی ترین مرکز
CREDIT REPAIR

سنگ نگاره های کوشانیان در افغانستان امروزی می بینیم. تازیان مسلمان با خود «عبا» و «قبا» را و مغولان نیز قیچاق را بر آنچه که ایرانیان می پوشیدند افزودند.

باز می گویم که شگفتی در این است که پوشاک های ایرانی هزار و پانصد سال پیش، هنوز به پیکرهای گوناگون و رنگارنگ پیشین خود در میان تیره های ایرانی نژاد یا ایرانی فرهنگ از مرز چین و هند تا کرانه های مدیترانه لبنان نیک مانده و این یکی از نشان های جاویدانی فرهنگ ایران زمین است.

فرش

از تار و پود و بافت و باف گفتگو داشتیم و از بوب، و انبوب، یا فرش و غالی و قالین یاد نکردیم. واژه پارسی برای فرش بوب، انبوب است که هر دو از ریشه «وپ» اوستایی که با



زن و مرد ایلامی

wip انگلیسی هم ریشه است» بر آمده، به پارسی «باف» شده بوب به پهلوی «بوپ» است. «انبوب» از انبوهی بافت و تار و پود آن نشان دارد. از روزی که دامداران آریایی از پشم و موی چارپایان خود برای خود پوشاک بافتند، برای گسترده شدن زیر خود انبوب آفریدند و از آن، این هنر در میان همسایگان هندی و چینی و حتی اروپایی پخش شد ولی ایران هنوز در این پیشاپیش دیگران است. فرش ایرانی که جهانگیر شده هنری است که آن در یک جستار جداگانه هم نخواهد گنجید و همواره نیاز به نوشتن کتاب میافتد. در این نوشتار همگانی، همین بس که کهن ترین نمونه انبوب ایرانی به زمان هخامنشی می رسد که در گور یک سردار سسکی (سکایی) در پازیریک روسیه یافت شده و اکنون در موزه آرمیتاژ لنینگراد (سان پترزبورگ) نگاه داشته می شود.

کمرهای باریک زن و مرد را نشان می دهند. آرایش های جوراجور موی، زیبایی تازه ای به بانوان می بخشد. از کفش و پاپوش نشانی آشکار دیده نمی شود و همه «بای پتی» دیده می شوند.

به سه هزار سال پیش که می رسیم، پوشاک ایلامی کما بیش همان است که هخامنشیان از آنان گرفته می پوشند و آن پیراهن



بشتونان (افغانان) در خراسان

گشاد که بالا تنه آن از دامن جدا و با کمر بند به هم پیوسته شده است و پوشاک دامن داری است. چنانکه از کاشی های هخامنشی دیده می شود، این پوشش، رنگارنگ و بسی زیبا بوده، هخامنشیان تاج یا کلاه کنگره دار و گاهی پیشانی بند بر سر و کفش های چرمین بر پا داشتند. چنان پیدا است که کفش با آمدن مردم آریایی روا گردید و دیگران نیز آن را به پای کردند.

در زمان اشکانیان و ساسانیان پوشاک ایرانی کلاه، تاج، پیشانی بند، روسری و یا دستار، پیراهن و شلوار، شال، کمر بند و کفش و پاپوش، با دگرگونی های زیبا تری، چنان دنیال شد که تا امروز در میان تیره های ایرانی سر تا سر ایران زمین و پاکستان و هند زنده و زینده می باشد.



کردان در خوروران (مغرب)

که دستار یا عمامه که اینهمه نشان «احترام» مسلمانان جهان و هندوان هند است، از خراسان ایران زمین پدید آمده و کهن ترین نمونه آن را بر نگاره ایرانیان هراتی در تخت جمشید و پس از آن بر

یاد آوری هایی از فرهنگ ایرانی

(بخش چهارم)

دکتر علی اکبر جعفری



پوشاک

هر دو شانه ها را و کلاه زیبایی سر نازنین را می پوشاند. هزاره دیگری در گذر است که بانوی خوش اندامی را در پیراهن تنگ و تن زیب می بینیم که شال نگار و گل داری را بر شانه راست تا زانو انداخته و چون زن هندی دو پوشاک «ساری» دیده



بلوچان در خراسان (مشرق)

می شود. هر چه زمان می گذرد، دامن ها گشادتر و کلاه ها گوناگون و بزرگتر و بلند تر می شوند. گل دوزی و نگار دوزی بر پوشاک بیشتر وزبباتر می گردد. کم کم زیب و زیور دست و گردن بیش از پیش دیده می شود. کمر بندهای پهن،

بر گردیم به زمانی کهن تر، زمان ایلامی، پوشاک مردانه و زنانه شش هزار سال پیش پیراهن بلندی است که از سینه به پایین را پوشانده است. موی سر هم

با یک پیشانی بند یا نواری بسته است. یک تندیس، کلاه توپ یا «بالون» ماندنی بر سر دارد. در تندیس های پنج هزار سال پیش، پیراهن



ساسانی

چین دار شانه چپ را پوشانده ولی شانه راست تا زیر سینه را باز گذاشته است. بنازیم که دست «مد بازان» هالیوود و پاریس را هم می بندد! هزار سالی می گذرد و پیراهن چین چین،

کامران پورشمسی

متخصص و مشاور در امور

خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری



Kamran Pourshams
Experienced Professional Realtor

Residential, Commercial,
Property Management

Proven Insights.
Proven Results.

DRE# 01066478



◆ چگونه تحت شرایط اقتصادی کنونی صاحب خانه شوید؟
◆ به چه طریقی در این موقعیت زمانی می توانید خانه تان را بفروشید؟

من میتوانم با آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، شما را در موارد فوق مطلع و یاری نمایم!

Experienced Agent in Short Sale
& Bank Owned Properties

با در دست داشتن لیست کامل خانه های ضبط شده از طرف بانکها

Res: (408)879-9343 Bus: (408)369-2000

Dir: (408)369-2020 Cell: (408)781-1200

419 E. Hamilton Ave., Campbell, CA 95008

دفتر خدمات بین المللی

قبول وکالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران

(408)909-9060

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

SELL YOUR HOME WITH US AND SAVE THOUSANDS IN COMMISSION!



You will only pay 3.5% to sell your home

*1% to listing broker
2.5% to buyers broker*

Call today to SAVE!

Bahar: 408-442-4547
Shawn: 408-313-5900



Commision Fee	6%	3.5%	You Save!
\$1,000,000 Home	\$60,000	\$35,000	\$25,000
\$1,500,000 Home	\$90,000	\$52,500	\$37,500
\$2,000,000 Home	\$120,000	\$70,000	\$50,000
\$3,000,000 Home	\$180,000	\$105,000	\$75,000
\$5,000,000 Home	\$300,000	\$175,000	\$125,000
\$8,000,000 Home	\$480,000	\$280,000	\$200,000

Commissions are negotiable and not set by law.

Bahar Hatami & Shawn Hatami



408-313-5900



www.Thehatamiteam.com



1601 S. De Anza Blvd Ste 260 Cupertino Ca 95014

License # 01994689 - 01169715



«زورابک» آماده حرکت از شماخیه بود که عالیجناب «فابریسیوس» سفیر پادشاه سوئد برای بار سوم به آنجا رسید. او کشیشی بنام «لانفان» همراه داشت. زورابک که افتخار سفارت یک پادشاه کاتولیک را که تازه به پادشاهی لهستان رسیده بود داشت، به فکرش رسید که اگر او نیز با خود کشیشی به همراه داشته باشد که برای او نماز و تشریفات مذهبی را بجای آورد و در کاروان به موعظه و تهذیب اخلاق بپردازد، موجب افتخار و شایستگی برای ارباب او خواهد بود.

خواجه «زورابک» چون مرا می شناخت به من پیشنهاد کرد که به این عنوان او را همراهی کنم. من بخاطر نزاکت و ادب و نیز برای فایده‌ای که برای میسیون شماخیه داشت پنداشتم که باید پیشنهادی را که او به من کرده است بپذیریم. آن را پذیرفتم و خود را مهیای سفر کردم.

«زورابک» وقتی مقدمات سفر را فراهم کرد، عزیمت خود را در روز سوم اکتبر با شلیک چهار توپ که دستور داده بود بر روی تپه ای نزدیک شهر بگذارند، اعلام داشت. روز چهارم به همراه خان که در معیت او بود از همراهان خود سان دید. قاعدتا نمی بایستی بیش از سی اسب در آنجا باشد، ولی او مشاهده کرد که بیش از دویست اسب در آنجا هست. این افزایش وسایل و همراهان به سود سفیر و اشخاص دیگر است، زیرا بازرگانان برای اینکه مال التجاره خود را بدون پرداخت هر گونه مالیاتی از گمرک بگذرانند خود را دنبال همراهان سفیران قرار می دهند و بوسیله دادن هدیه به کسانی که آنها را می بینند و از این بابت حرفی نمی زنند، خود را تحمیل می کنند. پنجمین روز به دید و بازدیدهای رسمی گذشت. دنباله مطلب در صفحه ۵۵

جانشین سلیمان و برادرزاده او بشود. «زورابک» در ماه ژوئن از ورشو به شماخیه رسید و در آنجا احتراماتی که معمولا درباره سفیران اجرا می شود درباره او به عمل آمد. خان او را از سوی شاه ایران مسکن و پول داد و ماموری عالی رتبه نزد او گماشت تا همه جا همراه وی باشد و از همراهان و بار و بنه او مراقبت کند. این مامور در ایران مهماندار نامیده می شود. برای مخارج سفیر و همراهان او روزانه ۶۰ عباسی تعیین کرد و علاوه بر این سی تومان نیز به او پیشکش داد. ارزش هر عباسی تقریبا بیست سول است و هر تومان معادل است با ۵۰ لیور.

وی برای مسافرت دستور داد سی اسب و همان تعداد شتر تهیه کنند. خوراک اسب ها روزی پنج شاهی برآورد شد. هر شاهی معادل است با ربع یک عباسی یعنی مساوی است با پنج سول. با این حساب «زورابک» هر روز بیش از سه تومان و نیم می گرفت. افتخار پرداخت این مخارج با پادشاه ایران است ولی در واقع شهر و روستاهایی که در معبر سفیر ایران واقع شده اند، مخارج را می پردازند، ولی سعی می شود آنها را از راه دیگری راضی کنند زیرا گاهی معمولا اتفاق می افتد که در شهرهای بزرگ و مخصوصا در شهرهای بازرگانی به بهانه اشکال در دریافت مالیات از ساکنان، برای مخارج سفارت، مدت چند روز سفر سفیر را به تعویق می اندازند. اما حقیقت این است که این کار را عمدا می کنند تا سفیر را با این تاخیر به خرجی بیشتر بیندازند و او و همراهانش وادار شوند از تمام چیزهایی که در آن ناحیه جالب و تازه بنظرشان می رسد خریداری کنند و بازرگانان خوب می دانند که چگونه از حس کنجکاوای خارجیان استفاده کنند و پولی را که به عنوان مالیات برای مخارج سفیران به آنها تحمیل شده است، به جیب خود بازگردانند.



نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه (بخش دهم)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

گزارش سفر «پردولاماز»

از شماخیه به اصفهان از طریق ایالت گیلان راه ترکیه به ایران از طریق «ارزروم» به «ایروان» بی چون و چرا پر رفت و آمدترین راه هاست و در نتیجه شناخته ترین راه است، زیرا راحتی راه دریا در «استانبول» یا در «ازمیر» تعداد زیادی مسافر را گرد می آورد که می آیند و به کاروان هائی که مرتباً چندین دفعه در سال از این دو شهر برای رفتن به ایران عزیمت می کنند ملحق می شوند. به عکس از راه شماخیه به اصفهان که معمولاً جز مسافران شمالی، مسکوی ها، لهستانی ها و سوئدی ها کسی آن را طی نمی کند، اطلاع کمتری داریم. «الئاریوس» که این سفر را در سال ۱۶۲۷ انجام داد و با سفیران «دوک دوهل اشتابن» از اصفهان باز می گشت شرح این سفر را داده است، اما وی با همه تبحری که داشت در قسمت اندکی که از زمان قدیم سخن گفته، اشتباه کرده است.



دکتر فرانک پورقاسمی متخصص و جراح پا

- + درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم + درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا + ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا
- + درمان بیماری های پا در کودکان + صافی کف پا و صدمات ورزشی
- +Foot related diseases +Bunion, Callus, Corn +Hammer Toe, Ingrown Toe Nail +Sports Medicine & Injuries +Heel Pain & Diabetic Foot Care +Ankle Arthroscopy +Pediatric Foot Conditions +Flat Feet & Orthotics +Skin & Nail Conditions

Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

Wedding and Entertainment Coordinator
www.niosha.com
Niosha Dance Academy
DISCOVER THE UNIQUENESS
For the wedding of your dreams let Niosha blend music, dance and tradition into an unforgettable event.
To schedule a free consult please call 408-656-0585 or email niosha@niosha.com

و فلسفه در ایران اختصاص می دهد و یادآور می شود که دلبستگی ایرانیان به مسائل ماوراءالطبیعه به طبقه خاصی اختصاص ندارد. از کاسب و چاروادار گرفته تا محقق و دانشمند همه به این مسائل علاقه دارند. (۲)

براون در بحث مبسوط از عرفان یادآور می شود که صوفی ایران آیات قرآن را بنا بر اعتقادات خود تفسیر و تأویل می کند. از این رو با تصرف اوست که جمود و خشکی آن تلطیف می شود. عرفان فریاد ابدی جان آدمی است برای آرامش و شوق او برای رهایی تن از واقعیات حقیر این جهان و پیمودن آن به وحدت و یکتایی. و شگفتا که مایه و محتوای آن در همه جا، از برهمن دانا و فیلسوف یونان تا شاعر ایرانی، در همه ادیان و مذاهب و در تمام زمان ها و مکان ها یکسان و همانند است. نزد صوفی خدا زیبایی مطلق و جان حقیقی است و مظاهر حسن و جمال که در هزار آینه در عالم صور جلوه گر است از آن خداست. چنان که گفته اند «هستی حقیقی خداست که اساس همه هست هاست و جز او هستی نیست. خدا «بود» است و سایر کائنات» نمود. براون برای شناخت درست روحيات ایرانی توجه به این مباحث را لازم می داند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

دهقان سالخورده چه خوشی گفت با پسر

کای نور چشم من به جز از کشته ندروی

کسانی که تریاک و حشیش و تنباکوی قلیان کشت می کنند سینه خراب درو می کنند. اگر آنها را ترک نکنی می ترسم که سینه شما به هیچ وجه بهتر نشود.» مرد قول می دهد که ترک کند. براون می گوید شعر حافظ بیش از طبابت من در او اثر کرد. (۱)

براون در سفر تهران به کاشان راهی اصفهان می شود. در حوالی اصفهان در برخوردی تصادفی با مقنی شهر جویای کار او در حفر چاه و قنات می شود؛ اینکه چگونه مقنیان با وسایل بسیار ابتدایی چاه می کنند و مسیر قنات را پیدا می کنند. اما ظاهراً توضیحات مقنی باشی چندان او را قانع نمی کند. براون در گزارش سفر خود از اصفهان بناهای این شهر تاریخی را یک یک به دقت وصف می کند و در توصیف نقاشی های روی دیوار کاخ ها از اینکه روی بعضی از صحنه های زیبا را در «هشت بهشت» پوشانده اند ابراز تأسف می کند. او در سفرنامه خود از وصف برج های کبوتر و کشتزاران خشخاش با گل های شقایق و طرز عمل آوردن تریاک خام و تریاک معمولی غافل نیست. براون فصل ششم کتاب «یک سال در میان ایرانیان» را به بحث درباره عرفان، ماوراءالطبیعه

ایرانشناسی ایران دوست ادوارد براون و ایران

بخش پنجم

دکتر ایرج پارسی نژاد



نگاهی به کتاب:

دکتر حسن جوادی، ادوارد براون و ایران، فرهنگ نشر نو، تهران، ۱۳۹۶

این شخص و آثار او به دست نمی دهد. براون در سفرنامه خود از تلگرافخانه های سراسری ایران نیز یاد می کند و با سفارشنامه ای که در دست داشته موفق می شود که به هر یک از آنها سری بزند و با مسوولان آنها، که اکثر انگلیسی بودند، گفتگو کند. اهمیت تلگرافخانه ها در این بوده که آنها، همراه با کنسول های انگلیس در هر شهر، گزارش هایی از وضع اقتصادی و سیاسی محل اقامت خود به اداره مرکزی هند شرقی می فرستادند. در اهمیت این تلگرافخانه ها همین بس که کرزن، وزیر خارجه انگلیس، آثار تمدن و تجدد ایران را حاصل کار آنها می داند، زیرا از برکات این تلگرافخانه ها بود که ایران از سال ۱۸۶۴ در صحنه بین المللی ظاهر شده است.

از آنجا که براون طبیب بوده ایرانیان طی سفر از او میخواستند که از معلومات طبی او برخوردار شوند. او هم مضایقه ای ندارد و در حد امکان کمک می کند. در چاپارخانه روستایی در نزدیکی شیراز نایب چاپارخانه نزد براون از درد سینه شکایت می کند. ضمن صحبت از شعر و شاعری یاد می کند. براون حدس می زند که او معتاد به افیون است و جز تریاک و حشیش قلیان نیز می کشد. براون به او میگوید: «همین الان شما بیٹی از حافظ خواندید که:



آموزشی دف و تنبک

توسط نریمان اسعدی

کلاس های خصوصی و گروهی
برای تمامی سنین

(530) 574-4636

narimanpercussion.com

narimanpercussion@gmail.com

FINE HOMES REALTY



Mohamad Harandi

محمد هرندی

مشاور آگاه و دلسوز جامعه ایرانی
در امور وام مسکن و خرید و فروش خانه



Realtor & Mortgage Specialist
for San Jose & Bay Area

از موقعیت استثنایی پائین بودن نرخ بهره
و وام های بدون کارمزد استفاده نمایید

مدیریت املاک تجاری و مسکونی در سراسر بی اریا

سال ها تجربه، قابل اعتماد و شناخته شده

(408) 605-1138

moeharandi@yahoo.com

DRE#01183647 F NMLS#332989



4950 Hamilton Ave., Suite 211, San Jose, CA 95130

کتابفروشی های اطراف حرم سر بزیم و اگر کسی کتاب خطی داشت بخیریم تا اعتماد کتابفروش جلب شود و کتاب های با ارزش تری برایمان بیاورد. به مشهد که رسیدیم رفتیم در مسافرخانه ای نزدیک حرم اطلاق گرفتیم و سری هم به کتابخانه آستان قدس زدیم و داستان را برای رئیس کتابخانه گفتیم. گفت این کتاب ها که شما نام برده اید قبل از جنگ بین الملل اول جزو کتاب های کتابخانه بوده ولی از آن زمان نیست شده و ما هم دیگر خبری نداریم و من و همکارم نمی دانستیم چرا پس از سال ها که از جنگ جهانی اول گذشته باید این کتاب ها پیدا شود و به حراج گذاشته شود. بهر روی از فردای ورود به مشهد شال و کلاه کردیم و به عنوان کتاب بخر به کتابفروشی های اطراف حرم مراجعه کردیم و خود را مشتاق خرید کتاب های خطی نشان دادیم تا اینکه یکی از کتاب فروش ها کتاب خطی کهنه ای ارائه کرد و همکارم پس از بررسی خطی بودن آن را تأیید کرد و با چک و چانه کتاب را ده هزار تومان از کتاب فروش خریدیم و گفتیم ما توی فلان مسافرخانه هستیم و اگر باز هم داری از تو می خریم.

کتاب فروش که اعتمادش جلب شده بود گفت فردا بیایید. قرار است برابم کتاب های تازه ای بیاورند. فردا از هشت صبح رفتیم در فاصله ای نزدیک کتابفروشی و آن را تحت نظر گرفتیم. نزدیک های ظهر یک عمده مانند با یک دستمال یزدی که تعدادی کتاب تویش بود وارد کتابفروشی شد. بلافاصله ما وارد کتاب فروشی شدیم و با ارائه کارت شناسائی به آورنده کتاب ها و کتاب فروش دست بند زدیم و همان جا ده هزار تومان پول دولت را پس گرفتیم و هر دو را به آگاهی مشهد بردیم. کتاب فروش اعتراف کرد که تعدادی کتاب از همین آورنده کتاب خریده و چند تائی در منزل دارد که رفتیم خانه اش را بازرسی کردیم و هر چه کتاب خطی داشت جمع آوری کردیم.

آورنده کتاب ها نیز بنائی بود در حرم امام رضا و داشته دیواری را تعمیر می کرده. هنگامی که چند آجر را برمی دارد می بیند که تعداد زیادی کتاب درمقنسی حرم امام رضا روی هم چیده شده و خوشبختانه سالم مانده و موش های حرم به آن دسترسی نداشته اند. بنای مذکور اول نه تنها اعتراف نمی کرد بلکه اعتراض هم می کرد.

یک سینه سخن

مسعود سپند



پرونده های مربوط به دزدان و قاتلان و خطاکاران که در بایگانی اداره آگاهی موجود بود نیز از میان رفته و چه حق هائی که ناحق شد و چه دزدانی که از مجازات گریختند و چه فریادهائی که در گلو خفه شدند. اما گردآوری آنهمه اموال مسروقه در گنجینه اداره آگاهی کار آسانی نبود و چه تلاش هائی می شد که بد نیست یکی از این تلاش ها را برایتان نقل کنم.

نمی دانم سال ۵۱ یا ۵۲ بود که خبر دادند تعدادی کتاب های منحصر بفرد خطی که مهر کتابخانه آستان قدس رضوی روی آن است در حراج لندن به قیمت های گزاف به فروش می رسد و این خبر را پیراسته معروف که زمانی در ایران استاندار بود به پادشاه ایران داده بود و شاه هم به رئیس شهربانی و رئیس شهربانی به رئیس آگاهی و رئیس آگاهی هم به یکی از افسران مأموریت داد که به همراه یکی از همردیفان کارکشته و کتاب شناس به مشهد برود و ته و توی قضیه را در بیاورد. افسر مأمور این کار اهل کاشان بود و من نام مستعار ستوان کاشانی را برایش انتخاب می کنم.

او برابم تعریف می کرد: «من و همکارم رفتیم و ده هزار تومان از تن خواه گردان اداره گرفتیم و با قطار درجه ۳ راه افتادیم رفتیم به مشهد. توی راه برنامه را اینطور ریختیم که به عنوان خریدار کتاب های خطی و دلال کتاب به

انقلاب که شد گویا اجازه هر گونه غارت از اموال مردم و دولت نیز صادر شد. حتی برای پول خوردهای دستگاه های پارکومتر در تهران را زدند، شکستند، بردند و خوردند. بروجردی در خاطرات خود از غارت گنجینه اداره آگاهی هم یاد می کند و می گوید که چگونه فرش های نفیس و تابلوهای آنتیک و کتاب های خطی و لباس های گران قیمت و سلاح های گوناگون از خانه ملاها سر درآورده و عجیب است این همه اموال که میلیون ها دلار ارزش آن بوده و در گنجینه آگاهی نگهداری می شد تا صاحب آن پیدا شود و چقدر رئیس گنجینه که همردیف سرهنگی بود و حلال و حرام سرش می شد در نگهبانی اموال مردم احساس مسئولیت می کرد به چه سادگی از میان رفت. ساختمان گنجینه در طبقه زیرین اداره آگاهی شاید به مساحت دو سه هزار متر مربع مملو از کالاهای کشف شده از سارقین و مال خرها و حتی زیرخاکی فروشان خیابان فردوسی و اطراف آن بود.

روز ۲۲ بهمن دوستان انقلابی علاوه بر هجوم به پست خانه مبارکه و غارت میلیون ها ریال تمبر و اموال مردم که می خواستند پست کنند، سری هم به گنجینه آگاهی زدند و چند روز بعد که آب ها از آسیاب افتاد و افسران و کارمندان به سر کار خود رفتند دیدند نه تنها گنجینه آگاهی غارت شده بلکه

رستوران فیمس کباب



غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است.

رستوران فیمس کباب با غذاهای بسیار خوشمزه و با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست



کیتترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

رستوران فیمس کباب با افتخار از شما پذیرایی می کند.

(916)483-1700

www.famouskabob.com



1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825



Construction & Remodeling

(408)-898-6474

www.alisconstruction.com

- ◆ New Custom Home
- ◆ Bathroom
- ◆ Room Additions
- ◆ Kitchen Remodel

نقشه کشی ساختمان، اخذ جواز کار، ساختن ساختمان جدید، اضافه کردن اتاق، نوسازی آشپزخانه و حمام



Let us Build your Couston Dream Home

1011 S. De Anza Blvd. , Cupertino, CA



حداقل ممکن می‌رسد؛ در مقابل، مناطقی مانند آذربایجان، لرستان، کردستان و شمال ایران با هجوم جمعیتی مواجه می‌شوند. تهران نیز به لحاظ پایتخت بودن، یکی از مقاصد اصلی مهاجرت خواهد بود و این در حالی است که نه تهران و نه سایر مناطق مهاجر پذیر، برای پذیرش این حجم انبوه از جمعیت، آمادگی‌های زیربنایی را ندارند و حتی در تأمین آب اهالی فعلی خودشان هم دچار مضيقه‌اند.

با افزایش بهمن وار مهاجران تشنه و بیکار شده، «تنش سکونتگاه» و «تشدید بحران بیکاری»، جای خود را به «درگیری بر سر منابع آبی» می‌دهد. **دنباله مطلب در صفحه ۴۹**

متوقف نمی‌شود و بخش صنعت را نیز در بر می‌گیرد. بسیاری از صنایع آب بر مانند فولاد که در مناطق بحران آبی واقع هستند، ناگزیر خواهند شد از ظرفیت تولیدشان بکاهند. بدین ترتیب شاهد افزایش بیکاری در بخش کشاورزی و صنعت خواهیم شد.

با تشدید کم آبی، دولت‌ها ناگزیر می‌شوند همه یا بخش اعظم منابع آبی را به آب شرب شهری اختصاص دهند ولی افزایش جمعیت از یک سو و کاهش منابع آبی، تأمین آب آشامیدنی را نیز با مشکلات و کمبودهای عدیده مواجه می‌کند.

در آینده‌ای نزدیک، بسیاری از شهرهای ایران، شاهد ایستگاه‌های فروش آب تصفیه شده چاه‌ها خواهند بود. احتمالاً اصفهان بزرگ‌ترین شهری است که در ابتدای صف این وضعیت قرار دارد؛ پیش‌تر در قم نیز شاهد ایستگاه‌های فروش آب بودیم ولی نه به خاطر کمبود آب که به دلیل طعم شور آب شهری. با تشدید بحران و رسیدن از کم آبی به بی‌آبی، درگیری‌های انتقال آب، سالبه به انتفاء موضوع می‌شود و بزرگ‌ترین مهاجرت‌های درون سرزمینی شکل می‌گیرد.

بدین سان، مناطق مرکزی ایران رفته رفته از جمعیت خالی می‌شوند و ساکنان آن به

جلوی فروپاشی را بگیریم!

جعفر محمدی

اگر نیمی از عزم و همتی که در مسوولان برای فیلترینگ شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌ها وجود دارد، درباره «آب» موجود بود، اینک با مقوله‌ای به نام «بحران آب» مواجه نبودیم.

اینکه از هم اکنون طلیعه آن را شاهد هستیم. در چند ماه اخیر، شاهد آن بودیم که برخی کشاورزان اصفهانی که زمین‌هایشان دچار کم آبی است، چندین بار خط انتقال آب از اصفهان به یزد را مورد حمله قرار داده و حتی با نیروهای امنیتی هم درگیر شده‌اند. از آن سو، مردمان چهارمحال و بختیاری و خوزستان نیز با انتقال آب از استان‌های خودشان به بخش‌های مرکزی کشور مخالفت می‌کنند.

این وضعیت، به طور ملموسی، اتحاد ملی را تحت الشعاع قرار می‌دهد و از مردمی که در روزهای سختی مانند دوران جنگ تحمیلی، در کنار هم ایستاده بودند، جماعتی می‌سازد که اینک رو در روی هم ایستاده و آب را از هم دریغ می‌کنند. این نگران‌کننده‌ترین نوع رابطه در میان بخش‌های مختلف یک ملت است.

کمبود آب، فقط در بخش کشاورزی

طبق اطلاعات منتشره، در سال آبی جاری تنها سه استان ایران، شاهد نزولات آسمانی بالاتر از میانگین دراز مدت داشته‌اند (آذربایجان غربی، آذربایجان شرقی و اردبیل)؛ بقیه استان‌ها درگیر دامنه‌ای از کم آبی و بی‌آبی هستند و حجم آب برخی سدها ۹۰ درصد کاهش داشته است.

اگر اوضاع آبی کشور به همین شکل کنونی ادامه یابد، چندین اتفاق زنجیره‌ای می‌افتد که می‌تواند وضعیت تاریخی و تمدنی ایران را تحت الشعاع قرار دهد:

در مرحله اول، بخش‌های مرکزی ایران، از مرز کم آبی عبور می‌کند و به بی‌آبی می‌رسد و در فاز بعدی، این بحران به مناطق غیر کویری هم تسری می‌یابد.

با کاهش منابع آب، تنش‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تشدید می‌شود. بدین معنا که که دوران کم آبی، درگیری بر سر سهم آب، اوج می‌گیرد کما



دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services



دفتر خدمات بین المللی با تجربه کافی، دقت و علاقه، آماده ارائه خدمات ذیل می باشد

- ♦ دریافت حقوق و مزایای دولتی
- ♦ حقوق بازنشستگی در آمریکا
- ♦ گرفتن Employer Identification Number
- ♦ ثبت Fictitious Business Name
- ♦ تشکیل شرکت ها (Incorporation, LLC, DBA)
- ♦ گرفتن وقت از سفارت ایران، رزرو بلیط و هتل
- ♦ طلاق در آمریکا
- ♦ تعویض نام

- ♦ اخذ تابعیت آمریکا و تمدید گرین کارت
- ♦ دریافت گرین کارت از طریق ازدواج و خانواده
- ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه
- ♦ دریافت پاسپورت سفید و پاسپورت آمریکایی
- ♦ تهیه و تنظیم دعوت نامه
- ♦ سوشیال سکیوریتی
- ♦ مدیکر و مدیکال
- ♦ دریافت حقوق پرستار و از کار افتادگی

دفتر خدمات بین المللی با سرعت عمل، دقت و پشت کار، شما را همیاری می کند!

Phone: (408) 909-9060 ♦ Toll Free: (888) 350-9060 ♦ Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

و بارها بر این اندیشه خود پا می فشارد. از سوی دیگر فیلسوف ناباوری که خدای دین ها را منکر می شود؛ احکام کتاب های آسمانی را باطل می داند؛ و خط بطلان بر بسیاری از نظریه های الهیان و شریعت مداران می کشد. آیا می تواند داستان ناشیانه بهشت و جهنم را بپذیرد؟

**تا چند زنم به روی دریاها خشت؟
بیزارشدم زیت پرستان و کنشت
خیام که گفت دوزخی خواهد بود؟**

که رفت به دوزخ و که آمد بهشت؟
در یکی از فلسفی ترین ترانه ها خیام نه نظریه خلقت الهیان را می پذیرد و نه به «زندگانی آن جهانی» اعتنایی دارد:

**دوری که در آن آمدن و رفتن مانست
او را نه نهایت نه بدایت پیداست
کس می نزنم دمی در این معنی راست
کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست**

در این رباعی ساده خیام درباره یکی از پیچیده ترین و ناگشودنی ترین بحث هایی که بین الهیان و دانشمندان صدها سال در جریان بوده اظهار نظر می کند.

خیام می گوید در جریان «پیدایش» جهان هستی و نوع انسان - که جزئی از آن است- «نه نهایت نه بدایت پیداست.» به بیانی دیگر، جهان هستی آغازی نداشته (بدایت) و پایانی (نهایت) نخواهد داشت.

دنیاه مطلب در صفحه ۵۳

در ترانه زیر نیز خیام بر نبودن غایت و هدف در جهان هستی - به ویژه با توجه به وجود انسان- تأکید کرده و با پرسش هایش بر روی نظریه های حکمت آسمانی یا علوم الهی خط بطلان کشیده است:

**از آمدن و رفتن ما سودی کو؟
وز تار وجود ما بودی کو؟
در چنبر چرخ جان چندین پاکان
می سوزد و خاک می شود دودی کو؟
رد آشکار معاد: نفی قیامت**

نویسنده کتاب «دمی با خیام» درباره برخورد خیام با موضوع اصل معاد در دین های تک خدایی چنین نوشته است: «راجع به امر معاد، در رباعیات اصیل خیام اشارات زیادی هست ولی قابل توجه و ملاحظه و شایسته دقت این است که در هیچ یک از آنها یک رأی قطعی به انکار معاد نیست.»

با توجه به متن بسیاری از ترانه های اصیل و رباعی هایی که به احتمال بسیار از خیام اند نظر بالا منطقی جلوه نمی کند. شاید نویسنده آن کتاب به دلیل محدودیت های زمانی- مکانی خود یا به دلایل دیگر به چنان نتیجه ای رسیده است.

خیام در برخی از ترانه های خود مستقیم یا غیرمستقیم اصل معروف به معاد را پیش می کشد؛ آشکارا آن را نمی پذیرد



پیام خیام

دکتر احمد ایرانی / بخش چهارم

هستی رویدادی کوچک است یا نقشه، هدف و غایتی در کل طبیعت از آمدن شدن نوع انسان نیست.

خیام فیلسوف در اندیشه های فلسفی خود همیشه به کل جهان هستی نظر دارد. او که از «بینش ناب فلسفی» برخوردار است کلیت را در اصول کلی یا «هستی شمول» می بیند. انسان جایگاه ویژه ای در این کلیت یا تمامی نظام هستی ندارد. چه نوع انسان باشد و چه نباشد «کل» به کار خود مشغول خواهد بود. هزاران میلیون سال جهان هستی و طبیعت بدون حضور انسان وجود داشته و اگر نوع انسان نابود بشود دستگاه هستی به گردش خود ادامه خواهد داد.

نوع انسان غایت و نهایت هستی نیست:
**ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود
نی نام زما ونه نشان خواهد بود
زین پیش نبودیم و نبود هیچ خلل
زین پس چو نباشیم همان خواهد بود**

جایگاه انسان در جهان هستی

در نظریه ها و باورهایی که دارندگان آنها با نام «حکمت الهی» یا «علوم آسمانی» از آن یاد می کنند در سراسر تاریخ، بیشترین تلاش برای اثبات و گسترش این اندیشه صورت گرفته است که: هدف پروردگار از آفرینش جهان هستی آفریدن نوع انسان بوده تا انسان به بزرگی خدا پی ببرد و به ستایش و نیایش او بپردازد. خیام ناباور و هستی شناس پوزخندی نثار این نظر می کند و چنین می گوید:

**یک قطره آب بود و با دریا شد
یک ذره خاک با زمین یکتا شد
آمد شدن تو اندرین عالم چیست؟
آمد مگسی پدید و نا پیدا شد**

در این ترانه ساده، روشن و ژرف، خیام به سادگی تمام می گوید که انسان جزئی از عالم هستی است و پس از مرگ به همان عالم هستی می پیوندد، تولد و مرگ انسان در برابر گستردگی و ژرفای جهان

معرفی کتاب

معمای نفت و تغییر رژیم در ایران

«نقص قوانین سازمان ملل، سیاست و خودمختاری آبر قدرت ها»

تارا جگران نفت در خلیج فارس

نویسنده: مایک رهبریان

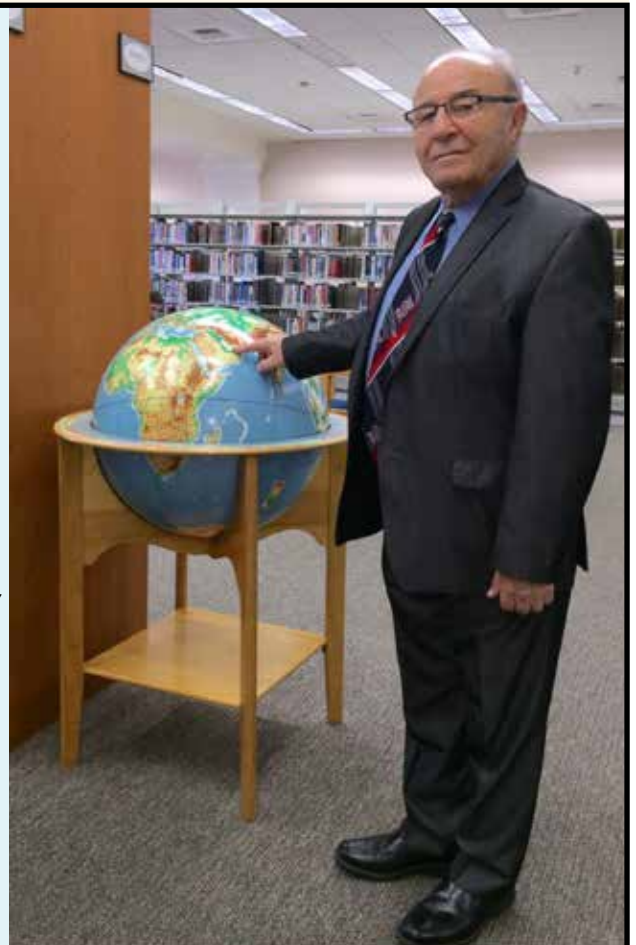
در این کتاب، به منظور بر طرف ساختن آشفتگی ها و دردهای اجتماعی در جهان «به ویژه ایران و خاورمیانه» پیشنهادات و راه حل های مهمی ارائه شده است و توجه در آن ضرورت کامل دارد.

برای تهیه کتاب با مراکز زیر تماس حاصل فرمایید:

www.ketab.com

(310) 477-7477 ♦ (818) 908-0808

Also available at Amazon & Google Play





DIVA OF LA JOLLA

We buy and sell Diamodn, Gold, Watches, Silver, Platinum, Coins

We offer Custom Designs, Jewelry & Watch batteries & repair

*تعمیر و تمیز کردن جواهر و ساعت!
خرید و فروش و سفارش پذیرفته می شود!*

Certified Pre-Owned Rolex Watches

One of the largest selection of Rolex Watches



برای مشاهده جدیدترین، بزرگترین، زیباترین و نفیس ترین مجموعه جواهرات، سنگ های قیمتی و طلاجات عیار با قیمت های غیر قابل رقابت، از جواهری مجلل ما دیدن فرمایید!

(408) 241-3755

3911 Stevens Creek Blvd, Santa Clara, CA 95051
(Corner of Stevens Creek Blvd & Saratoga Ave.)

پس ماهوی فرمان داد تا تن او را به آب درافکندند و چون این خبر به ایرانیان رسید خود را به آنجا رساندند و سوگواران ایرانی چون سُکوبا و رهبان و دیگر سوگواران آن مرز و بوم به نزدیک آنگیری که شاه را در آن درافکنده بودند رفتند و با مویه و زاری او را از آب برگرفتند و همراه خویش بردند.

برفتند زان سوگواران بسی
سُکوبا و رهبان زهر در کسی
خروشی برآمد ز راهب به درد
که ای تاجور شاه آزاد مرد
دریغ آن سرو تاج و بالای تو
دریغ آن دل و دانش و رای تو
دریغ آن سر تخمه، اردشیر
دریغ این جوان و سوار هژیر
پس پیکر جوان شاه را در باغی دخمه ای ساختند و نبیره جهاندار نوشیروان را با می و مشک و کافور و گلاب بشتند و پیکرش با دیبای زرد بیوشاندند و او را به دخمه سپردند و بزرگان ایران مویه آغازیدند:

که این دخمه پُر لاله باغ تو باد
کفن دشت شادی و راغ تو باد
بگفتند و تابوت برداشتند
ز هامون سوی دخمه بگذاشتند
بر آن خوابگه رفت ناکام شاه
سرآمد براو رنج تخت و کلاه

که مهتر یست بلند مرتبه می برد بدانست که مهمان بلند مرتبه او کسی جز یزدگرد نیست پس قاصد او را به نزد ماهوی برد و چون ماهوی از او و مهمان او پرسید و بدانست که این مهمان کسی جز یزدگرد نیست او را گفت که از اینجا با شتاب برو و سر از بدن او جدا کن، به این صورت فرمان قتل شاهزاده ایران داده شد و چون آسیابان از نزد ماهوی بیرون آمد، ماهوی سوارانی از پی او فرستاد تا جایگاه شاه را بیابند. آسیابان چون به آسیاب بازگشت بنا به فرمان ماهوی به شاه نزدیک شد و:

یکی دشنه زد بر تهیگاه شاه
رها شد به زخم اندر از شاه آه
به خاک اندر آمد سرو افسرش
همان نان کشکین به پیش اندرش
بر این گونه بر تاجداری پُمر
که از لشکر او سواری نبرد
و به این گونه تاجداری چشم از جهان فرو بست که با مرگ او خاندانی بزرگ از هم پاشید، سلسله ای نابود شد و:
فکنده تن شاه ایران به خاک
پُر از خون و پهلو به شمشیر چاک
سواران ماهوی که در پی آسیابان به آنجا رسیده بودند لب حسرت به دندان گرفتند و ماهوی را در دل نفرین گفتند و:
زیبش شهنشاه برخاستند
زبان را به نفرین بیاراستند



شاهنامه آخرش خوش است (بخش دوم)

پشت سر خویش ندید:
چنین بود ماهوی را رای و راه

که او ماند اندر میان سپاه
ماهوی قصد این بود که شاه در میان سپاه دشمن اسیر آید و کشته شود. اما یزدگرد تا جایی که قدرت داشت بکه تنه جنگید و چون دیگر در تنهایی او را توانی نماند به دشمن پشت کرد و گریخت تا به آسیابی رسید و چون سواران را در پی اسب خویش دید. اسب و زرین ستام در نیمه راه فرو نهاد و خود پیاده به آسیاب رفت و در آنجا از دشمن پنهان شد و خیانت ماهوی و فریب وی بر او آشکار شد:

چنین است رسم سرای فریب
فرازش نشیب و نشیبش نشیب
چه بندی دل اندر سرای فسوس
که هزمان به گوش آید آوی کوس
خروشی برآید که بر بند رخت
نبینی به جز دخمه گور، تخت

چون زمانی گذشت آسیابان درگشود و از راه رسید و به پشت اندرون باری و لختی گیاه در دست داشت و چون چشمش به آن پهلوان سرو قد افتاد: کوی دید برسان سرو بلند. پس او را پرسید تو که هستی و از کجا آمده ای، در حالی که از لباس گرانبها و هیبت شاهانه او به شگفت آمده بود. پس شاه پاسخ داد که:

از ایرانیانم بدو گفت شاه
هزیمت گرفتم ز توران سپاه
آسیابان چون هیبت شاهانه و فر و برز و چهره او بدید گفت که مرا یاری جز تنگدستی و بی مایگی نیست و اگر نان کشکین و تره جویبار ترا بکار آید در اینجا بمان. شاه را از تشویش رزم و جنگ ترکان و خیانت ماهوی تا سه روز پروای خورد و خواب نبود بعد از سه روز او را گفت آنچه داری بیاور پس آسیابان برای به دست آوردن «برسم» که آن را همراه نان کند به راه افتاد و:

بر مهتر رزق شد بی گذار
که برسم کند زو یکی خواستار
از آن سوی ماهوی همگان به اطراف فرستاد تا شاه را بیابند و یکی از آن قاصدان چون آسیابان را دید که برسم طلب می کند از او علت طلب را پرسید و چون بدانست که آن را برای مهمان خویش

ماهوی با تشکر فراوان و سازو برگ زیاد به استقبال یزدگرد رفت و فرخ زاد هر مزد به فرمان شاه برای حفظ و حراست ری هجوم تازیان روی به ری آورد و از ماهوی خواست که در نگهبانی از شاه تمام کوشش خویش را به کار آورد که شاه آخرین نگهدار و حافظ سلسله ساسانی بود و:

بدو گفت ماهوی کای پهلوان
مرا شاه چشم است و روشن روان
پذیرفتم این زینهار ترا

سپهرت را، شهریار ترا
اما با رفتن فرخ زاد و گذشتن زمانی چند ماهوی نابکار به فکر افتاد به طریقی یزدگرد را در تباهی افکند پس نامه ای به حکمران سمرقند که بیژن نام داشت و از نژاد طرخان بود نوشت و به او مژده داد که اگر به طوس بیایی و لشکر با خویش بیاوری یزدگرد شاه ایران بدون سپاه و خواسته اینجاست و من با سپاه خود به یاری تو می آیم تا او را بکشی و خود بر تخت سلطنت بنشین. بیژن پس از مشورت با بزرگان قوم تصمیم گرفت «برسام» را به جنگ با یزدگرد بفرستد، پس سپاهی گردآورد و برسام را به کمک ماهوی و دشمنی با شاه ایران روانه کرد. سپیده دمان چون سپاه به سرزمین طوس رسید و از آن مرز آوای طبل جنگ بلند شد شاه بخت برگشته را آگاهی نبود که این خدعه و نیرنگ ماهوی است و او این نمایش را برای کشتن او بر پا داشته پس به گمان خود برای یاری به ماهوی و غلبه بر لشکر ترکان به پا خاسته:

برآشفت و جوشن بیوشید شاه
شد از گرد گیتی سراسر سپاه
از آن طرف ماهوی شاه را گفت که این سپاه ترکان است که از جانب فغفور چین آمده است و قصد سلطنت ایران را دارد، یزدگرد چون روزگار چنین دید:
به پیش سپاه اندر آمد چو پیل
زمین شد به کردار دریای نیل
چو بر لشکر ترک بر حمله برد
پس پشت او در نماند ایچ گرد

یزدگرد با تهور و شجاعت بر سپاه ترکان حمله برد ولی درینا که در پشت او سپاه ایران که زیر فرمان ماهوی بودند به فرمان ماهوی خیانت کار به او پشت کردند و شاه از ایرانیان کسی را

توانا بود هر که دانا بود

اردلان علیزاده

متخصص در خرید و فروش املاک و مستغلات مسکونی، تجاری و کشاورزی



Ardalan Alizadeh
Real Estate Broker
CABRE# 01704065

I will sell your property in
39 days or I will reduce comission by 1%

- ♦ آشنا با امور اقتصادی و مسائل مالی روز
- ♦ فارغ التحصیل علوم مالی و املاک تجاری از دانشگاه سانفرانسیسکو
- ♦ با بیش از ۱۵ سال سابقه کار در شمال کالیفرنیا
- ♦ با ۱/۵ درصد کمیسیون برای مشاوره در خرید املاک به صورت نقد از حراج

(510) 205-8177

Alizadehworks@gmail.com

941 San Pablo Ave., Albany, CA 94706

1024 Iron Point Rd suite#1009, Folsom, CA 95630





برنامه‌های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه‌های می و ژوئن ۲۰۱۸

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 | www.iccnc.org | (510) 832-7600
 info@iccnc.org or Pr@iccnc.org | facebook.com/ICCNCORG | Telegram: @iccnc



۱- برنامه‌های ویژه ماه مبارک رمضان

- روز نخست ماه رمضان به احتمال قوی ۱۷ می خواهد بود. برای دریافت جدول دقیق ساعات شرعی ماه رمضان به سایت مرکز به نشانی WWW.ICCNC.ORG مراجعه کنید.
- برنامه روز شنبه - ۱۹ می (۳ رمضان)، سخنرانی، دعا، نماز و افطار.
- برنامه‌های ویژه شب‌های احیاء در روزهای ۳، ۵ و ۷ ژوئن (۱۸، ۲۰، ۲۲، ماه رمضان)
- برنامه روز شنبه ۹ ژوئن (۲۴ رمضان) - سخنرانی مهندس عبدالعلی بازگان، دعا، نماز و افطار.
- نماز عید فطر احتمالاً جمعه (۱۵ یا شنبه ۱۶ ژوئن) خواهد بود، که متعاقباً اطلاع رسانی خواهد شد.



۲- برنامه ویژه سالانه بین‌الادیان در ماه رمضان

ساعت ۷ عصر شنبه ۲۶ می.

سخنران؛ خانم ماها الجنیدی (Maha Elgenaidi) به همراه دعا، نماز و افطار

۳- درس‌گفتارهای دکتر عبدالکریم سروش در ماه ژوئن

- درس‌گفتار شرح تک غزل دیوان شمس مولانا جلال‌الدین شنبه ۲ ژوئن ساعت ۴:۳۰ عصر در مرکز.
- درس‌گفتار شرح دفتر نخست مثنوی ۳، ۱۰، ۱۷ و ۲۴ ژوئن در منلو پارک.
- درس‌گفتار شرح بوستان سعدی جمعه ۱۶ ژوئن در بنیاد توحید سن‌جوزه.



خدمات رسمی مرکز فرهنگی اسلامی شمال کالیفرنیا Official Services of ICCNC

شامل عقد و ازدواج، طلاق، اسلام آوردن، و تدفین مورد تایید دفتر حفاظت منافع

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 | www.iccnc.org | (510) 832-7600
 info@iccnc.org or Pr@iccnc.org | facebook.com/ICCNCORG | Telegram: @iccnc



Marriage: The Islamic marriage ceremony and recitation of "Khotbeh Aghd" may be held at the Center or at another location of your choice. The Center will issue a marriage certificate that is accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran.



Divorce: The Islamic divorce ceremonies and recitation of "Khutbeh Talagh" are held at the Center. ICCNC will issue a Divorce Certificate that is accepted by the Interest Section of Islamic Republic of Iran.



Joining to Islam: ICCNC helps individuals interested in converting to Islam to go through the simple process. Also for those who require a document to show that they have officially become a Muslim, ICCNC will issue a certificate to this effect.



Islamic Burial: The Center provides complete funeral services. ICCNC has purchased burial sites at Chapel of the Chimes in Hayward, California in the Muslim Section.

را می توان دید که چه چیزی را می خواهد؟ او ذهن خیلی ها را کدر می کند. اولین مربی ایرانی که به آقای کی روش اعتراض می کند آقای درخشان است که مربی هیچ تیمی نیست ولی دوست دارد که اعتراض کند تا عکس و نامش در روزنامه ها باشد و به نوعی دوباره مطرح شود. عده ای اعتقاد دارند، آقای کی روش از حالا شروع کرده است تا باخت های آینده در جام جهانی را ببوشاند. آیا او معرفت اخلاقی را رعایت نمی کند؟ این روزها دلایل زیادی برای رضایت مندی وجود ندارد.

فراخوان آقای کی روش شنیده نمی شود. وضع بدتر از آن است که شنیده می شود. آقای کی روش می گوید فوتبالست های لیگ ایران آماده نیستند. او خواهان آن است که آنها را در یک اردوی چهل روزه دور هم گردآوری کند. آمادگی بدنی هدف او است، اما این مهم، چرا و چگونه تا به حال انجام نشده است. او خواهان تعطیلی لیگ است اما باشگاه ها مخالف اند. این در حالی است که پرسپولیس قهرمانی را در جیب دارد و در انتهای جدول تیم های سقوط کننده نیز مشخص اند. چرا فدراسیون به آقای کیروش باج می دهد! بهرحال آیا این یک مساله ملی است و باید به او کمک کرد! شکی نیست در افشای مراکز قدرت باید دقت کرد. وضعیت نابسامان کنونی، موافقان و مخالفان بسیاری را گردآورده است. خیلی ها کی روش را دوست دارند و خیلی ها هم کارهای او را رد می کنند. بهرحال نمی توان تنها سیاهی و یا سفیدی را دید. او موفقیت هایی داشته است اما هر طرف را آرام می کنی، طرف دیگر صدایش در می آید. اما همه در یک چیز مشترک هستند، همه می خواهند مسافر جام جهانی باشند.

امروزه بسیار اهمیت دارد که بازیکنان بدانند چگونه تمرین می کنند و هدف از تمرین چیست! ما در فوتبال مان، آری هان، دنیزلی، کرانچای، بلازویچ را هم دیده ایم که هرگز چیزی به فوتبال ما نینفوذند. اما قبل از انقلاب رایکوف را هم داشته ایم که یک استثنا بود که می توانست استعدادها را کشف کند. او حجازی، مظلومی و بسیاری دیگری از بزرگان را کشف کرد. بسیاری از مربیان خوب چیزهایی را می بینند که ما نمی بینیم. آیا آقای کی روش هم چیزهایی را می بیند که ما نمی بینیم یا برای درک سخنان او و یا کارهایش باید قادر به ایجاد رابطه بین حس ها بود و دیدن، شنیدن و لمس کردن را تجربه کرد؟

تیم ملی آنها را جا به جا می کنند و در بسیاری از این جا به جایی ها این روسای فدراسیون در لحظات حساس تشخیص خود را از دست داده یا به انتخاب بد خود باخته اند. انتخاب های بد نیز مورد دردسر بودن است. کسی نمی داند چه کسی آقای افشین پیروانی را حمایت می کند و حالا در خبرها آمده است که وقتی او سرپرست تیم ملی فوتبال بوده است، پاداش بازیکنان را به آنها نداده و یا از اسپانسرهای تیم ملی پول گرفته است. آیا او و امثال او از پستان نادانی شیر خورده اند که باید در سفرها باشند، حقوق بگیرند و هم از توبره بخورند و هم از آخور. او برای پنج سال از حضور در ورزش محروم شده است. او پا در گل و خون در دل از اینکه مسائل به روزنامه ها درز کرده است بسیار دلخور است. گرچه حالا سرپرست تیم پرسپولیس است. به راستی چه خیری برادران بیروانی را از دیگران متمایز می کند که همواره هستند. چه کسی در پشت پرده از آنان حمایت می کند؟ بهرحال بخاطر درس های گران بهائی که آقای پیروانی به ما آموخت باید جایزه دل خوری را به او داد.

آقای پرفسور برانکو در سه هفته مانده به پایان بازی ها با پرسپولیس قهرمان می شود. او سازش کاری است از جنس اروپای شرقی ها. اولین کاری که کرد کراواتش را از گردنش درآورد و به جای آن شال گردن قرمز رنگی بر گردن آویخت که در ماه محرم سیاه می شود و که گاه هم به مراسم سینه زنی می رود. حداقل آقای وینفرید شفر آلمانی مردی که استقلال را از ته جدول نجات داد چنین نکرد و او هنوز هم کراوات می زند. او می گوید در هفت ماه گذشته ارزش بازیکنان استقلال را هفده میلیون دلار افزایش داده است. بلی، درست خوانده اید، هفده میلیون دلار. او این را بعد از تساوی در برابر گسترش فولاد در کنفرانس خبری اظهار می کند. او می افزاید در تمامی طول مربیگری اش این همه شایعه در فضای مجازی و روزنامه ها ندیده است. باید به او خوش آمد گفت، البته هنوز اول کار است. گرچه این نوعی نگرانی تاحد دل واپسی است. او برای دیدن آقای کی روش به کمپ تیم ملی می رود و همه چیز را از نزدیک می بیند.

آقای کی روش گفته بود لیگ فوتبال را تعطیل کنید و بازیکنان داخلی را به او بدهید تا آنها را آماده کند، و آقای برانکو می گوید اگر او می تواند از بازیکنان پرسپولیس رونالدو بسازد، او همه را در اختیار او قرار می دهد. شامه تیز برانکو

ورزش از نگاه من

احمد طوسی

Email: tousi1515@aol.com

دوستان خود در هواپیمائی بود که تهران را ترک می کرد. اما او به هنگام پیروزی سینه خود را با لبخند ملیح اش جلو می انداخت و در صورت شکست پروازش را عوض می کرد. بهرحال عدم توانائی آشکار این ها در مورد دانائی و توانائی همواره بر سر زبان ها بوده است. کفایشان باید می رفت چرا که صدای همه در آمده بود. چنین شد که طی این سال ها هیچ چیزی عوض نشد. کسی ندانست در فوتبال، ناصر نوآموز، داریوش مصطفوی و محمد دادکان، چرا آمدند و چرا رفتند. به عقل دشوار می آید که آنها به گروه و دسته ای وابسته نباشند، اما اینکه آنها در تاریخ خواهند ماند یا نه، بدون تردید نه چرا که خیلی ها آمده اند و رفته اند. آیا کسی آنها را بیاد می آورد؟ آیا بعد از سقوط هر فدراسیونی باید در سوگ آن نشست و گریست یا همراه با گروه جدید فدراسیونی را از نو ساخت!

فراموش نکنیم اغلب شکست های

در طی سال های ورزش ما، چه قبل از انقلاب و چه پس از آن، آیا کسی فدراسیونی آرمانی را طرح ریزی کرده است؟ یا فقط دو یا سه فدراسیون مشکل ساز بوده اند؟! می توان این گفته ها را به چالش کشید چرا که در فدراسیون کشتی کسی جزء گوش شکسته ها را به خود ندیده است. تا آنجا که حافظه خسته من یاری می کند، منصور برزگر، حاج آقا طالقانی و استاد صنعت کاران، و حالا خادم که قول داده است دوباره برگردد خدمت کرده اند. راستی هرگز کسی نگفته است که یک فدراسیون مطلوب چه شکلی می تواند داشته باشد و چه کارهایی را باید بکند؟ در فوتبال وضع هم از این بدتر است. کفایشان معلوم نبود از کجا آمد و وقتی که تقریباً کارها را یادگرفت، چرا رفت؟ گرچه کار او در سطح بین المللی بسیار مغشوش بود و او بیشتر نگران رفتن مسافرت های ورزشی، المپیک ها و مسابقات جهانی و قرار دادن

BAS BEHNAM
Accounting Solutions, Inc

دفتر حسابداری و امور مالیاتی بهنام

Accounting & Tax Services

✓ Integrity ✓ Respect
✓ Commitment ✓ Expertise
Advisor You Can Count On!



با داشتن ۲۸ سال تجربه کلیه امور حسابداری و مالیاتی شما را به بهترین وجه انجام می دهیم

Mitra Forozesh Behnam, MBA, RTRP, CRTP

✦ Accounting & Auditing

✦ حسابداری و حسابرسی

✦ Tax Consulting

✦ برنامه ریزی مالیاتی

✦ Tax Preparation

✦ مالیات بر درآمد

✦ Auditing Process, IRS, FTB, BOE, EDD

✦ کلیه امور حسابرسی

Work: (209)835-9655 (408)440-9622

Cell: (209)740-2764 Fax: (209)740-2764

www.behnamaccounting.com ✦ behnamaccounting@yahoo.com

504 W 11th Street, Tracy, CA 95376

این که جلومون گذاشتن کوفت بکونیم، کیدامون پیاده می شن!» گفت: «برو بابا این حرفا چیه، اونو برا بزرگسالا و سالمندا گفتن، نه من و تو که عینهو خرگوش اینور و اونور و بالا و پایین می پریم! بخور آقا جان، بی خیال».

خلاصه جز تخم مرغ آب پز و نان تنور پز، چیز دیگری نبود، پس چاره ای هم نبود. کسی هم خیال رفتن به شهر و تهیه آذوقه برای چند تا بچه مهمان را نداشت. ما هم به امید خدایمان و با اجازه کبد خودمان، صبحانه اجباری را هم زدیم. توی رگ و بلند شدیم و مشغول ده گردی و شنا در رودخانه و بعدش هم از باغ و درختان سر راه کلی گردو و آلوچه (گوجه سبز) دزدیدن...

ظهر نزد صاحب خانه برگشتیم. حدس می زنی نهار چه تدارک دیده بودند؟! بله... نیمرو، ماست کیسه ای چرب که گویا از همسایه ها قرض گرفته بودند، والسلام... خان هم که پیوسته از نبودن تنوع غذا و بضاعت مزاجات دم می زدند، گفتند: «امروز را هم بد بگذرونیم، انشاء الله فردا با دل و قلوه کبابی از خجالتتون دربیام». از حق نگذریم که بقول افغان ها واقعا مهربانی می کردند!

گذاشتند. به یکی از بچه ها یواشکی گفتم: «ظهر تخم مرغ، حالام کوکوا؟» گفت: «چه اشکالی داره؟! یه شب هزار شب نمی شه. کم بخور همیشه بخور...!» با فلسفه این که «یک بار چشم گاو» ترتیب کوکوها را دادیم و بعد از صرف غذای سنتی و سنگین، شب را تا خیلی دیر وقت به زدن و خواندن و خندیدن و به قول خان «تنگیدن» تقریبا به سحر رساندیم. تا جایی که باطری دوستان خالی و بیهوش هرکدام در گوشه ای ولو شدیم. شاید نیم ساعتی نگذشته بود که ندای پیش قراولان صبحگاهی، خروس های سینه سپر ساخته، خوابمان را تکه و چرتمان را پاره کردند.

بلند شدیم دست و روی شسته و مسواکی زدیم و ضد مافوقمان را بدور سفره ای زمین گذاشتیم که در آن نان خانگی و جای و قند از دم قندشکن پریده بود. لحظه بعد مادر بچه ها با یک کاسه از تخم مرغ آب پز تشریف آوردند تو. من که گارد گرفته عقب نشینی کردم. تنگ گوش بغل دستی به نجوا گفتم: «ای بابا از دیروز تا به حال یه بند داریم تخم مرغ می خوریم! من که نیستم...» گفت: «چه عیبی داره؟!» گفتم: «مت این که اصلا کبد و کلیه و این چیزا حالید نیس! آگه



خاطرات در گذر زمان

هوشمند عقیلی

چشمی پراند. غافل از این که فلوتی هم در آستین پنهان هست... با لهجه مخصوص گفتند: «ای بابا باید دیشو تشریف می آوردی!! حیف، حیف، آخه دیشو ختنه سرون نمون بی... جای شما سبز، اهالی همه اینجا تا پگا خوردن و زدن و تنگیدن، حالوم دیر نشده دو روزی تا کشتار بعدی پیش ما بفرمایم بمونین. و این قطعه زیبا را هم تحویلمان دادند.

دیر آمدی ای نگار سرمست

زودت ندهیم دامن از دست
معشوق که دیر دیر بیند
خود بهتر از آنکه سیر بیند
به هر حال خان دستور دادند: «حالو سر و صورتی صفا بدین بیاین، با یه لقمه ناقابل رفع خستگی بکنین.» و به شوخی فرمودند: «به قول او یارو، کیه، که می خونه؛ در کلبه ما روغن اگر نیس هوا هس...!؟»

کمی گوشت کوبیده از دیشب مانده و کوکو با تخم مرغ فراوان جلویمان

با عده ای از نوجوانان همشهری به دعوت دوست دوستان که پدرش از خوانین یا خرده مالکین دهی بود، سفری محصلانه به ده مربوطه در چند فرسخی اصفهان کردیم. دهی که از مراحم طبیعی مثل سیل و زلزله و خشکسالی و یا... در امان مانده بود!

وسائل سفر شامل هرکدام یک عدد به اصطلاح دوچرخه پایی (دوچرخه دستی هم وجود داشته؟! از مارک های «هرکولس» و «رالی») اغلب هم ارث پدری و چندساز کوک و ناوک که بر و بچه ها در آن زمان با آنها مشغول فراگیری موسیقی بودند. قدری هم میوه و ساندویچ تخم مرغ.

خلاصه به قول امیرارسلان رفتیم و رفتیم تا به مقصد رسیدیم. به ده راهمان دادند، ولی سراغ کدخدا را نگرقتیم. یک راست به آدرس بچه مالک رفتیم و با استقبال پدر و خاتون خانواده روبرو شدیم. خان با دیدن سنتور برق



Immigration & Translation Services

۱۳۱۸-۵۵۴ (۴۰۸)

شرکت ساعی

مشکل گشای شهر شما

کارت سبز، ویزای نامزدی

امور مربوط به دفتر حفاظت ایران

ترجمه کلیه مدارک، عکس گذرنامه

تشکیل شرکت ها

تعویض نام

تابعیت

www.saeicompany.com

I am not an attorney



(408)554-1318

برای اطلاعات بیشتر با آقای داریوش گیلانی تماس بگیرید

940 Saratoga Ave., Suite #112, San Jose, CA 95129

آدری هپرن



آدری هپرن، متولد ۴ می ۱۹۲۹ در بروکسل در بلژیک است و به عنوان یکی از استایل آیکون‌های هالیوود شناخته می‌شود. برخلاف بیشتر هنرپیشگان آن دوران، آدری هپرن نه تنها به علت استایل شیک و کلاسیکی که داشت مورد تحسین قرار می‌گرفت بلکه وقاری که همیشه در رفتارش دیده می‌شد باعث می‌شد زیبایی او دو چندان به نظر برسد. او دوران کودکی و نوجوانی خود را در انگلستان گذراند و در زمان جنگ جهانی دوم در هلند درس می‌خواند. بعد از اینکه نازی‌ها کشورش را اشغال کردند، دوران سختی برای او آغاز شد. طبق نوشته روزنامه‌ی نیویورک تایمز، آدری برای کمک به جبهه مقاومت در زمان جنگ، پیام‌رسانی می‌کرده است. آدری هپرن از دوران کودکی به رقص باله علاقه داشت و بعد از جنگ فرصتی برایش به وجود آمد تا بتواند به دنبال علاقه دوران کودکی‌اش برود. او در آمستردام و سپس در لندن شروع به یادگیری رقص باله کرد. آدری هپرن در سال ۱۹۵۴ با مل فر، هنرپیشه و کارگردان آمریکایی ازدواج کرد. آنها صاحب پسر بی‌نام‌شان شدند



شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



Shiva Moozoun

Attorney at Law

♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE

♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های

مالیاتی برای اشخاص و شرکت ها ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست

♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت

♦ Business, Corporation, Nonprofit IRS, BOE, FTB disputes

Formation ♦ Tax preparation for individuals and small businesses,

Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate

♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Immigration Services

Office: (800) 493-7065 ♦ Cell: (415) 314-1003

3550 Stevens Creek Blvd, Suite 340, San Jose, CA 95117

«آنها» و مسئله «جنسیت» در جامعه امروز



سعید شفا



دختر آمریکایی جوان و برادرش، همه فارسی صحبت می‌کنند. رفت و برگشت های «قزوین زاده» به تصاویر گل سمبولی است برای شکوفا شدن و بلوغ نوجوان که در طول فیلم ادامه پیدا می‌کند و موضوع جنسیت یا تغییر آن که در سال های اخیر یک موضوع رایج در جامعه ایران بوده و هست، باوجود اینکه از نظر نظام کشوری همواره بلامانع بوده، اما در برخورد با آن در جامعه و کسانی که گام در این راه گذاشته اند با دشواری های متعدد روبرو بوده که در جامعه غربی نیز بدون چالش نبوده است.

«آناهیتا قزوین زاده» متولد ۱۹۸۹ تهران است. تحصیلات سینمایی اش را در ایران و شیکاگو به پایان رسانده، پیش از ساختن



آناهیتا قزوین زاده

نخستین فیلم بلندش «آنها» (۲۰۱۷)، چند فیلم کوتاه در کارنامه اش دارد: وقتی بچه بچه بود (۲۰۱۱)، سوگواری (۲۰۱۱)، سوزن (۲۰۱۳)...

سوژه فیلم های «قزوین زاده» اغلب پیرامون کودکان و نوجوانان می‌گذرد. علتش شاید شناخت بیشتر او به خاطر تجربیات زندگی خودش باشد که به راحتی بیانگر احساسات و چالش های نوجوان ها در موقعیت های گوناگون است.

یک نوجوان ۱۴ ساله میان انتخاب جنسیتش مردد است که می‌خواهد مرد باشد یا زن. با استعمال هورمون تغییر جنسیتش را عقب می‌اندازد ولی برای گرفتن تصمیم، در زندان فکری اش محصور است.



صحنه ای از فیلم «آنها»

سوژه «جنسیت» در این برهه از زمان که صحبت پیرامونش به خصوص میان جوان ها بسیار رایج شده، سوژه حادی است که نسل امروز درگیر آن است.

خواهر جوان، دوست پسر دارد که از ایران آمده و او نیز میان دو فرهنگ شرق و غرب درگیر است و برگشت به موطنش با مشکل همراه است و زندگی در غرب را هم هنوز پذیرانیست.

عنوان فیلم، «آنها»، از آنجا می‌آید که این نوجوان هنوز خود را مرد یا زن نمی‌پندارد و «آنها» (هر دو جنسیت) را برای خودش انتخاب کرده است.

فیلم کند و آهسته پیش می‌رود چرا که نظیر نوجوان که برای انتخاب جنسیتش تعجیل ندارد، عجله ای برای بازگو کردن داستانش ندارد تا اینکه

با شروع مهمانی قوم و خویش جوان ایرانی سرعت می‌گیرد و فرهنگ شرقی جای فرهنگ غربی را اشغال می‌کند و «قزوین زاده» (سازنده فیلم) تماشاگر را با یک خانواده کرد ایرانی آشنا می‌کند، در عین حال که در آمریکا کار و زندگی می‌کنند، اما در خانه همانی هستند که در ایران بودند. غذای ایرانی

سرو می‌شود، با توجه به اینکه بچه ها بالطبع به خاطر محیط انگلیسی صحبت می‌کنند اما بقیه افراد با وجود دوست

ماهنامه پژواک

(408) 221-8624

هر دو پسر برای مراسم عید هیجان بسیار دارند ولی نمی دانند که ما هرگز عید را در رستوران جشن نمی گیریم. اما امسال می گیریم چون دو برادر طاقت دیدن همدیگر را ندارند و با هم قهر هستند. چند سالی است که همدیگر را ندیده اند. حتی برای مراسم عید باید با آنها جداگانه قرار گذاشت. بچه هایم احوال همدیگر را نمی پرسند و اگر تصادفا در مجلسی یا جشنی همدیگر را ببینند باهم حرف نمی زنند و در کنار هم نمی ایستند. از ترس پدر و مادر زیرچشمی نگاهی بهم می کنند و سر پائین می اندازند. شاید چند سال دیگر اصلا فراموش کنند که دختر عمو یا پسرعموئی دارند و یا شاید اگر به ایالت دیگری رفتند و تصادفا در دانشگاهی با هم همکلاس یا هم دانشکده ای شدند یا اگر کنار هم نشسته باشند و همدیگر را نشناسند، ممکن است پسر یا دختر آمریکایی غریبه ای آنها را بهم معرفی کند. انشاءالله در آن روز ما دیگر نخواهیم بود.» دوستم نتوانست صحبتش را تمام کند. منم متأثر شدم و دلداریش دادم. اما از طرف دوستم و خودم عید را بهمه شما تبریک می گویم و همچنین به آن دو پسر و بچه هایشان و امیدوارم روزی همگی در کنار هم بدون ما سال نور جشن بگیرند.

با تأثر می گفت: «من و شوهرم باید عید را دو قسمت کنیم. شب عید را با پسر بزرگم و بچه هایم می گذرانیم، تحویل را در خانه خودمان بسر می بریم چون هنگام تحویل سال، نوه بزرگم بسکتبال دارد و برادرش نیز باید فوتبال بازی کند و هیچکدام حاضر نیستند حتی برای مراسم عید آن را تعطیل کنند. دختر به ماهی حساسیت دارد و پسر سبزی پلو دوست ندارد. پسرم اصولا برنج نمی خورد، در نتیجه میز شام شب عید با بوریتو و پاستا و لازانیا تزئین می شود، به اضافه یک ظرف کوکو که از مغازه ایرانی خریداری شده. سفره هفت سین هم البته مضحکتر است. گندم سبز شده را از پت شاپ خریده اند. شیرینی ها که ماه ها پیش از لس آنجلس آمده با قیافه خشک و محزونی به آدم نگاه می کنند. بیست و پنج سنتی و ده سنتی شده به جای پول طلا در کاسه استنلیس. به بچه ها برای عید پول نباید داد فقط «کیفت کارت» باید به آنها داد که غرورشان جریحه دار نشود و پولکی نشوند. بهرحال شب می گذرد. روز بعد که روز اول عید است باید با پسر کوچکتر باشیم. نوه هایم که مادر آمریکایی دارند با لهجه آمریکایی به ما عید مبارکی می گویند.



نوشخند و پوزخند

لبخند و زهرخند

عزت گودرزی (الهی)

etratelahi@aol.com

عید

می رفت رنگ می کردیم. اول اسفند بنفشه ها را در باغچه می کاشتند. پدرم مواظب درخت گل یخ بود که حتما برای عید گل داده باشد و افاقی ها جوانه زده باشند.

خانه حسابی بوی عید می داد. بعد از تحویل سال من و خواهرم با شوهر و بچه هایمان عازم خانه پدر می شدیم برای عرض تبریک. خانه پر از عشق و زندگی بود. دست های مهربان پدر را و سینه پر محبت مادرم را می بوسیدیم. همه همدیگر را می بوسیدند و بچه های یکدیگر را کودکانه در آغوش می گرفتند و عید را با محبت به هم تبریک می گفتند. شام را که سبزی پلو و ماهی سفید سرخ شده و کوکو بود با اشتها می خوردیم و عیدی هایمان را هرچه بود از پدر می گرفتیم. اما حالا چی! همه چیز عوض شده. یکی از دوستانم

یادش بخیر عیدهای قدیم چه باصفا و حقیقی بود. بیست روز به عید مانده دده صغرا گندم خیس می کرد و چند روز بعد از آن عدس را در آب می ریخت. مادر همیشه باقلوای سنتی درست می کرد. او عقیده داشت که شیرینی عید باید در خانه درست شود. مخصوصا روی باقلوا تعصب بخصوصی داشت. از باقلوایی که با خمیرهای حاضری درست می شد متنفر بود و می گفت اینها باقلوای ترکیه است. باقلوای ایرانی باید همه چیزش در خانه درست شود. بادامها را قبلا در گل یاس می خواباند و سبزهها که رشد می کرد و بزرگ می شد آنها را با روبانهای رنگی تزئین می کرد. پدرم سکه های طلا را در کاسه می ریخت و سرفره هفت سین می گذاشت. تخم مرغ ها را با کراوات های خوشرنگ پدرم که مادرم یواشکی کش

هنرستان موسیقی نژاد

آموزش تمامی سازهای موسیقی (ایرانی و غربی) برای رده سنی ۴ تا ۸۴ سال

Individual & Group Lessons for All with Persian Traditional & Western Instruments



(408)559-7864

Cell:(408)771-3996

کلاس های خصوصی و گروهی

14505 Union Ave San Jose, CA 95124

www.nejadmusic.com

سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو و حومه

اکازیون بسیار عالی:

خانه ای زیبا، لوکس و ویلایی در یکی از بهترین مناطق

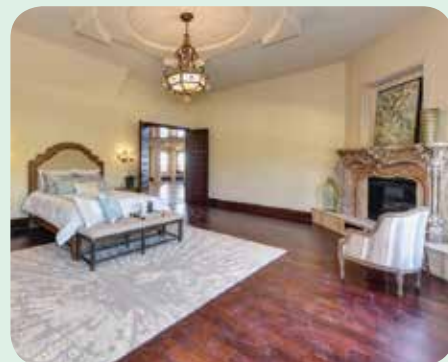
El Dorado Hills (حومه شهر ساکرامنتو) با چشم انداز دریاچه *Folsom Lake*

و مناظر دل انگیز، با قیمت ۱,۵۸۸,۰۰۰ دلار به فروش می رسد!



Soheila Rezae
Lic.: 01834116

Beds: 6 ♦ Baths: 5(Full) 1(Half) ♦ Sq Ft: 6272 ♦ Lot size: 0.4760 ac
Lot Sq Ft: Approx. 20735 ♦ Year Build: 2008 ♦ Price: \$1,588,000



Soheila.Realtor@gmail.com

916-616-7395

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA 95661

Nick Sadek
Sotheby's
INTERNATIONAL REALTY

منطقه فضول آباد

امان از حرف مردم

آدمائی که درباره مردم حرف می زنند دوجورند. یه جورش: ریگ تو کفششه، خرده شیشه داره عقربه زیر گلیمه، حسادت اونو کشته، زورشون میاد کسی به قولی ترقیات داشته باشه و اسم در کنه. نمی خوام بگم اونا درباره مردم چی میگن یا گفتن چون فصل بهاره و جای این حرفای تلخ نیست. خلاصه براتون بگم خیلی نامردند. یکی می گفت این تیپ آدم پستون مادر خودشون را هم گاز می گیرند. دسته دوم بقولی مهربونند و دلسوزند. دلشون برای همه می سوزه. فرصت مناسب گیر بیارن تذکراتی به هر کی لازم باشه میدن. حرفاشون هم در جهت خیر و صلاح همه است. بذار چند تا از حرفاشونو به شرح زیر برایتان بگم. حرفاشون همه خوبه. نگاه کن، اگه بد میگم بکین بده. اینارو میکنم:

👉 چند بار بگم عزیزم تو اداره این قدر به همه گیر نده. تو کاراشون سرک نکش. سعی کن خوب کار یاد بگیری. بله پله بری بالا.

👉 تو ماشاءالله وضع مالیت به قولی توبه. این قدر جلو مردم جلنبر نگرد و لباس آبرومند بپوش. تو که دانشگاه رفنی چرا لاتی و چاله میدونی حرف میزنی.

👉 دست زن و بچه هارو بگیر و تو هم برو سفر. دست و بالت هم که از لحاظ مالی بازه. چرا به مادرت سری نمیزنی. گله میکنه. حالش خوب نیس، حق داره.

👉 این قدر وقت بیکاری داری اقراره برو و یا کتاب بخون. بچه هاتم با خودت ببر کتابخونه.

👉 چرا همیشه سر و وضع آشفته ای داری! مگه شونه اختراع نشده یا آب نیست. تو آینه خودتو دیدی؟

👉 شنیدم زیادی می خوابی. خواب زیادی نکبت میاره.

👉 این قدر نشین پای کامپیوتر تا صبح راحت تر بری سر کار.

👉 چرا این قدر تند میرونی، چه خبره؟ کار دست خودت میدی.

مشقی تازه
در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی

فریمان-کالیفرنیا

e-mail: ha@makvandi.com



آن در خطاب به پرستاری عزیز می گوید: روسر بنه بنه به بالین امشب مرا رها کن، نشان می دهد که ذوق شعر و آهنگ همچنان تا نفس های آخر جان وی را مشغول و مستغرق می داشته است. این نکته نیز گفتنی است که وقتی جلال الدین مولوی را در تربت پدرش ارم باغچه به خاک سپردند در مراسم تدفین او که مشایخ بزرگ شهر مانند صدرالدین قونوی و سراج الدین ارموی بر وی نماز خواندند نه فقط انبوه کثیری از مسلمانان همراه با اعیان و امواء بزرگ ولایت حاضر بودند بلکه تعداد زیادی یهود و یصاری شهر هم به خاطر تسامح بی نظیر دینی او حضور یافته بودند.

قبه خضرا که بعدها معین الدین و علم الدین قیصر بر تربت او برآوردند و قبرگاه وی و پدرش گردید، زیارتگاه دوستداران علم و عرفان شد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۲**

روسر بنه به بالین امشب مرا رها کن
از کتاب سر نی اثر ارزنده دکتر زرین کوب برایتان نقل می کنم که می گوید عشق مولانا به حسام الدین برخلاف عشق پرسودای وی به شمس، عشقی معتدل، آرام و پدرانه بود. مولانا از همان دفتر اول مثنوی در حق این اخی زاده ترک به لحاظ رنجوری وی حالت دلسوزی پدرانه ای نسبت به او داشت. بارها در دفاتر دیگر می کوشید تا وی را به تحمل آزار و جفایی که از حاسدان و منکران در حق وی می رفت وادارد. پهرحال زندگی مولوی با آنکه در اواخر عمر خستگی ناشی از کار و شور و هیجان، او را فوق العاده ضعیف و رنجور گونه کرده بود، اما تا آخر در عشق و سماع به سرآمد و آن گونه که از قول حسام الدین نقل می کنند قوالان در بالین وی به آواز سماع مشغول بودند. غزل خداحافظی او هم که طی



گبریل جک وکیل متخصص امور مهاجرت

Gabriel Jack Immigration Attorney

Gabriel earned his Bachelor of Arts degree from Sonoma State University in 1995 & his Juris Doctorate from The University of Pacific's McGeorge School of Law, in 2000.

با همکاری مترجم فارسی زبان از دفتر خدمات بین المللی

- ◆ Business & Investment Visa
- ◆ Employment Based Green Card
- ◆ Family-Based Green Card
- ◆ Deportation & Asylum
- ◆ Citizenship & Naturalization
- ◆ Fiance Visa
- ◆ Tourist Visa
- ◆ Student Visa
- ◆ Entertainment Visa



- ◆ ویزای کار و سرمایه گذاری
- ◆ کارت سبز از طریق کارفرما
- ◆ کارت سبز از طریق خانواده
- ◆ پناهندگی و اخراج از آمریکا
- ◆ تابعیت
- ◆ ویزای نامزدی
- ◆ ویزای توریستی
- ◆ ویزای تحصیلی
- ◆ ویزای مخصوص هنرمندان

Phone: (408) 909-9060 ◆ Toll Free: (888) 350-9060 ◆ Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

شب، مهدی گفت: «بسه دیگه، بسه دیگه صفحه آجانی شده ورش دارین.»

♦♦♦♦

و دیروز صفحه آجانی را برای خودم گذاشتم. صدای پای اسب ابلق سم طلا در اتاقم پیچید و عاشق دختر خان، گلی در دست بی آنکه تبرزینی با خود داشته باشد، می تاخت، می تاخت و دور می شد، از ما فرار می کرد، به سوی کی؟ دختر خان؟ «نه... کجا فرار کنیم، دلم نمی گیره قرار، اسب ابلق سم طلا، تندتر برو، آسه چرا؟» اسب ابلق آهسته نمی رود. تند می رود. تندتر از برق و باد... تندتر از سال هایی که چون برق و باد گذشتند.

بارون بارونه

در راه کناره از لاهیجان رد شده ایم. شالیزارهای سبز موج را لکه های رنگین جامه های دختران شالیکار تکه تکه رنگ زده است. مثل تابلوهای امپرسیونیستهاست. رنگ بر تصویر غلبه دارد. تابلو را رنگ ها زنده می کند همچنان که دخترکان شالیزار را. دخترکان، سر خم کرده پا برهنه تا بالای مچ در آب حرکت می کنند و از دور صدای زمزمه دلفریشان در فضا پراکنده است. در داخل ماشین ضبط صوت روشن

دنباله مطلب در صفحه ۴۴

نه، این چه کاریه/ می رم گل میسونم/ سر زلفش وا می سونم

و دهانه اسب ابلق سم طلا پیش را می کشد: اسب ابلق سم طلا/ آسته برو، می ری کجا؟ شعر تمام عشق ساده سال های جوانی ما بود و یک جوان اهل ایل که عاشق دختر خان شده است. چاره اش سوار بر اسب ابلق سم طلا شدن است و تاختن و تاختن و گلی را یافتن و بر زلف عشق نشانیدن و صفحه را گذاشتیم و شنیدیم. هر که آمد، برایش گذاشتیم. مهرداد بهار، علی نگهبان. هر کس که می خواست آخرین ترانه ویگن را بشنود. سال های دور بود، آخر دهه ۵۰ و اول دهه ۶۰ (میلادی). از ۲۸ مرداد هنوز ده سال نگذشته بود. الجزیره ای تازه در پاریس فریاد می زد: یحیی الجزایر، یحیی الجزایر.

بچه دانشجویها تازه داشتند کنفدراسیون را شکل می دادند اما ویگن سوار اسب ابلق سم طلا می رفت و می رفت و تمام اتاق شوکت تهرانی را بی آنکه سرش به دیوار بخورد، طی می کرد و عنان می گرداند و باز می گشت. نه تبرزینی در دست و نه گلی در دامن و کلمه ها ما را مسخر می کرد. کلمات ساده ای که ویگن به آنها معنای تازه ای می داد. آنقدر صفحه گذاشتیم و شنیدیم که یک

یادداشت‌های بی تاریخ

صدرالدین الهی



گلنسا جونم غصه نداره زمستون میره پشتش بهاره

اوچین چرنیا (چشمان سیاه)

موزیک، یک ترومپت، یک جاز و یک ویلن شروع کردند. موسیقی شبیه موسیقی های کافه نادری بود. رقص فرنگی، منتهی از خانم های کمر باریک دامن پفی کنار پیست کافه نادری خبری نبود. آدم ها اکثر شبیه خودمان بودند. چیزی شبیه عرق خورهای حرفه ای، عاشق های اشک در آستین و کارگران خسته یک بندر گرم. جوان خواند اولین ترانه اش را که تازه نبود. اما فریدون رضازاده را عرق نخورده به گریه انداخت. روسی می خواند. نمیدانم چقدر درست؟ آنقدر با حال بود که عکاس آبی چشم روس ما را به گریستن واداشت «اوچین چرنیا» و ما سهم بیشتر پنج سیری اول را در لیوان فریدون ریختیم و تمام شب را با صدای گرم جوان که صورت خوشش از صدایش چیزی کم نداشت، نوشیدیم. عباس واقفی گفت: «اسم این پسره چیه؟» یکی از میز پهلو جواب داد، ویگن.»

صفحه آجانی

رفتیم لندن با صفحه ای که تازه درآمده بود. زرم سال آخر مدرسه روزنامه نگاری لندن بود و پسرم در مدرسه شبانه روزی. در خانه شوکت تهران صفحه را گذاشتیم. مهدی حشمتی و زرش هم بودند. همه را برق گرفت.

دختر خانو می خوامش/ خان بدونه منو می گیره/ چیکار کنیم، آی چیکار کنیم؟ و بعد خود چاره دلدادگی به دختر خان را بیان کرد:

اسب ابلق زین کنیم/ تنگ غروب/ فرار کنیم/ فرار کنیم/ آی فرار کنیم
اما عاشق دختر خان نمی تواند فرار کند، خودش هم می داند:

نه کجا فرار کنیم/ دلم نمی گیره قرار/ سر را شونو می گیرم/ آگه بیاد صد تا سوار و دهانه اسب ابلق سم طلا پیش را می کشد: اسب ابلق سم طلا/ تندتر برو، آسه چرا؟ بعد عشق دیوانه اش می کند:

می ترسم دیوونه بشم/ با آدماش جنگ بکنم/ سر بشکنم آی سر بشکنم/ یا تبرزین وردارم/ نیمه شبون/ خونه شونو/ در بشکنم در بشکنم
نه، اینها هم چاره کار عاشق نیست. خود این را خوب می داند:

از اداره که بیرون زدیم، هوا تاریک شده بود. کارهای روز بعد را روی میزها ول کرده بودیم. روزنامه درآمده بود. عظیمی رفته بود. شهر تا خرخره در رنگ سرخ و زرد برگ های چنار غوطه می زد. سر کوچه اتابک از طرف لاله زار، یک لنگه پا ایستادیم. علاف بودیم. کافه کرامت؟ کافه کریستال؟ کافه گلشن؟ یا خاجیک که ته بندی کنیم و بعد برویم یک کافه پای وعظ آوازه خوان های ساز زن ضرب گیر. عباس واقفی یک مشت تخمه جاپونی تعارف کرد و به فریدون رضازاده و من گفت: «بچه ها بیاین امشب اول شب بیرمتون به جایی که خیلی تعریفشو می کنن، کافه شمرون.»

رضازاده خنده کرد و با لهجه نیمه فارسی، نیمه روسی گفت: «زکی، اونجا که فقط باید شیر کاکائو، کافه گلاسه حداکثر آبجو بخوریم.» و من اصلاحش کردم و گفتم: «نه فریدون کارسکی درجه یک هم داره. کم از مال کافه نادری نیست. عرق هم بخوایم میاره.»

نه، محیطش خانوادگیه. مٹ کافه نادری می مونه. به درد عرق خوری نمی خوره. کوچه را برگشتیم، از فردوسی آمدیم بالا، چهار راه استانبول را قطع کردیم به طرف منوچهری. دست راست بین دو تا مغازه عتیقه فروشی، نرسیده به لوازم التحریر فروشی کاشانی، درست روبروی دیوار بلند سفارت انگلیس وارد یک کوچه باریک به عرض دو سه متر شدیم. ته کوچه دری به حیاط با صفایی باز می شد. مثل حیاط کافه جمشید اما با صفاتر. میز و صندلی زده بودند. در ضلع جنوبی یک سن محقر زده بودند که ابزار و آلات موسیقی رویش بی صاحب ولو بود. رفتیم سر یک میز که ظاهرا صاحب نداشت چون دستمال و لیوان روی آن هنوز دست نخورده بود. عباس خود را روی صندلی انداخت و گفت: «من که مردم از گشتگی... راستی میگن تازگی اینجا به پسر ارمنی می خونه که خیلی با حاله.» حرف توی دهانش بود که پسر جوانی تقریباً همسن و سال ما آمد بالا و دو سه نفر هم به دنبالش. تک و توکی دست زدند و او بعد از تاملی اشاره کرد به

حمید ابطحی

متخصص و مشاور در امور سرمایه گذاری
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری



Hamid Abtahi

منطقه

منطقه

منطقه

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییرات و تحولات
در امور خرید و فروش خانه و املاک، مهمترین مسئله
می باشد. من می توانم شما را در این امر مهم مطلع نمایم!

Location! Location! Location!
Why Do You Pay Rent?!

Whatever my client's goals, my goal is to make it happen.
I am an expert seeking to add value to your next transaction.

hamid@true-vision.com F DRE# 01071456



(408)366-2180 F (408)253-5100

12376 Saratoga Sunnyvale Rd. Saratoga, CA. 95070

سه روش برای حذف یک Collection از کردیت رپورت

آرش زاد
کارشناس-دارای بورد تخصصی تعمیر اعتباری
arash@zenithfg.com



ما چندین بار در مورد چگونگی حذف late payment از کردیت رپورت مطلب نوشته ایم و متأسفانه این مطلب بسیار محبوب است. همچنین روش های بسیاری خوبی هم برای حذف collection وجود دارد که می خواهیم با شما به اشتراک بگذاریم.

کنید و نامه ای به آژانس های کردیتی ارسال کنید و درخواست کنید که بر اساس آن اشتباه collection را حذف کنند. نوشتن نامه ها بسیار مهم هست و باید خیلی دقیق نوشته شود.

شما باید موارد زیر را بررسی کنید:

- ◆ شماره حساب
- ◆ بالانس
- ◆ تاریخ افتتاح حساب
- ◆ وضعیت حساب (به عنوان مثال، بسته شده)
- ◆ وضعیت پرداخت (به عنوان مثال، collection)
- ◆ محدودیت کردیت
- ◆ هر چیز دیگری که به نظر می رسد نادرست است **دنباله مطلب در صفحه ۴۰**

با دقت به دنبال هر گونه اشتباه در اکانت collection در کردیت رپورت خود بگردید: یک کپی از کردیت رپورت فعلی خود بگیرید و با دقت چک کنید که تمام اطلاعات به درستی رپورت شده است. مانتورینگ کردیت از هر سه بیرو بسیار مهم است سایت TransUnion تمام کردیت رپورت ها و کردیت اسکورها را برایتان فراهم می کند که شامل کردیت اسکور به صورت رایگان هم می باشد. شما باید هر اطلاعات مربوط به کالکشن هارا به دقت بررسی کنید. احتمال بسیار زیادی وجود دارد که در یک قسمت اشتباهی پیدا کنید و زمانی که مورد اشتباهی را پیدا کردید می توانید collection را dispute

نکات آموزشی فشرده و مفید در مورد برخورد با Collection

مانی حاتمی
کارشناس-دارای بورد تخصصی تعمیر اعتباری
mani@zenithfg.com



نامه ها، تماس ها و امور مربوط به Collection Agency ها می تواند استرس زا باشد. مهمتر از همه، این حرفه و تخصص آنهاست که شما را مجبور به پرداخت بیشتر می کند. اما اگر شما به حقوق خود تحت Fair Debt Act Collection آشنا باشید و تعداد محدودی از رموز مذاکره را بیاموزید، می توانید بر موقعیت مسلط شوید.

اصول اولیه Collection

صنعت Debt Collection، صنعتی ۱۵ میلیارد دلاری در سال است. هزاران شرکت در آمریکا وجود دارند که بدهی ها را به بهای ناچیزی خریده و تلاش می کنند تا اصل مبلغ را بازیابی کنند. Collection Agency ها، بدهی های تسویه نشده (تا موعده مقرر) را از شرکت های تلفن همراه، شرکت های کردیت کارت، وام دهنده ها، کتابخانه های عمومی، فروشگاه های ویدئو، باشگاه ها، دفاتر پزشکی، و ... خریداری می کنند. سپس با مشتریانی که بدهی دارند تماس گرفته و برای بازپرداخت آن مذاکره می کنند. Collector ها می توانند محل کار و زندگی بدهکاران را بیابند و همچنین می توانند از طریق تلفن، ایمیل و یا فکس با آن ها تماس بگیرند.

گام های نخست

اگر شما یک بدهی معوقه دارید که برای Collection Agency ارسال شده است، قطعاً از سمت Collector با شما تماس خواهند گرفت و یک نامه تشریح موقعیت برای شما ارسال می شود. شما باید این نامه را سریعاً باز کرده و بخوانید، چرا که شما تنها سی روز فرصت دارید تا راجع به موارد مشخص، اختلاف نظر تان را اعلام کنید. اگر خطاهایی وجود دارد یا اگر نامه اشتباه است، باید سریعاً Collector و کردیتور های مرتبط را مطلع کنید تا مسئله را حل و فصل کنند. شما باید از تمامی مکاتبات خود با Collector ها نوبت برداری کرده و همچنین کپی هایی از تمامی مکاتبات برای ارجاعات آتی تهیه کنید. **دنباله مطلب در صفحه ۴۹**

موقعیت خود را مشخص کنید
شما می توانید کردیت اسکور خود را هر ماه با استفاده از سرویس رایگان کردیت رپورت در یک وبسایت معتبر بررسی کنید. این ابزار کاملاً رایگان، کردیت اسکور شما را به چندین بخش تقسیم کرده و در هر بخش به شما یک امتیاز می دهد. بعنوان مثال شما می توانید سابقه پرداخت، بدهی و دیگر شاخص

دفتر خدمات اجتماعی ایرانیان

با مدیریت آذر نصیری

با سال ها تجربه، سرعت عمل،
و دقت، شما را یاری می دهیم!

Azar Nassiri

Non-Attorney



خدمات سوشیال سکیوریتی

**Iranian
Services**

- ◆ مدیر و مدیکل
- ◆ سوشیال سکیوریتی (SSI)
- ◆ دریافت حقوق و مزایای دولتی (CAPI)
- ◆ دریافت حقوق پرستار
- ◆ دریافت حقوق بازنشستگی
- ◆ مصاحبه های سالانه سوشیال سکیوریتی
- ◆ انجام درخواست تجدید نظر در امور سوشیال سکیوریتی (Appeal)

در سراسر بی اریا

(408) 348-2595 F (925) 998-5340 F (415) 446-8682

Fax: (408) 247-5006

920 Saratoga Ave. #215, San Jose, CA 95129

نوشتن بر سنگ قبر به فارسی و انگلیسی

با خط نستعلیق

بدون هزینه

(۴۰۸) ۲۲۱-۸۶۲۴



زندن، شاخ سین، «شاه حسین» دار زدن با تماشاجی، پرداخت مهریه و نفقه، اجازه تحصیل، شهادت سهم الارث کتبی، ضمانت، خلاصه کلام نمی دانم ولیعهد عربستان را در ورود به خاک آمریکا دیده اید! در مقابل خبرنگاران ایستاد و با صدای رسا گفت که ما خواهان خاورمیانه ای هستیم که قبل از انقلاب ایران وجود داشت. رک و راست واقعیت مسلم را به رخ آمریکا کشید و با زبان بی زبانی گفت که با تباهی ایران، خاورمیانه ویران شد، امنیت دنیا از دست رفت و آرامش و آسایش هر آنچه بود نابود گشت، چرا که ایران تضمین استحکام خاورمیانه بود. نیروی آبادانی و سلامت خاورمیانه بود. مرکز ثقل سیاست خاورمیانه بود و بدون تردید پشتیبان نیرومند سراسر خاورمیانه و ایمنی اطراف آفرینی آن جوانمرد عرب که حقیقت خرابی دنیای امروز را صراحتاً به آمریکا و آمریکایی دموکرات نشان داد. شاید تمام مردم حیران این دوره آشوب زده دریابند که تبدیل تاج و تخت شاهنشاهی ایران به دکان استبداد سیاه آخوندی نکبت و مصیبتی است که دامن گیر دنیا شده. ایکاش در هنگامه «جنبش سبز» در جای جناب رئیس جمهور دموکرات اسلام پرور یک جمهوریخواه واقع بین نشسته بود و می کرد آنچه باید می شد و نشد.

معاشرت، توسری و کلفتی و آشپزی و صدها درد بی درمان دیگر که باید بدون سؤال و پرسش تابع شوهر بود و تکلیف و وظیفه زن مسلمان نجیب آبرومند به حساب می آید. بنابراین بیرون افتادن کاکل و یا طاق آبرو خیانت به ساحت مقدس شوهر خواهر بود و مستوجب کیفر. تکرار می کنم اگر چند تار مو، جنس نر مسلمان را به هیجان می آورد، زن گناه ندارد، درد انحراف اخلاقی و درونی مرد است. چه واجب تر که مداوا کند و مرض هرزه بینی و هرزه پنداری خود را علاج بخشد. بهر کیفیت اصولاً در این مصاف زن ایرانی تنهاست. تظاهرات مردانه خودنمایی و شیرین کاری رندانه ای است که به درد ما نمی رسد زیرا همه می دانیم مرد مسلمان پیروی ابدی از فلسفه «از اجاق به اطاق» را می شناسد و موجودیت زن را در چارچوب وسیله می خواهد و بس. همچنان که فردوسی بزرگ ما می فرماید:

زنان را همین بس بود یک هنر

نشینند و زاینند شیران نر
و اما رضا شاه چندین و چند عامل اساسی را تغییر داد و راه را باز نمود که البته با غائله آخوندیسم ساخت آمریکا مسدود گردید. از جمله سنگسار شوهر دادن دختر نه ساله، حق طلاق مشروط، سرپرستی فرزند دختر صیغه و تعدد زوجات، سینه زدن، قمه

از درگوشی ها

به قلم پیرایه

مژده رهائی زن بود که در حال حاضر بعد از یک قرن بازگشت به فتوای عباد عمومه همان شدیم که ضعیفه جیره خوار بودیم. در قانون شرعی و مدنی ایران زن تابع مرد است. اول پدر بعد شوهر و اگر لازم افتد حتی برادر و یا اولاد ذکور. زیرا که زن مسلمان عقل و درایت کافی را در طول عمر فاقد و ناچار در متابعت از یک مرد محکوم. رضا شاه علیرغم مقدرات مذهبی و امکانات زمان و مکان، بسیاری از قوانین لایزال سنگین وزن موجود را تعادل بخشید و تا حدود قابلیت امور تغییر و تحول روا داشت. روحش شاد که ابر مردی بود از نامداران تاریخ معاصر و مایه افتخار ایران و ایرانی. افسوس و دریغ که تمام دستاوردهای چشمگیر آن ناجی ایران به فنا رفت و ما بازگشت به صدسال گذشته را شاهدیم. در همان دوران عده ای از دختران و جوانان تحت سرپرستی دولت وقت عازم اروپا شدند که بعدها بسیاری از ما در تمام تعلیم معلومات دانشگاهی ایشان قرار گرفتیم. در حال حاضر دختران انقلاب اولین گام حق طلبی را برداشته اند تا به گفته خود سایر موانع را دریابند. ایکاش چنین باشد. البته قوانین صریح مذهب و طبعاً محیط مرد سالار و تمایلات خرافه زن ستیز سد معبری است که مقصد و مقصود انسانی را مشکل می سازد. بی باورم. بد نیست کج راه را قدم به قدم بشماریم. پوشش سر و صورت و نام، شهادت، حضانت اولاد، مسکن، مذهب، حق طلاق، مسافرت، تحصیل، شغل، تعدد زوجات، چهار عقدی و صیغه و متعه ساعتی و غیره هشت یک دائی، معاملات،

فریاد بی صدای دختران انقلاب را از همین پژواک خودمان شنیدیم. این کبوتران صلح طلایه داران پرچم سفید پیشگامان حقوق بشر در تعرض به حجاب اجباری قد علم کرده اند. مبارزه ای صلح جویانه و بسیار متین و محترم که لچک را شایسته زن امروز دنیا نمی شناسد. آرزومند توفیق به امیدی که گرفتار دژخیم و سیاه چال نگردند. و ما اینجا نشسته ایم بازبچه مسخره رقابت های میان دو حزب که هنوز عده ای در ماتم باخت آن پیرزن مظلوم معصوم به این مردک عوضی خوش سر و زلف. البته اینجا زندگی می کنیم، بچه هایمان کار و زندگی دارند و چه بسا فارسی هم تکلم نمی کنند. ضروری است که در جریانات اوضاع احوال گذران قرار داشته باشیم، اما در عین حال مختصری به ایران و ایرانیان اندیشیدن ضرر ندارد. بی اعتنائی به فریاد خیرخواهانه هموطنان برانزده زن ایرانی نیست. اصولاً چند تار مو چه خاصیتی دارد که آخوند را به هیجان می آورد. شاید مداوای این انحراف روانی از پوشش خانمانه واجب تر باشد. گرچه شخصاً امیدی ندارم چرا که حکومت وقت منادی زن ستیز و عقب گرای است که زنان را در گوشه کنار چاه جگرمان به شکوائیه درون چاه انداختن گرای کند و توفقی از واپسگرایی مردپسند نداشته در خفت غوطه ور باشند. در سال ۱۳۱۴ با نهضت بانوان رضاشاه زن ایرانی را از هئیت کلاخ سیاه در آورد، دریچه جهل و خرافات متداول را بست و دروازه آموزش و آزادگی را باز نمود. زنان را از سرافکنگی نجات بخشید و راه سربالار را نشان داد. اقدامات آن بزرگمرد تاریخ ایران

ارایه خدمات مهاجرتی با کیفیت عالی و هزینه کم (به زبانهای فارسی و انگلیسی)

PARS EQUALITY CENTER
Immigration & Citizenship Services

تلفن برای تعیین وقت در تهران و سایر شهرها: ۴۰۸-۲۶۱-۶۴۰۵
تلفن برای تعیین وقت در سایر شهرها: ۸۱۸-۶۱۶-۳۰۹۱

Pars Equality Center
1635 The Alameda
San Jose, CA 95126

Pars Equality Center
4954 Van Noy Blvd, Suite 201
Sherman Oaks, CA 91403

www.parsqualitycenter.org
A DOJ Accredited Agency
501 (c)(3) Nonprofit Organization

- کسب تابعیت (سببی زن شیب)
- کارت اقامت دائم (کارت سبز)
- درخواست مهاجرت خانوادگی
- تمدید کارت سبز
- مجوز اشتغال
- معافیت از پرداخت هزینه

برای انجام کلیه کارهای برقی، با قیمت بسیار مناسب، با من تماس حاصل فرمایید!

- ★ Free Estimate
- ★ Trouble Shooting
- ★ Add new Lines
- ★ Recessed Lighting
- ★ Breakers
- ★ GFIC
- ★ Rewiring



Fred
(669) 777-8278

پخش می شود بی توجه هستیم و آنچه را گوش می شنود چون برای ما مهم نیست در سطح هشباری قرار نمی گیرد، اما اگر خبری پخش شود که به نحوی با منافع ما در ارتباط است فوراً توجه مان جلب می شود. در حالیکه قبلاً گوش ما بطور مستمر در حال شنیدن اخبار بوده و ما نسبت به آن ناهشبار بوده ایم، لذا با فراگیری اینکه حساسیت دریافت از ضمیر ناخودآگاه را بالا ببریم و از اطلاعاتی که از ناخودآگاه می رسد با خبر شویم شانس دریافت های روحی از ضمیر ناخودآگاه را بالا برده ایم.

یاد بگیریم که نسبت

به دریافت ها آگاه باشیم

آرام بنشینید تا فعالیت ذهنی شما هر قدر ممکن آرام گیرد. توجه تان را به سنگینی بدن تان بدهید. در مکانی که قرار گرفته اید سعی کنید تکیه گاه و نشیمن گاه را احساس کنید. بطور ذهنی هر نقطه از بدن را که با صندلی یا زمین در تماس است حس کنید. خیلی آرام توجه تان را به لباسی که پوشیده اید متمرکز کنید. آیا می توانید جنس لباس را تشخیص دهید؟! آیا می توانید نقشی که روی پارچه لباس تان هست تشخیص دهید؟! سعی کنید آنچه را که پوست شما احساس می کند تشخیص دهید.

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

عمیق تری از آرامش فرو برید و سپس تصویر سازی مورد نظر را ادامه دهید. ممکن است حیرت زده شوید وقتی که آن دوست به شما زنگ می زند. اما اگر اتفاقی نیفتاد ناراحت نشوید زیرا ممکن است که دوست شما در آن زمان در منزل نبوده و یا مشغول انجام کاری بوده که در این صورت پیام شما به ضمیر ناخودآگاه او نتوانسته است به سطح هشباری خودآگاه او وارد شود. لذا شما در فرصت هایی که دارید تمرین را ادامه می دهید، خصوصاً زمانی که بدانید شخص مورد نظر شما در منزل است.

بالا بردن سطح دریافت حسی

برای پرورش استعداد تله پاتی و بالا بردن میزان گیرندگی احساسی راه های مختلفی وجود دارد. اطلاعاتی که از طریق ناخودآگاه به ما می رسد همیشه از فیلتر ضمیر آگاه می گذرد تا ما از آن مطلع شویم، مگر اینکه دریافت های حسی دارای قدرت زیاد باشند مانند ترس، خشم و امثال اینها. اطلاعاتی که توسط ارگان های حس طبیعی به ذهن ابلاغ می شوند قابل ارایه در سطح هشباری خودآگاه نیستن. بعنوان مثال زمانی که مشغول انجام کاری هستیم و در عین حال به اخبار گوش می دهیم نسبت به اخباری که



خود را به او القاء کنید. وقتی این تکنیک ها را تجربه می کنید احساس آرامش خاصی در خود خواهید یافت که قابل وصف نیست و پس از گذشت زمانی کوتاه ممکن است متوجه شوید که پیام ذهنی شما دریافت شده و این احساس را حالت ذهنی شما مشخص می کند.

روش دیگر: آرام بنشینید، پنج نفس عمیق بکشید و پلک ها را راحت ببندید. همانگونه که آرام و ریلکس در صندلی یا روی زمین نشستید، در ذهن خود تجسم کنید که فلان دوست شما در منزل خودش به سمت تلفن می رود و به شما زنگ می زند. تمام جزئیات صحنه را هر چه واضح تر تجسم کنید و این تصویر سازی را حداقل ده دقیقه انجام دهید. چنانچه ذهن شما از تصویر سازی دلخواه منصرف می شود به آرامی ذهن و تصاویر ذهنی را به مسئله مورد نظر برگردانید. می توانید با انجام چند نفس عمیق یا شمارش ذهنی از ده به یک با هر بازدم خود را به سطح

بطور مثال: اگر در یکی از ادارات یا شرکت ها کاری دارید یا تقاضایی از کسی که احتمال انجام آن خیلی کم است و مسئله برای شما ضروری و مهم است، یک هفته قبل از مراجعه برای مطرح کردن تقاضای خود، هر روز تصویر ذهنی از خود بسازید که در ملاقات با شخص مورد نظر اثر مطلوب را بر او گذاشته و ذهن او را هماهنگ با خواسته خود تجسم سازی کنید که آنچه شما مایلید او انجام میدهد. در این صورت بدانید که در موقع ملاقات اثر مطلوبی بر شخص مورد نظر تان می گذارید، زیرا ذهن او را برای این پذیرش آماده کرده اید. حتی اگر شخص مورد نظر که کار شما با اوست نامشخص است و شما نمی توانید تصویر ذهنی روشنی از او داشته باشید، کافی است که خود را از لحاظ ذهنی طوری تصور کنید که در برخورد با هر شخص موفق خواهید شد و در همان تصویر سازی خواسته درونی

S & S Tire And Auto Repair

Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

Oil Change Special
Get \$5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get \$10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

Established in 1996

(408)738-1960
597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1

عیاقیم که در دل مان را، مثل صحرای مورچه خورت، برای همدیگر باز می کنیم و گفته ها و ناگفته ها را باز می گوئیم. اما، فردا و پس فردا، چنان با هم دشمن می شویم که سایه همدیگر را با تیر می زنیم و دل مان می خواهد که سر به تن طرف مقابل مان نباشد.

بچه های ما، نه از آن دوستی ریاکارانه سر در می آورند نه از این دشمنی بی سبب. آنها چون اهل ریا و دروغ و حقه بازی و کلک و دو دوزه بازی و اینجور بامبول ها نیستند، با حیرت و ناباوری به ما و رفتارهای اجتماعی ما نگاه می کنند.

آنها می بینند که ما مدام، از سعدی و مولوی و حافظ و ناصر خسرو و دیگران، اشعار بالا بلندی، در ستایش دوستی و راستی و مردانگی و مروت و عطوفت و گذشت و بخشش می خوانیم، و مدام از عشق و محبت و «با دوستان مروت و با دشمنان مدارا» سخن می گوئیم، اما، در عمل، می بینند که ما نه تنها مدارا با دشمنان، بلکه مدارا با دوستان را هم به پیشیزی نمی گیریم، این است که آنها، به ما و به فرهنگ ما، به دیده تردید و گاه تحقیر نگاه می کنند و سعی می کنند از ما و فرهنگ ما فاصله بگیرند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

صورت عادی در آمده است. ما حالا بیش از بیست سال است که در سراسر دنیا پراکنده شده ایم، بچه هایمان حالا برای خودشان کسی شده اند و فرهنگ و منش دیگری را با خود حمل می کنند. همین بچه های ما، چنان به چشم بیگانه به ما نگاه می کنند که انگار نه انگار از بطن خود ما بوجود آمده اند. چرا چنین است؟ برای اینکه کنش و منش ما، برای آنها ناشناخته است. برای اینکه نمی توانند از چند گانگی شخصیت ما سر در بیاورند. ما برای آنها یک معمای حل نشده ایم! یک علامت سؤالیم. یک امای بزرگ هستیم.

ما حالا بیش از بیست سال است که به همه دار و ندارمان، چار تکبیر زده ایم و در کشورهای مختلف دنیا، برای خودمان، خانه و زندگی و کسب و کار داریم. اما بچه های ما، با حیرت و ناباوری نگاه مان می کنند، آنها می بینند که ما امروز با فلان آقای ایرانی، یا فلان خانواده هموطن، چنان دوست جانی جانی هستیم که انگار یک روحیم در دو بدن! می رویم و می آییم و هفته ای هفت روزش را توی خانه همدیگر هستیم، با هم به مسافرت می رویم، با هم به سینما می رویم و با هم آنچنان



ما و بچه ها

همه مان سیاستمداریم، اقتصاد دانیم، پزشکی، روانشناسیم و از همه چیز سر در می آوریم. خلاصه اینکه، معجون عجایب و غریبی هستیم که در طبله هیچ عطاری پیدا نمی شود.

اما بچه هایمان؟ بچه هایمان مثل آب زلاند. دروغ و حقه بازی بلد نیستند. قضا قدری نیستند. اهل زبان بازی و من بمیرم تو بمیری نیستند. هر چه می نمایند همان اند و اهل دروغ های مصلحت آمیز و راست فتنه انگیز نیستند.

ما ایرانی ها، آدم هایی هستیم که همیشه خدا، دل مان از زبان مان جداست. یعنی به زبان ساده تر: آنچه را که بر زبان می آوریم، همان چیزی نیست که توی دل مان داریم. ساده تر بگویم؟

ریا کاریم. بله، ریا کاریم. و این ریا کاری آنچنان در تار و پود وجود و هستی و فرهنگ و شخصیت و منش و کنش ما ریشه دوانیده، که دیگر برای مان به

یکی از مشکلاتی که ما ایرانی های خارج از کشور داریم، این است که فرزندان ما، زبان ما را نمی فهمند و ما زبان آنها را.

منظورم این است که اگر چه فرزندان ما، با ما و در خانه ما زندگی می کنند، اگر چه روی یک میز ناهار و شام و صبحانه می خوریم، اگر چه گهگاهی همراه ما به رستوران ایرانی می آیند، و اگر چه عیدی، چهارشنبه سوری، یا شب یلدایی، با ما به جشن ایرانی ها می آیند، اما نگاه آنها به زندگی، به

انسان، به جهان و پیرامون، با نگاه ما متفاوت است. ما ایرانی ها، قضا قدری هستیم، معتقدیم تا خدا نخواهد برگی از درخت نخواهد افتاد! دوستی هامان پی و پای حسابی ندارد. بی دلیل دوست و بی جهت دشمن می شویم! زیاده خواه هستیم. یک روده راست توی شکم مان نیست. همه دان و هیچی ندانیم.



دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services



قبول وکالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران با همکاری **دکتر جمیله زنده نام** وکیل پایه یک دادگستری ایران

فارغ التحصیل حقوق از ایران و آمریکا و کارشناس قوانین ایران در دادگاه های آمریکا

دارای بیش از ۳۵ سال سابقه در امور حقوقی داخلی ایران و بین المللی

ارائه خدمات حقوقی در ایران، از طریق دفتر حقوقی ما در تهران و وکلای همکار خواهد بود

- ◆ Legal Consultation
- ◆ Real Estate
- ◆ Family Law
- ◆ Business Law
- ◆ Wills & Probate
- ◆ Contracts & Power of Attorney
- ◆ Retirement Pension
- ◆ Expert Witness
- ◆ Handle all issues & due diligence relating to the Interests Section of Iran

- ◆ مشاوره حضوری
- ◆ طرح دعاوی ملکی علیه اشخاص و نهادهای دولتی
- ◆ امور خانوادگی، ازدواج و طلاق
- ◆ امور تجاری، بازرگانی و ثبت شرکت ها
- ◆ تنظیم وصیت نامه و انحصار وراثت
- ◆ تنظیم انواع قرارداد و وکالتنامه
- ◆ برقراری حقوق بازنشستگی و مستمری
- ◆ کارشناس قوانین ایران در دادگاه های آمریکا
- ◆ انجام کلیه امور مربوط به دفتر حفاظت منافع ایران

Phone: (408) 909-9060 ◆ Toll Free: (888) 350-9060 ◆ Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

نکته مثبت مطرح شد، به نکات مثبت فکر کنید چون شانس گرفتن این شغل بسیار بیشتر از نگرفتن آن می باشد. یک نکته منفی در مقابل چندین نکات مثبت قابل اهمیت نیست.

انواع و اقسام افکار منفی که باعث

اضطراب و پریشانی می شوند

Focusing on the Negatives: این حالت گاهی عبور از صافی (filtering) نیز نامیده می شود. به هر تقدیر افکار بیشتر روی نکات منفی است و نکات مثبت فراموش می شوند. اغلب فرد فکر می کند که هنگام سخن گفتن و ارائه یک سخنرانی در جمع دچار ترس شده و به خود می گوید که همه اکنون می گویند یا فکر می کنند که من چقدر بد حرف می زنم. در این صورت هیچکس به جز خود فرد به این مسئله فکر نمی کند. همیشه به نکات مثبت و اتفاقات خوب بعد از ارائه سخنرانی فکر کنید. آیا مردم هنگام شنیدن چقدر دست زدند، چه تعدادی به شما می گفتند که صحبت شما مفید و آموزنده بود و غیره.

Should: اغلب افراد با خود قرار می گذارند که کاری را انجام دهند و این کار حتماً بایستی انجام شود. همه چیز بایستی تحت کنترل من باشد و لاغیر من نمی توانم امور را کنترل کنم. **دنیاه طلب در صفحه ۵۱**

چگونه می توان با فکر کردن سالم

اضطراب و نگرانی را از بین برد

افکار منفی خود را سریعاً شناسایی کرده و آنها را متوقف کنید. با خود صحبت کنید. این پدیده بنام (self talk) نامیده می شود. یعنی آنچه که فرد راجع به خود فکر می کند و یا تجربه کرده است را بطور دائم در تصورات ذهنی خود نگهداری کرده و آن را مرور کنید. این نوع افکار می توانند منطقی و خوب بوده و یا می توانند منفی و مضر باشند. اگر حالت دوم بود بایستی آن را با حالت اول جانشین کرد. در هر دو حالت فکر کنید که به خود چه می گوئید و در فکر شما چه می گذرد. اگر منفی است، آیا دلائلی دارید که این نوع فکر را حمایت کند. در بسیاری موارد self-talk می تواند حقیقت داشته باشد ولی راجع به آن زیاده روی شده است (exaggeration).

یک روش که آشکار می سازد که آیا ترس و وحشت فرد بیش از حد است، این است که به دقت به افکار منفی (odds) فکر کرد که آیا تا چه حدی ممکن است این مسئله اتفاق بیفتد. مثلاً اگر در یک ارزیابی برای پیدا کردن شغل مورد علاقه خود شرکت کردید و در این ارزیابی یک انتقاد منفی شد، ولی چندین



اضطراب و توقف افکار منفی

مشکل کند. فکر کردن سالم می تواند اضطراب را جلوگیری کرده و یا آن را کنترل کند.

♦ افکار منفی می تواند ترس و وحشت را بیشتر کند.

♦ CBT (روان و رفتار درمانی) نوعی روشی است که می تواند افکار منفی را با افکار مثبت و سالم جانشین کند.

♦ تغییر طرز فکر مدتی به طول می انجامد. فرد بایستی فکر کردن سالم را تمرین کند و این کار را هر روز انجام دهد و بعد از مدتی فکر کردن سالم جای خود را به فکر کردن ناسالم می دهد.

♦ در موارد پیشرفته اضطراب، سالم فکر کردن دیگر نمی تواند جانشین افکار منفی شده و بایستی فرد به روان پزشک مراجعه کرده و روش درمانی دیگری را تجربه کند.

اضطراب ناشی از ترس و نگرانی است. بسیاری از افراد دارای اضطراب عمومی می باشند (GAP). این افراد راجع به همه چیز و همه کار نگرانی دارند. گاهی حتی کوچکترین مسئله ای آنها را نگران می کند و حتی دچار اضطراب ناگهانی (Panic Disorder) می شوند.

افرادی که دارای اضطراب اجتماعی (social anxiety) می باشند، همیشه فکر می کنند با گفتن و یا مطرح کردن فکر خود، خود را دچار مسخره دیگران می کنند و افراد به آنها می خندند.

اضطراب می تواند آثار فیزیکی نیز داشته باشد نظیر بالا رفتن تپش قلب و عرق کردن دست ها که باعث می شود فعالیت فیزیکی و اجتماعی خود را کم کرده و زندگی کردن را بسیار



انجمن آذربایجانی های شمال کالیفرنیا

غیر انتفاعی، فرهنگی، هنری و بدون وابستگی سیاسی و مذهبی!

با هدف ترویج و گسترش فرهنگ و هنر آذربایجان

برنامه های انجمن: برپایی جشن های ملی، تفریحی، کمپینگ و پیک نیک، مسابقات تخته نرد، شب های

شعر و موسیقی، برنامه های هنری، کلاس های زبان ترکی و انگلیسی، کلاس های رقص و موسیقی

خدمات و مشاوره رایگان در امور: ♦ مهاجرت ♦ کاریابی و مسکن ♦ انجام خدمات اولیه برای افراد تازه وارد به آمریکا

♦ سرمایه گذاری ♦ خرید و فروش املاک ♦ مشاوره در امور تحصیلی ♦ مشاوره در امور خانوادگی

برای اطلاعات بیشتر لطفاً با ما تماس حاصل فرمایید!

e-mail: secretary@acsnc.org

(408)858-9862

website: www.acsnc.org

عضویت در این انجمن بدون شرط سنی، عقیدتی، سیاسی و ملیتی می باشد!

Azerbaijan Cultural Society of N. California

16400 Lark Ave., Ste. #260, Los Gatos, CA 95032



سوپر مارکت اطمینان درمحل جدید، افتتاح شد

میوه و سبزیجات انواع مرغ و حبوبات وسایل آشپزخانه و کادوئی
ادویهجات شیرینی و آیسک گوشت و فرآورده های گوشتی



1373 Kooser Rd. San Jose CA 95118
(408) 622 - 6778

چرا روسی؟

وزیر آموزش و پرورش به تازگی پیشنهاد داده است زبان دوم مدارس به زبان روسی تغییر کند. از آنجایی که هیچ کاری در مملکت ما بی حکمت نیست، می‌خواهم چند تا از حکمت‌های این کار را برای تان بگویم تا بفهمید چه آدم‌های حکیمی برای ما تصمیم‌گیری می‌کنند و با خیال آسوده به کار و زندگی تان برسید.

نزدیک است و قرار است که در روسیه برگزار شود و از آنجایی که با تبلیغات وسیع بانک‌ها و شرکت‌های تولیدی، امکان دارد یک سوم مردم ایران برنده کمک هزینه حضور در جام جهانی شوند، لازم است که حتماً زبان روسی خیلی سریع در مدارس تدریس شود تا هموطنان در روسیه دچار مشکلات زبانی نشوند.

حکمت سوم: گرفتن ویزا برای رفتن به کشورهای آمریکا و انگلیس سخت است و از طرفی اگر هم آسان باشد، هیچ هموطنی تمایلی به رفتن به آن کشورهای درب و داغان ندارد و اگر می‌بینید که این همه ایرانی در آنجا پیدا می‌شود، به خاطر خطای سیستم آموزشی است. از آنجایی که فقط در مدارس ما زبان انگلیسی تدریس می‌شود، هموطنان فریب می‌خورند و به آن کشورها می‌روند. حالا اگر زبان روسی تدریس شود، نسل بعد تمایل به مهاجرت به روسیه پیدا می‌کند.

به گزارش ایسنا، روزنامه قانون در ادامه درباره حکمت‌های فراگیری زبان روسی نوشت:

حکمت اول: از آنجایی که دانش‌آموزان ما، همه در حال مطالعه رمان و ادبیات جهان هستند و با مطالعه ادبیات انگلیسی و آمریکایی دچار کم‌دانشی شده‌اند، مسئولان به این نتیجه رسیده‌اند که باید دانش‌آموزان آثار چخوف، تولستوی، داستایوفسکی، بولگاکف و بقیه نویسندگان بزرگ روس را به زبان اصلی بخوانند و با ادبیات واقعی و فخیم آشنا شوند. البته از آنجایی که دانش‌آموزان فیلم‌های هالیوودی را بدون زیرنویس می‌بینند و امکان دارد که سطح درک‌شان از فیلم با دیدن این آثار پایین بیاید، مسئولان می‌خواهند آنها با سینمای روس و کارگردانان بزرگی همچون تارکوفسکی، شاخنازارف، کوزلوفسکی، سوخوروف، گونچاروف و... آشنا شوند.

حکمت دوم: از آنجایی که جام جهانی

سیر و سفری در گلستان ادب پارسی

گردآوری و نگارش: پرویز نظامی



شیخ مصلاح الدین سعدی (بخش نهم)

گفتم: آن کدام سفرست. گفت: گوگرد پارسی خواهم بردن به چین که شنیدم قیمتی عظیم دارد و از آن جا کاسه چینی به روم آورم و دبیبای رومی به هند و فولاد هندی به حلب و آبگینه حلبی به یمن و بُرد یمانی با پارس وزان پس ترک تجارت کنم، و به دکانی بنشینم. انصاف از این ماخلولیا چندان فرو گفت که بیش طاقت گفتنش نماند. گفت: ای سعدی تو هم سخنی بگویی از آنها که دیده‌ای و شنیده‌ای گفتم:

آن شنیدستی که در اقصای غور

بار سالاری یفتندا از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دار را

یا قناعت پر کند یا خاک گور
سعدی در آداب صحبت در باب هشتم گلستان نصایح و پند و اندرزهای بسیار زندگانی ساز و سعادت آفرین دارد. باب هشت با این سخن دلنشین و زیبا آغاز می‌گردد:

مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد کردن مال. عاقلی را پرسیدند نیک بخت کیست و بدبختی چیست، گفت نیک بخت آن که خورد و کشت و بدبخت آن که مُرد و هشت.

مکن نماز بر آن هیچ کس که هیچ نکرد
که عمر بر سر تحصیل مال کرد و نخورد
آن کس که به دینار و درم خیر نیندوخت
سر عاقبت اندر سر دینار و درم کرد
خواهی متمتع شوی از دینی و عقبی
با خلق کردم کن چو خدا با تو کرم کرد

و بالاخره نکته مهمی که درباره سعدی قابل ذکر است شهرت بسیاری است که بطوری که قبل از آن اشارت کوتاهی داشتیم، در زمان حیات خویش پیدا کرد.

پیداست که این موضوع در تاریخ ادبیات فارسی تا قرن هفتم هجری تازگی نداشت و بعضی از شاعران بزرگ مانند ظهیر و خاقانی در زمان خود مشهور و در نزد شعر شناسان عصرشان معروف بودند. اما گمان نمی‌رود که هیچ یک از آنان در شهرت میان فارسی‌شناسان کشورهای مختلف از آسیای صغیر گرفته تا هندوستان، در عهد و زمان خود، به سعدی رسیده باشند و این که او در آثار خویش چندجا به شهرت و رواج گفتار خود اشاراتی دارد درست و دور از مبالغه است.

سعدی صفت قناعت را از صفات عالیه انسانی می‌داند و بر این عقیده است که قناعت نه تنها برای خود شخص آرامش و سعادت به وجود می‌آورد بلکه نتیجه نهایی آن برای جامعه بشری ایجاد عدالت و نعمت و آسایش بیشتر خواهد بود. باب سوم گلستان را که در فضیلت قناعت است چنین آغاز می‌کند:

خواهنده مغربی در وصف بزازان حلب می‌گفت: ای خداوندان نعمت، اگر شما را انصاف بودی و ما را قناعت رسم سوال از جهان برخاستی.

ای قناعت توانگرم گردان

که ورای تو هیچ نعمت نیست
کنج صبر اختیار لقمان است

هر که را صبر نیست حکمت نیست
در حکایت دیگری می‌گوید:

یکی از حکما پسر را نهی همی کرد از بسیار خوردن که سیری مردم را رنجور کند. گفت ای پدر گرسنگی خلق را بکشد. نشنیده‌ای که ظریفان گفته‌اند: به سیری مردن به که گرسنگی بردن. گفت: اندازه نگه دار.

نه چندان بخور کز دهانت برآید
نه آن قدر که از ضعف جانت برآید

با آن که در وجود طعماست حظ نفس
رنج آورد طعام که بیش از قدر بود
گر گلشکر خوری به تکلف، زیان کند
ور نان خشک دیر خوری، گلشکر بود
مکن، گر مردمی، بسیار خواری
که سگ، زین می‌کشد، بسیار خواری

یکی از زیباترین و مشهورترین حکایات سعدی در ستایش قناعت سروده شده است:

بازرگانی را دیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده و خدمتکار. شبی در جزیره کیش مرا به حجره خویش درآورد. همه شب نیارمید از سخن‌های پریشان گفتن که فلان انبارم به ترکستان است و فلان بضاعت به هندوستان و این قبایله فلان زمین است و فلان چیز از فلان زمین گاه گفتمی خاطر اسکندریه دارم که هوایی خوش است. باز گفتمی نه، که دریای مغرب مشوش است. سعدیا، سفری دیگرم در پیش است اگر آن کرده شود بقیّت عمر خویش به گوشه‌ای بنشینم.

Ali Driving & Traffic School

کلاس‌های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ◆ Driving
- ◆ Training
- ◆ Traffic School
- ◆ Drivers Education
- ◆ Seniors, Teens & Adults
- ◆ Free Home & School Pickup
- ◆ Hiring & Training Instructors

Safe Driving
Saves Lives



Safety is our most
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جریمه رانندگی دریافت کرده‌اند می‌توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس‌ها به زبان فارسی نیز عرضه می‌گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه‌ای

(408)370-9696 ◆ (408)394-5249

رنگ بنفش

رنگ بنفش یکی از سه رنگ ثانویه ای است که از ترکیب دو رنگ اصلی قرمز و آبی به دست می آید و در واقع نه رنگ گرم است و نه سرد. رنگ بنفش اولین رنگ ثانویه ای است که توسط انسان ساخته شده است. همانطور که می دانید بنفش یک رنگ زنانه است و در میان خانم های جوان محبوب تر می باشد. بنفش به عنوان یک رنگ قدرتمند سلطنتی شناخته می شود و اغلب به عنوان نماد راز و رمز، سحر و جادو و ثروت در نظر گرفته می شود. رنگ بنفش روشن نماد عشق، فردیت و تخیل و رنگ بنفش تیره نماد غم و اندوه و بی اعتنایی می باشد.

می کنند اهمیت نمی دهند.

این افراد ایده ها یا باورهایی را که با نظر آن ها متفاوت است به سختی قبول می کنند
افرادی که رنگ بنفش را دوست دارند از اقلام لوکس استفاده می کنند و می خواهند که همیشه بهترین باشند.

آنها دوست دارند مستقل باشند و افراد مغروری هستند که از کسی کمک نمی گیرند.

خواص و خصوصیات رنگ بنفش

بنفش یک رنگ روحانی است که بالاترین سطح آگاهی و تفکر در زمینه های معنوی را دارا می باشد.

رنگ بنفش می تواند باعث ایجاد افسردگی و تشدید علائم آن در برخی افراد شود. **دنباله مطلب در صفحه ۵۵**

برای فضاهای حمام و سرویس بهداشتی بسیار توصیه می شود. این نوع از وسایل علاوه بر زیبایی و پخش عطر خوش منجر به آرامش در فضای شما خواهند شد.

نماد های اصلی رنگ بنفش

سلطنت: از قدیم بنفش به عنوان یک رنگ سلطنتی در نظر گرفته می شود، رنگ بنفش رنگ سلطنتی سزار بود.

ارزش: رنگ بنفش حس ارزش و اعتبار را القا می کند.

تقدس: رنگ بنفش در مصر و در دین مسیحیت به عنوان رنگ مقدس که نماد فضیلت و ایمان است در نظر گرفته می شود. شجاعت: بنفش نماد شجاعت است.

شخصیت شناسی رنگ بنفش

افرادی که از رنگ بنفش یا رنگ ارغوانی استفاده می کنند افرادی خودخواه با تفکرات درونی هستند.

آن ها به چیزهایی که دیگران فکر زیبایی شان ختم نمی شود و بیش از آن انرژی که وسایل و عناصر مختلف به فضا می دهند ارجحیت دارد. به همین منظور استفاده از شمع، عود و عطرها



اصول مهم در فنک شویی سرویس بهداشتی و حمام

آرامش در فضای داخلی ارتباطی با نوع کاربری محیط ندارد، بلکه هر قسمتی از فضای داخلی باید آرامش مورد نیاز افراد را به آن ها القا کند، در واقع آرامش یکی از نیازهای اولیه هر فضایی محسوب می شود. راه های مختلفی برای دادن آرامش به یک محیط وجود دارد که یکی از آنها استفاده از اصول فنک شویی است. در این بین سرویس بهداشتی و حمام ها از دسته فضاهایی در خانه هستند که اغلب برای آرامش در آنها تدابیری نمی اندیشیم، اما امروز در اسکانو قصد داریم هفت اصل مهم در فنک شویی دکوراسیون سرویس بهداشتی و حمام را برای شما بازگو کنیم که با رعایت کردن آنها محیطی زیبا و با آرامش خواهید داشت.

نظافت، اولین اصل در فنک شویی

حمام و سرویس بهداشتی

اولین اصل در فنک شویی نظافت محیط است؛ خصوصاً زمانی که صحبت از فضایی مثل سرویس بهداشتی و حمام در میان باشد تمیزی محیط حرف اول را می زند. یک فضای تمیز و درخشان برای خود ایجاد کنید. لزومی ندارد هرروز با مواد شوینده در چنین فضاهایی دست و پنجه نرم کنید؛ اما یک شستشوی ساده روزانه و دو بار شستشو با مواد شوینده در طول هفته می تواند پاکی محیط شمارا دوچندان کند. تمامی وسایل را نظم دهی کنید، هر چیزی اگر در جای خود و بانظم قرار بگیرد می تواند منجر به آرامش در فضا شود.

تهویه، دومین اصل فنک شویی

حمام و سرویس بهداشتی

تهویه ای مناسب برای فضای خود در نظر بگیرید؛ محیطی بد بو و پر از رطوبت می تواند تنها منجر به تنگی نفس و آشفتنگی شما شود؛ به علاوه اینکه این رطوبت می تواند طول عمر وسایل داخل سرویس بهداشتی و حمام شمارا کم کند؛ محیط های با رطوبت بالا می توانند محلی برای رشد بسیاری از میکروب ها و باکتری ها باشند. از این رو برای داشتن تهویه ای مناسب همین الان اقدام کنید! این کار کمک می کند تا فضایی دلپذیر و سرشار از آرامش داخل حمام خود داشته باشید.

رنگ، سومین اصل فنک شویی

حمام و سرویس بهداشتی

رنگ هایی را انتخاب کنید که در عین ملایمی تنالینته گرمی داشته باشند. این نوع از رنگ ها حس آرامش فضای شمارا بیشتر می کنند. برای حمام استفاده از رنگ های موجود در طبیعت می تواند



Parinaz Kadkhodayan

پاریناز کدخدایان

مشاور با گواهینامه رسمی

راهنمایی برای بوجود آوردن آرامش بیشتر در زندگی شما و ارتباطتان با افراد دیگر در مسئله کاری و یا رابطه احساسی با استفاده از دانش کهن چینی فنک شویی و ستاره شناسی با من تماس بگیرید

*Transform your environment,
Transform your life.*

**I can help you better understand & realize
your path in life by discovering it's meaning
& direction through your birth chart**

(650) 704-5687

Parinazkadkhodayan@gmail.com

رزا پارکس، سهویل، مسیح علی نژاد، ویدا موحد

علی رضا اردبیلی

چندی قبل به دنبال اقدام شجاعانه و تاریخی خانم ویدا موحد در تاریخ ۵ دیماه ۱۳۹۶ برابر ۲۶ دسامبر ۲۰۱۷ (یا یکی از روزهای نزدیک به این تاریخ) در اعتراض به اجبار حجاب در ایران، کاریکاتور بسیار زیبایی از «گوندوز آقائو» هنرمند نامی جمهوری آذربایجان منتشر شد. این کاریکاتور در دنیای مجازی با استقبال زیادی مواجه شد. طبق خبر شبکه فیسبوک تنها نسخه منتشر شده از کانال صفحه فیسبوکی من، ۶۴۰۰۰ بار مورد پسند بینندگان واقع شده بود. در دنیای پرتحرک و همیشه آنلاین ما، این اتفاق زیاد غریب نیست. با این وجود، این صدای سریع حمایت از یک کار انسانی در تهران از سوی یک هنرمند آذربایجانی در باکو و این استقبال وسیع، برای من یادآور زمانی بود که علیرغم نبود خبری از هواپیما، اوتوبان یا تلویزیون و اینترنت، ارتباطات تهران و تبریز و لبنان و قاهره و تفلیس و باکو و استانبول، بیش از امروز بود.

در آستانه فراندوم پیوستن/نیپوستن سوئد به اتحادیه اروپا (۱۳ نوامبر ۱۹۹۴)، به تفصیل مطرح شد که اروپا از نظر آزادی رفت و آمد و تجارت تازه دارد شبیه اروپای قبل از جنگ جهانی دوم می شود. ادعایی که شاید برای بسیاری

در نگاهی از همان زاویه به منطقه ما، نمی توان با خواندن آثار سفرنامه نویسان و تاریخ دوران انقلاب مشروطه در شگفت نشد. صفحات تاریخ انقلاب مشروطه از یک غلیان عمومی و شبکه نیرومند و پرتحرک ارتباطاتی وسیع در امتداد چهار جهت جغرافیایی است. تحولات انقلاب مشروطه از جهت فعال بودن شهرها و مناطق دور از پایتخت نیز جالب است که با توجه به نقش مردم فرایند پایتخت در حیات سیاسی و اجتماعی کشور، امری قابل توجه است.

یکی از مؤثرترین مطبوعات دوران مشروطه، «اختر» بود. این روزنامه در ربع چهارم قرن نوزدهم در استانبول با مدیریت محمدطاهر تبریزی و سردبیری میرزا نجفعلی خان خوبی و با مساعدت چند تن از اتباع عثمانی

منتشر می شد. (۱۸۷۶-۱۸۹۵)، روزنامه مؤثر دیگر «ملانصرالدین» بود. این روزنامه از سوی آذربایجانی ها با کمک دو کاریکاتوریست آلمانی به نام های اوسکار شمرلینگ ۱۸۶۳-۱۹۳۸ و یوسف روتتر در تفلیس پایتخت امروزی گرجستان ۱۹۰۶.۱۹۱۸ (و سپس تبریز ۱۹۲۱ و در ادامه باکو ۱۹۲۱-۱۹۳۱) به ترکی و گاه به روسی منتشر می شد. از دیگر مطبوعات آن دوران، پرورش در قاهره، تمدن در بمبئی، کاوه در



کاریکاتور «گوندوز آقائو» هنرمند جمهوری آذربایجان درباره دختران خیابان انقلاب

دموکرات با اشراف وسیع بر تحولات اروپا و سوسیال دموکراسی غربی بود که بعداً مؤسس جمهوری اول آذربایجان شد. ۱۹۱۸-۱۹۲۰ شد.

ادوارد براون ۱۸۶۳-۱۹۲۶ انگلیسی هم از دیگر نام های تکرار شونده در شرح تاریخ مشروطه است. هوارد باسکرویل (Howard Conklin Baskerville) آمریکایی هم به عنوان معلم مدرسه معروف مموریال تبریز و معلم بسیاری از روشنفکران و رهبران مشروطه و هم به عنوان یک هوادار و فعال صفوف انقلاب مشروطه بود. وی در جریان نبردی که در شام غازان تبریز مابین فوج نجات به رهبری باسکرویل و محاصره کنندگان، بر اثر اصابت گلوله ای، کشته شد. پس از مرگ وی، مراسم تشییع جنازه ای با حضور گسترده مردم در گورستان آمریکایی تبریز برگزار شد که به گفته «آلبرت چارلز رایتسلاو»، کنسول وقت انگلیس در تبریز، مراسمی بسیار تأثیرگذار بود. ستارخان، تفنگ باسکرویل را که در هنگام کشته شدن در دست داشت، با حک کردن نام و تاریخ کشته شدنش در پرچم ایران پیچیده و برای خانواده اش در آمریکا فرستاد. **دنباله مطلب در صفحه ۴۸**

برلین، ایرانشهر در برلین، جبل المتین در کلکته، قانون در لندن و عروه الوثقی در پاریس منتشر می شدند. مطبوعات در شهرهای دور از پایتخت هم کم نبودند: حشرات الارض در تبریز، میزان در کاشان، اتحاد در تبریز، الحديد در تبریز و ده ها نمونه دیگر. در میان قهرمانان مشروطه این ارتباط نزدیک با جهان نزدیک و دور قابل مشاهده است. علی موسیورهر «مرکز غیبی»، یک کارخانه دار روشنفکر تبریزی به زبان فرانسه مسلط بود و سفرهای زیادی به باکو، عثمانی و اتریش کرده بود. سید حسن تقی زاده در رفت و آمد و مراد به باکو، تفلیس، عثمانی، لبنان، مصر، سوریه، انگلستان و فرانسه بود. نیویورک و آلمان هم در لیست آدرس هایی است که تقی زاده در آنجاها مشغول زندگی، کار و فعالیت سیاسی بوده است.

از دیگر نقش آفرینان آن دوره، محمد امین رسول زاده، سردبیر نشریه «ایران نو»، بنیانگذار ژورنالسیم مدرن در ایران، و مطرح کننده حقوق سندیکایی و نقد موقعیت زنان در جامعه از نگاهی اروپایی بود. رسول زاده یک سوسیال



آتوسا یکان

مربی و راهنمای زندگی

Professional Certified Life Coach
atoosa30@yahoo.com

مربی زندگی یک روانشناس نیست. او کسی است که با حمایت و تشویق شما و با ارائه راه های جدید برای رسیدن به هدف ها، به شما کمک میکند تا زندگی شخصی و حرفه ای خود را توسعه دهید.

مربی زندگی یک سیستم پشتیبانی است که یک هدف در ذهن دارد:
بالا بردن کیفیت زندگی شما

- ♦ رسیدن به شادی و نشاط درونی
- ♦ Relationships
- ♦ Self-esteem
- ♦ اعتماد و حرمت نفس و تعادل
- ♦ Behavior Problems
- ♦ خودشناسی، خودسازی، هدف یابی
- ♦ Adults & Teens
- ♦ تصمیم گیری های درست در زندگی شخصی و یا کاری
- ♦ Life Choices
- ♦ روابط و حل اختلافات زوجی و یا خانواده ها
- ♦ Happiness & Balance
- ♦ صحبت های مثبت و سازنده برای نوجوانان و جوانان

No matter what you want to change in life,
the process is the same. I can help you navigate this process.

Atoosa Yekan "Not just another life coach..."

دفاتر در سن حوزه و پلزننون. سرویس سیار موجود می باشد.

۹۷۰۰-۲۹۷ (۹۲۵)

Accidents

LAWYERS FOR SERIOUS INJURIES

CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



No Fees Until We Win Your Case!

Settlements & Verdicts



How do I file an injury lawsuit?



Acco

POWERFUL LAWYERS

دکتر کامران یدیدی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



Over \$200,000,000 Collected in Settlements



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

(888) 979-7979

آب = آبرو، تازگی و طراوت. گل = رخسار گلگون. با توجه به اینکه برای از بین بردن رنگ زعفران از کلاب استفاده می شده است، [...] گفت طراوت روی معشوق زردی روی عاشق را از بین می برد.

دو چشم سیلبار و روی زردم شد این رودآور و آن زعفران زار

قاسم انوار و قطران تبریزی روی زرد خود را گواه عشق خود می دانند:

**ما عاشق توایم به صد جان و صد روان اینک گواه ما رخ چون زعفران ماست
من به رنگ زعفران و او به رنگ لاله برگ من به نرخ لاله برگ و او به نرخ زعفران
لاله برگ = کلبرگ لاله، لاله.**

در پنج بیت زیر با مضمون تقریباً مشابه، اوحدی مراغهای، سیف فرغانی، سعدی، سلمان ساوجی و قافی رخسار زرد را به زعفران و اشک خونین را به لعل ناب و نارदानه و لاله سرخ تشبیه کرده اند:

ز اشک چو خون بر رخ زعفرانی چو لعل بدخشی به زر بر نهادهم

بسان دانه نار است اندر زعفران غلطان ز شوقش اشک رنگینم که بر رخسار می آید

جز دیده هیچ دوست ندیدم که سعی کرد تا زعفران چهره من لاله گون شود

تا چند در هوای جمالت به آب چشم بر چهره لاله کارم و بر زعفران دهد

بر دهد = میوه یا نتیجه دهد. [تا کی در آرزوی دیدنت خون گریم و زردروی بمانم؟]

اگر نه صنع صباغی به من آموخت عشق تو چرا مشکم همی کافور گشت و لاله ام جادی

[عشق تو را از هنر رنگرزی آموختم، که موی سیاهم سپید و گونه سرخم زرد شده است.]

در بیت زیر، وحشی بافقی موی بور عارض محبوب جوان را به زعفران مانند کرده است

و در بیت بعد از سنایی، یاسمین به رخسار سپید معشوق، برگ تیره رنگ مورد و بنفشه

به موی و خط عارض، زعفران به روی زرد عاشق، و سمن و لاله زار به چهره شاداب و

روی گلگون عاشق اشاره دارد:

هر سبزه که روید از گل او آن سبزه به رنگ زعفران است

تا تو را بر یاسمین رُست از بنفشه برگ مورد عاشقان را زعفران رُست از سمن بر لاله زار

از زعفران جوهر زرد درست می کنند تا «با آن بر تختۀ طفلان در مکتب نویسند.»

[لغت نامه دهخدا] از جوهر زعفران برای نوشتن دعا استفاده می کرده اند. سپس دعا

را با آب شسته و آب زرد دعا را به نام نشره یا نشره آب برای اثر و شفابخشی آن

می خورده اند، با دو بیت از خاقانی و سپس یبسی از مولوی (دیوان کبیر: بیت ۲۵۱۴۷):

از زعفران چهره مگر نسرده ای کنم کابستنی به بخت سترون در آورم

سترون = عقیم، نازا. بیت به سحر و دعا برای رفع نازایی زنان اشاره دارد و گشودن

بخت و سرآمدن غم و غصه را نوید می دهد.

هان رفیقان نسرده ای یا ز گالابی بساز کز دل و چهره زگال و زعفران آورده ام

زگال = زغال. زگالاب = آب زغال، مرکب سیاه. [ای دوستان از دل سوخته من مرکب

سیاه و از رخسار زردم جوهر زعفران بسازید.]

زعفران رخ ما از حذر چشم بد است ما حریف چمن و لاله ستانیم همه

لاهلستان = لاله زار. بیت به دعای دفع چشم زخم که با جوهر زعفران نویسند اشاره

دارد. [رخسار گلگون ما به رنگ زعفران درآمده تا چشم نخورد.]

خوردن آب دعا که با جوهر زعفران نوشته شده باشد برای بخت گشایی و مشکل گشایی

و رفع گرفتاری هنوز در میان بسیاری از مردم کشورمان متداول است. باید دانست

که خوردن زعفران خنده می آورد و موجب نشاط و شادی می شود. از این رو این تجویز

عامیانه بی ارتباط با این واقعیت تجربی نیست. شاعران فارسی زبان طی سده ها با خواص

خنده زایی و شادی افزایی زعفران آشنا بوده اند و از آن مضامین بدیع و جالب ساخته اند.

در دو بیت زیر از خاقانی، دو بیت بعد از نظامی گنجوی و دو بیت دیگر از کلیم کاشانی

نیز همان مضمون خنده زایی زعفران را دارند:

زعفران شادی فزاید وین بتر کاندوه من

دور از آن رخ زین رخ چون زعفران است از غمت

دور از آن رخ = چشم بد از تو دور.

گر شادی دل ز زعفران خاست چون رنگ غم است زعفران را؟

چو بی زعفران گشته ای خنده ناک مخور زعفران تا نگر دی هلاک

لیک چون شه نشاط جان خواهد وز بی خنده زعفران خواهد...

چه برگ شادی ازین روزگار می خواهی که رسم خنده گل زعفران نمی داند

برگ = میل و رغبت، [در اینجا] توشه.

در باغ جهان دهان خندان دیدم گل زعفران ندارد

[در این دنیا هیچ کس، حتی زعفران هم، خندان نیست.]

دو بیت زیر از سیف فرغانی و عطار مضمونی مشابه دارند:



زعفران

«در هزار سال شعر فارسی»

بهرام گرامی

bgrami@yahoo.com

مرا رخیست که چون آفتاب زرد خزان هزار خنده رنگین به زعفران بزند

(صائب)
رنگ و روی عاشق نزار را به زعفران تشبیه کرده اند و چون زعفران قدر و رنگ طلا دارد گاه رخسار زرد عاشق را پُربهاتر از روی گلگون معشوق دانسته اند. خورشید و ماه را به زردی زعفران مانند کرده اند و برگ خزان را زعفرانی گفته اند. زعفران شادی آفرین است و خوردن آن خنده می آورد. از این رو، دعا را با جوهر زعفران می نویسند، سپس آن را با آب شسته و آب دعا را برای شادکامی و دور کردن غم و اندوه و رفع گرفتاری می خورند.

زعفران گیاهی است چند ساله و پیازدار از جنس Crocus و گونه Sativus متعلق

به خانواده Iridaceae یا تیره زنبق یا سوسن که در انگلیسی Saffron و در عربی

همان زعفران نامیده می شود. زعفران را در پارسی قدیم کر کم می نامیدند. در ایران،

زعفران قاینات در خراسان معروف است ولی زعفران در کرمان و فارس هم کشت و

کار می شود. در مثل، «زعفران قاین» به چیزی «کم و تنگ یاب» گفته می شود (لغت نامه

دهخدا). در گیاه زعفران نیز مادگی از تخمدان و خامه و کلاله تشکیل شده و زعفران

خوراکی همان قسمت های بالایی خامه و کلاله است. برداشت زعفران در آغاز پاییز،

همینکه گل ها باز شدند، طی دو تا سه هفته صورت می گیرد. برداشت در روزهای

متوالی از سحرگاهان آغاز می شود و قبل از بالا آمدن آفتاب خاتمه می یابد. یک مشت

زعفران حاصل برداشت از صدها گل با کار کمر شکن است و از همین روست که زعفران

گران ترین نوع ادویه در جهان است. آن را طلای گیاهی (vegetable gold) می نامند

که به هر دو خصوصیت گرانی و زردی آن اشاره دارد. دو بیت زیر از منوچهری و مولوی

(دیوان کبیر: بیت ۲۰۴۰۹)، به قدر و قیمت زعفران اشاره دارد و اینکه رخسار زرد عاشق

پُربهاتر از گل روی معشوق یا یک گلستان گل است:

گر رخ من زرد کرد از عاشقی گو زرد کن زعفران قیمت فزون از لاله حمرا کند

لاله = گونه. لاله حمرا = لاله سرخ، کنایه از چهره گلگون.

خرمن گل بود و شد از مرگ شاخ زعفران صد گلستان بیش ارزد زعفران عاشقان

زردی زعفران مضمون اشعار بسیار قرار گرفته است. سعدی، وحشی بافقی، نظامی

گنجوی و منوچهری در چهار بیت زیر و امیرمُعرز در دو بیت بعد روی زرد عاشق،

برگ خزان، زمین زرخیز، تلؤلو هلال ماه، طلیعه آفتاب، و رنگ میوه به و برگ چنار را به

زردی زعفران مانند کرده اند:

وین عشق تو در من آفریدستند هرگز نرود ز زعفران زردی

بیت بالا به عشق ازلی به ذات حق اشاره دارد، همچنانکه در جای دیگر می گوید: که

هنوز من نبودم که تو در دلم نشست.

ز رنگ آمیزی باد خزان ز رنگ آمیزی باد خزان

زمینش به آب زر آغشته اند زمینش به آب زر آغشته اند

پدید آمد هلال از جانب کوه پدید آمد هلال از جانب کوه

محجن = عصا، چوب سرخ، چوب چوگان که هلال ماه به آن تشبیه شده است.

خورشید چون ز کوه زند تیغ بامداد گویی که روی خاک همه زعفران گرفت

شست پنداری رخ آبی به آب زعفران تا چو دست زعفران آلوده شد برگ چنار

آبی = میوه به. زعفران آلوده = زرد. دست به برگ پنجه ای چنار اشاره دارد.

رنگ و روی زرد، ناشی از درد و غم یا ترس و خجالت، را همانند رنگ زعفران دانسته اند،

با چهار بیت از مولوی (دیوان کبیر: بیت ۲۹۴۵۲)، فردوسی (منوچهر: ۱/۳۴۶)، محتشم

کاشانی و صائب:

رخها بنگر تو زعفرانی کز درد همی دهد نشانی

چو بشنید رودابه آن گفت و گوی دژم گشت و چون زعفران کرد روی

تیغ تو داسبست تیز کز مدد موج خون از رخ خصم خجل می درود زعفران

چون به رنگ زرد من برمی خورد برگ خزان زعفران می مالد از خجالت به روی خوبستن

در تشبیه رنگ و روی زرد به زعفران، بیش از همه، رنگ و روی عاشق نزار و غمگین و دل خسته

را به زردی زعفران تشبیه کرده اند، با سه بیت از انوری، فرخی سیستانی و خواجوی کرمانی

رنگ عاشق چو زعفران باشد هر که عاشق بود چنان باشد

گفتم به روی روشن تو روی برنهم گفتا که آب گل ببرد رنگ زعفران

این علم از علوم شرعی است که در ملت اسلام حادث شده است و اصلش آن است که روش این طایفه همواره در میان گذشتگان و بزرگان اصحاب و تابعان و کسانی که پس از صحابه و تابعان زندگی کرده اند طریق حق و راه هدایت بوده است.

جای تردید نیست که این خلدون مطالب فوق را از الرسالة القشیریه اخذ کرده است و تفاوت کلام این خلدون و قشیری در این است که این خلدون به این نکته عنایت نکرده که صوفی و جماعت آن راصوفیه نامند و آن را که به دین پیوند جوید متصوف و جماعت آنان را متصوفه گویند. در صورتی که اندیشه قشیری به این امر توجه یافته و در حقیقت کلام او در این مورد درست و استوار است.

پس از بیان مطالبی که گذشت، به مختصری از تاریخچه تصوف در اسلام می پردازیم: حدود پنجاه سال قبل از ولادت با سعادت پیغمبر اکرم منجی بشریت دنیا در آتش جهل و نادانی و نفاق و بی عدالتی می سوخت، چه در این زمان قسمت بزرگ از سه قاره جهان، آسیا، اروپا و آفریقا در حوزه قدرت دولت ایران و روم بود که همواره بین آنان نزاع و کشمکش وجود داشت که گاه با پیروزی یکی و شکست دیگری، قسمتی از قلمرو آنان جابجا می شد و در حوزه قدرت دولت دیگر قرار می گرفت. حکومت روم شرقی و غربی به اتکای دین مسیح به آزار و ایدای یهودیان می پرداخت و با کشتار آنان بیداد می کرد زیرا آن قوم را موجب قتل عیسی علیه السلام و دشمن خود می شمرد که متمردان و عمال دولت های روم شرقی و غربی به عیش و لذایذ دنیوی مشغول بودند و به حال مردم ستم دیده خود کوچکترین توجهی نداشتند. **دنباله مطلب در صفحه ۴۱**

کرده است و از این جهت تصوف اسلامی در معنی خلوت نشینی و عزلت و انزوا و دوری از خلق و ترک امور زندگی دنیوی و رها کردن زن و فرزند و وظایف اجتماعی خلاصه نمی شود، بلکه پایه تصوف اسلامی بر زهد و تقوی و پاکی روح و تهذیب نفس و شناسایی ذات حق و پی بردن به حقایق دین و شناسایی اسلام راستین و دوری از فساد و شیطان نفس و نزدیکی به فوز و فلاح و ارتقا و کمال روح و پیروی از سنت پیغمبر اکرم و ائمه اطهار (ع) ریخته شده است و بدین جهت است که این خلدون مورخ معروف تصوف اسلامی را در کتاب مقدمه به این صورت بیان می کند: اصل تصوف اعتکاف بر پرستش خدای و انقطاع از مردم و اتصال به ذات پروردگار و اعراض از زر و زور و دنیا و زهد و کناره گیری در آنچه مردمان دیگر از مال و جاه و لذات دنیوی بدان روی آورده اند و انفراد از خلق و برگزیدن خلوت برای کرنش به درگاه خدای تعالی است. عین کلام این خلدون چنین است: «اصلها عکوف علی العبادۃ والانقطاع الی الله تعالی الی آخر... تا سرانجام بیان می کند: «آنان که روی به سوی طاعت و بندگی خداوند آورده اند صوفیه و متصوفه مخصوص گشته اند. «اختص المقبلون علی العباد. باسم الصوفیه و المتصوفه».

در حقیقت باید گفت که نزد دانشمندان مسلمان مومن و متقی و صوفی با هم مترادف گرفته شده است. و نیز این خلدون تصوف را از علوم شرعیه دانسته و چند سطر از عبارتی که گذشت آورده است. هذا العلم من العلوم الشرعیه الحادئه فی المله و اصله ان طریق القوم لم نزل عندالسلف الامه و کبارها من الصحابه والتابعین و من بعد هم طریق الحق و الهدایه.



تصوف و پیدایش آن از آغاز اسلام تا عصر مولوی

دکتر حسن مسیح پور

نفس برداشته اند که این افراد پس از سال ها ریاضت تن و بدن تصور کرده اند گامی در تهذیب نفس برداشته اند که این افراد پس از سال ها ریاضت و مرارت و رنج و زحمت بیهوده هیچ گونه بهره ای از زندگی خود نبرده و عمری را بر باد داده اند و حتی با تشویق دیگران به این امور زندگی آنان را نیز بیهوده تلف ساخته اند. در حالی که دسته اول کوچکترین راهی به راز آفرینش نبرده و مشکلی از معضلات بشر را حل نکرده اند و دسته دوم ناچیزترین بهره ای در تهذیب و پاکی نفس به دست نیاورده اند.

دومین علت اشتباه آنان که تصور کرده اند پایه تصوف اسلامی را می توان در فلسفه هند و یونان و روحانیت مسیحی جستجو کرد این است که تصوف بدو در اسلام به همان شکل که در بین ملل و اقوام و مذاهب دیگر شروع شده، آغاز گشته است ولی این عده از بررسی و علل و اسباب شروع تصوف در اسلام و پایه گذاری و تغییر شکل بعدی آن غافل مانده اند که تصوف در اسلام با آنچه در فلسفه ملل دیگر در مذاهب مختلف وجود داشته به کلی متفاوت است زیرا تصوف اسلامی گرچه در آغاز با همان شکل قبلی شروع شده است، اولاً علل و اسباب دیگری داشته و ثانیاً مقصود و هدف آن با قبل به کلی متفاوت بوده است و ثالثاً بر اثر تذکرات پیغمبر اکرم و ائمه اطهار مسیر آن در مدت کوتاهی به کلی تغییر

عده ای از قدما و پاره ای از معاصرین تصور کرده اند که تصوف اسلامی متأثر از فلسفه هندی و یونانی و یا رهبانیت مسیحی و یا شیوه های گوناگونی است که در رابطه با این امر بین بعضی از ملل و اقوام وجود داشته است. این اشتباه از دو جهت برای قائلین به این اندیشه پیدا شده است که گوشه نشینی و عزلت و اعتکاف با شیوه های مختلف در فلسفه هند و یونان و روحانیت عیسوی دیده شده است که عده ای به جهت سرخوردگی از زندگی و شرایط نامساعد زمانی و مکانی عصر خود و یا بی اعتنایی از اطرافیان به این گونه امور دست زده اند. در بین پاره ای از فلاسفه یونان و شاگردان آنها حتی عده ای از حکمای یونان قدیم گوشه نشینی را به عنوان مختلف می بینیم مثلاً در بین شاگردان نحلّه های قدیم یونان قبل از سقراط و افلاطون (ارسطو که از فیثاغورث تا دموکریتس «دموکریت» ادامه دارد این شیوه و سلوک دیده می شود که گاه گاه به جهت واماندگی در افکار و اندیشه و حل معضلات آفرینش در کنجی می نشستند و به تصور خود با خلوت نشینی سعی داشتند بر این مشکلات دست یابند ولی پس از مدت ها مبادرت به این امر یا تصویری باطل از کاینات و آفرینش نظریه ای در رسالات خود منعکس می ساختند و یا در بین هندوان کسانی را می بینیم که با گوشه نشینی و دوری از خلق در ترک وظایف اجتماعی و اخلاقی و ریاضت تن و بدن تصور کرده اند گامی در تهذیب

به نام آنکه هستی بخش است و جان آفرین



انجام مراسم عقد شرعی و سنتی ایرانی و آمریکایی

توسط دکتر مهری پیروز

در تمام موجودات نور خدا هست، چنانچه این نور بر فروخته شود، بر همه چیز غلبه خواهد شد و زندگی را با آرامش و شفای درونی به حال طبیعی بر می گرداند.

۹۴۶۱-۸۵۹ (۴۱۵)

مکانیک سیار

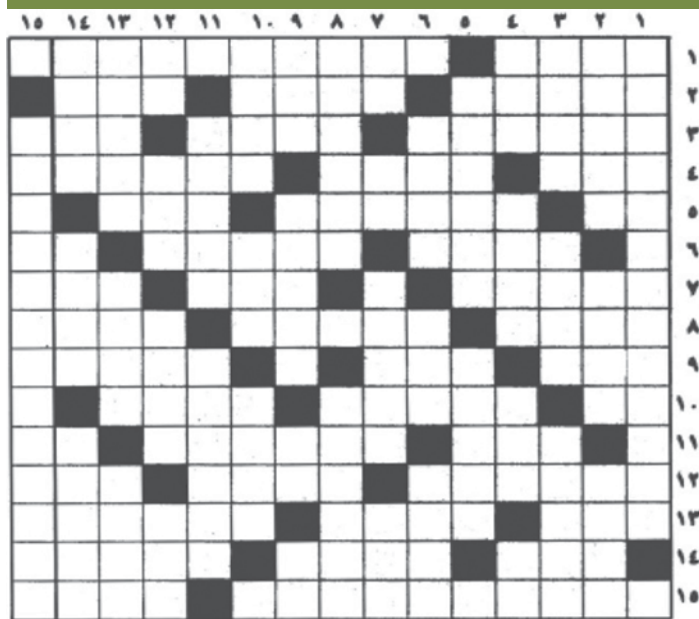
با مدیریت گیلبرت با بیش از ۱۵ سال تجربه انجام کلیه امور مکانیکی با نازلترین قیمت تعمیر هر نوع اتومبیل در خانه و یا محل کار شما

Quality Mobile Auto
Repairs & Service Guaranteed
Free Estimate

(408) 646-0782

حل جدول در صفحه ۴۲

سرگرمی



عمودی

- ۱- کتابی از شارل منتسکیو نویسنده معروف فرانسوی
- ۲- حجت و دلیل قاطع- قصری در خارج از شهر- بزرگترین قاره
- ۳- ماهی از سال- آن چه را که در شرع اسلام منع شده باشد- آشکار کردن، ظاهر ساختن
- ۴- وسیله بازی در پارک ها- از ماه های رومی- نوعی پارچه از پشم شتر یا کرک بز- پیشوند نفی کلمه
- ۵- روزگاری نیروی محرکه کشتی بود - ستیز و نبرد
- ۶- زمخت و خشن- از سلاح های انفجاری- میگویند آن را خدا می‌رساند .
- ۷- فلز هادی- کلمه درد و افسوس- از پایتخت های عربی- دفعه و مرتبه
- ۸- پر آب ترین رود دنیا- شیاطین
- ۹- در ایران هم به کمر می بندند هم به سر- گزارش و خبرچینی - طریق میان بر- اثر چربی
- ۱۰- دسته و گروه- زیرکی و تیزهوشی - گنج کار ساختمانی است اگر حبله گر نباشد.
- ۱۱- خرچنگ است و برج چهارم فلکی- از شهرهای استان فارس.
- ۱۲- پسوند جمع- اشاره به نزدیک- رییس جمهوری مقتول آمریکا در چند دهه اخیر- پرنده ای شبیه کلاغ.
- ۱۳- دردمند و آزاده- زیر آستر و رویه قرار میگیرد- سکوی پرش در استخر.
- ۱۴- سیاه عرب- پرنده مردارخور- گوزن
- ۱۵- اعجوبه سوئدی که دو بار در سال های ۹۲ و ۹۷ قهرمان پینگ پنگ جهان شد.

افقی

- ۱- رستنی از زمین- کتابی است در باره عرفان و حافظ
- ۲- روزگاری در روستاهای ایران کیا و بیای داشت- ماهی فروش- خو گرفتن.
- ۳- از شهرهای استان آذربایجان غربی در ایران- دختر سرزمین عجایب- مجرای آب کوچک و خیابان
- ۴- بدان و آگاه باش- کشیده و بلند- از نشریات معروف روسیه
- ۵- نفس چاق- روزی و قسمت است و محل برداشت آب در کنار چشمه و رودخانه- پرواز کردن.
- ۶- زندگی وزنده بودن- آن که نداند و نپرسد!- ویتامین انعقاد خون.
- ۷- اسب اصیل و نجیب- گسترده و عریض- خراسان بزرگ
- ۸- محصول فرو ریختن ساختمان- فرشته فروغ و روشنایی در آیین زرتشت- هم پرنده است هم خوراکی.
- ۹- نوعی سنگ قیمتی- سالخورده- عبادتگاه ترسایان.
- ۱۰- صریح اللهجه - ناتوان و درمانده- سرور و خوشحالی
- ۱۱- قصری در میان قلعه- نوعی درخت - ضمیر جمع
- ۱۲- بی حاصل و بی فایده- از انواع گل- عقاب سیاه
- ۱۳- درخت تنبلیج- واحد پولی است- قیچی پشم چیدن
- ۱۴- ضایع و بکار نیامدنی- نابود و برطرف شده- فراموشی.
- ۱۵- خاورشناس لهستانی فرانسوی قرن ۱۹ که قرآن مجید و دیوان منوچهری را به فرانسوی ترجمه کرد- فصل استفاده از آن حالا نیست.

تقویم برنامه های فرهنگی و هنری در شمال کالیفرنیا

Pezhvak of Persia

پژواک

نشریه برگزیده ایرانیان
شمال کالیفرنیابا درج آگهی در نشریه پژواک
کسب و خدمات خود را به ایرانیان
شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408)221-8624

جلسات انجمن فردوسی

هر دو هفته یکبار در دومین و
چهارمین جمعه هر ماه

www.ferdosi.org

۴۰۸-۲۹۵-۱۲۴۰

ورود برای عموم آزاد است

جلسات شعر فریمانت

اولین و سومین شنبه های هر
ماه میلادی در شهر فریمانت.
مکان:

Fremont, Main Library

۵۱۰-۲۲۶-۷۱۶۰

۵۱۰-۷۴۵-۱۴۰۰

ورود برای عموم آزاد است

شب شعر در ساکرامنتو

دومین چهارشنبه هر ماه در
رستوران فیمس کباب.
تلفن اطلاعات:

۹۱۶-۴۸۳-۱۷۰۰

1290 Fulton Ave., #3
Sacramento, CAانجمن فرهنگی آذربایجان
در شمال کالیفرنیاسازمان غیر انتفاعی، بدون وابستگی
سیاسی و جناحی، با ارائه کلاس های
رایگان یادگیری ابزار موسیقی، رقص و
زبان انگلیسی.با برگزاری رویدادهای فرهنگی و کنسرت
۴۰۸-۸۵۸-۹۸۶۲secretary@acsnc.org
16400 Lark Ave. #260
Los Gatos CA

برنامه تلویزیونی رهنمودهای مسیح

با کشیش فرید فروتن
یکشنبه ها ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر

از کانال ۲۹ سافرانسیسکو

شنبه ها ساعت ۱۰ شب

از کانال ۱۵ سن حوزه

شب بانوان

دومین چهارشنبه هر ماه
شروع برنامه با شام و موزیک
از ساعت ۷ عصر تا ۱۱:۳۰

۱۲۳۴-۳۶۹ (۴۰۸)

۶۴۴۰-۳۷۱ (۴۰۸)

مکان: رستوران ساقی

1392 S Bascom Ave, San Jose

ورودی با شام 25 دلار

کلاس خصوصی

کلاس خصوصی عرفان و رفع مشکلات
آثار مولوی، سعدی و حافظ توسط دکتر
مسیح پور، استاد دانشکده ادبیات
دانشگاه تهرانبرای کسب اطلاعات بیشتر لطفا
با ما تماس حاصل فرمایید.

(۴۰۸)۲۲۵-۲۹۲۲

دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services

قبول وکالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران

کلیه امور مهاجرت به آمریکا و کانادا

امور مربوط به Social Servies در آمریکا



(408)909-9060

(888)350-9060



900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

نیاز مندیها

استخدام

به یک خانم و یا آقای ایرانی، جهت هم نشینی و هم صحبتی با یک آقای سالمند در Rehab center در شهر Redwood City به طور نیمه و یا تمام وقت نیاز است. ۸۱۲۴-۵۷۱ (۶۵۰)

رستوران یاس واقع در شهر سن حوزہ به چند خانم و یا آقا برای شغل گارسن و به یک آشپز و کباب زن بطور تمام و یا نیمه وقت نیاز دارد. ۴۸۴۳-۷۱۲ (۴۰۸)

یک اتاق با میز و صندلی نو، در یک شرکت در شهر سن حوزہ، نزدیک به سانتانا رو آماده برای اجاره. ۶۰۹۰-۹۰۹ (۴۰۸)

ماہنامہ پژواک

نشریه برگزیده ایرانیان شمال کالیفرنیا

(408)221-8624

فال ستارگان

دعا	مهر	تیر	شرویدین
اکثر متولدین این ماه آدم هایی سیاستمدار و محتاط هستند، همین موضوع باعث شده که در ابراز عواطف خود نسبت به نزدیکان کوتاهی کنند و در این راه با حفظ ویژگی خود، حتما باید گامی به جلو بردارید. احتمالا به يك سفر خیلی کوتاه مدت خواهید رفت. اگر قصد خرید ملک دارید، بهتر است تا آخر هفته صبر کنید.	رویداد اتفاقات پیش بینی نشده شما را به همه کس و همه چیز بدبین می کند و به انزوا می کشاند. سعی کنید با نگرشی جدید به مسائل بنگرید تا کمتر دچار خسارت روحی شوید. متاهلین این ماه در حل مشکلات باید صبر پیشه کنند. درگیری های مالی را با آرامش بررسی و حل کنید، بعضی از اطرافیان شما قابل هدایت نیستند، آنها را از زندگی خود کنار بگذارید.	در هر سنی پر تلاش و سختکوش هستید و الگوی خوبی برای جوانان به شمار می روید. روحیه بی نیازی دارید که در متولدین ماه های دیگر کمتر به چشم می خورد. فداکار هستید. ولی مواظب باشید از شما سوءاستفاده نکنند. در اطراف شما دوستانی با ویژگی خاله خرسه مشاهده می شوند، به دقت مراقب آنها باشید که در دسری برایتان پیش نیاورند.	اسرار خود را با دیگران در میان می گذارید و توقع دارید مشکلی پیش نیاید. برای ظرفیت تحمل مشکلات خود باید صبورتر باشید، سیاستمدارتر باشید و سکوت را به پرگویی ترجیح دهید. باید بیشتر به اعصاب خود مسلط باشید. در مورد روابط انسانی خود با دیگران گذشت کنید و از جاده کینه و انتقام وارد نشوید. به یک مهمانی دعوت می شوید که بسیار خوش می گذرد.
بهمین	آبان	مرداد	اردیبهشت
محبت های بی شائبه شما به نزدیکان، قابل تقدیر است. اما توجه داشته باشید که به خودتان هم محبت کنید! بیشتر به خودتان برسید. سفری غیر منتظره و شادی بخش در انتظارتان است. از آن استقبال کنید. برنامه کارتان سنگین است، ولی در عوض نتایج عالی به همراه دارد. اسرار خود را به هرکسی نگوئید.	بسیار فعال هستید و اهل سفر، ولی مواظب باشید بیش از اندازه پول خرج نکنید وگرنه گرفتار مشکلات مالی می شوید. روحیه گذشت و فداکاری در شما زیاد است، ولی مراقب باشید اطرافیان از آن سوءاستفاده نکنند. در کارها عجولانه تصمیم نگیرید. از خطاهای کوچک خود پند بگیرید و بیش از این اوقاتتان را برای انجام امور کم ارزش هدر ندهید.	همیشه داوطلب کمک هستید، ولی در این کار اندازه نگه دارید. در کارها عجله نکنید. احساساتی رفتار می کنید و ویرانی های آینده را در سراب روشن می بینید. قلب شما قابل نفوذ است، کمتر از متولدین ماه های دیگر یکننده و لجوج هستید. اغلب شما ذاتی در شان دوستی و وفاداری دارید ولی مراقب سوءاستفاده کنندگان باشید. روابط خود را با خواهرها و برادرهایتان محکمتر کنید.	موقعیت های خوبی برای ترقی و ترفیع برایتان پیش می آید، ولی به جای شکار آن موقعیت ها، تعلل می کنید. کمی بیشتر موقع شناس باشید و به جای صبر و تحمل بیش از حد، سرعت متناسبی برای تصمیم گیری هایتان به کار برید. برای بسیاری از متولدین این ماه موقعیت های شغلی مناسبی پیش می آید که باید سریع از آن موقعیت ها استقبال کنند.
اسفند	آذر	شهریور	خرداد
از يك برنامه غذایی سالم پیروی کنید. خوردن غذاهای آماده تعادل شما را بر هم زده است. با شجاعت و پشتکار به تحصیل و شغل خود ادامه دهید. اجرای کارهای مهم را مقدم بدارید. به جای شب بی خوابی، طوری برنامه ریزی کنید که به موقع بخوابید و به موقع بیدار شوید. از سوء تفاهم های موجود در خانواده بکاهید.	اغلب متولدین این ماه به محیط های خانوادگی و گذاردن تعطیلات خود با خانواده علاقمندند. صحبت با اشخاص آرامش بخش را انتخاب کنید تا مورد تهاجم فکری افراد دمدمی مزاج قرار نگیرید. صبر و دوراندیشی خود را در کارها از دست ندهید و با درایت مشکلات را حل کنید. برای تغییر خانه، زمان خوبی است.	درگیری های خانوادگی معمولا شما را دچار سرگردانی می کند. علاقه شما به آرامش و سکوت باعث می شود مشکلات را به دل خود بریزید. مواظب این احوال باشید، چون يك مرتبه منفجر می شوید و خسارات رفتاری زیادی بر جای می گذارید. برای بعضی از متاهلین این ماه تلاطم هایی در زندگی پیش خواهد آمد که باید با حوصله از آن عبور کنند.	بیش از حد از هیجانات استقبال می کنید، آنقدر که از جریان زندگی عقب می مانید. خیلی هم لجباز و زودجوش هستید. برای حل مشکلاتتان تا جایی که مقدور است دوستانه جلو بروید تا گره ها کورتر نشود. زن های متولدین این ماه به آدم های دو رو در اطراف خود بیشتر توجه کنند. یادتان باشد که اگر به قدر کافی استراحت نکنید سلامتی شما به خطر خواهد افتاد.

کاباره رستوران ساقی

عروسی ها، جشن ها و میهمانی های خصوصی خود را در سالن مجلل رستوران ساقی همراه با پذیرایی کامل با انواع غذاها و دسرهای لذیذ ایرانی برگزار کنید.

هر روز ناهار با انواع غذاهای متنوع در رستوران ساقی

جوجه - کوبیده - خورشت قیمه - خورشت قرمه سبزی

دیزی مخصوص و کله پاچه - کباب زغالی

Lunch Special

باقالی پلو با ماهی - زرشک پلو با مرغ

\$10.95



دومین چهارشنبه هر ماه شب بانوان در کاباره رستوران ساقی

Catering Saaghi

Let us prepare our delicious food at your location so you can focus on your guests!

(408) 998-0122

Delivery by doordash & Uber

1392 S. Bascom Ave. San Jose, CA 95128

عشق، هوس، نفرت

بخش چهاردهم
عباس پناهی

می کرد که تنها تو می توانستی با جادوی کلامت، نادزاینای من را به من بازگردانی. ربکا از همه خوشحال تر بود. می دانست که به جز این راهی که رفته، به هیچ ترفندی نمی توانست فریدون را وادار به عشق بازی کند و کام دل از او بگیرد. حساب می کرد که عجب بازی کردم. کام دل از فریدون گرفتم، او را شیفته خودم کردم و از این پس، او در برابرم مقاومت نخواهد کرد و با دل و جان مرا در آغوش خواهد پذیرفت و نادزاینای را نیز خوشحال و سپاسگزار کردم و ماما را هم اینگونه مبهوت قدرت کلام خودم ساختم.

رابطه ربکا با شوهرش آنتونیو، گرم و صمیمانه بود اما روح سرکش و هوس بازی به او این آرامش را نمی داد که تنها از آنتونیو، لذت های جنسی اش را ببرد و با آنکه همیشه از عشق بازی با آنتونیو راضی بود، اما وقتی فریدون را دید، شور و التهاب و هیاهوی جنسی بسیار زیادی در وجودش افتاد و برای دستیابی به فریدون دیوانه شد و تصمیم گرفت به هر قیمتی حتی به قیمت فنا و نابودی خواهرش هم شده به خواسته شهوانی اش برسد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

خواهی من فریدون را ببخشم، این حرفها را ساخته ای؟» ربکا گفت: «عزیزم، من به تو دروغ نگفتم و تازه به کار ناپسند خودم اعتراف کردم که می ترسیدم هرگز مرا نبخشی.» نادزاینای از این اعتراف برخلاف عرف همیشگی، خوشحال بود. ناگهان به سمت آینه دوید تا خودش را در آینه ببیند. تازه چشمانش باز شده بود. موهای ژولیده، رنگ پریده، چهره تکیده و چشمان گود افتاده و لباس های چروک و بی قواره. از شدت تعجب جیغ کشید و با دو دست صورتش را پوشاند تا خود را در آینه نبیند. برگشت و پشت به آینه با پنجه هایش موها را فرم داد.

دوید به سوی دستشویی تا آبی به سر و صورتش بزند. باز هم به آینه نگاه کرد اما چندان تفاوتی نکرده بود. دوید و رخت های تمیز از گنجه بیرون آورد و حوله را برداشت و به زیر دوش رفت. بعد از حمام موهایش را خشک کرد و حالت داد و لباس ها را یکی یکی جلوی آینه در مقابل خود گرفت تا مناسب ترینش را پیدا کند. شور و حال دوباره به روحش دمیده شده بود. الیزابتا از دیدن این شور زندگی که در دخترش پدیدار شده بود، بال درآورده بود و مدام ربکا را در آغوش می گرفت و سپاسگزاری

روی خودم نگه دارم تا تو او را در حال حمله به من به منظور تجاوز تلقی کنی و بقیه داستان هم همان شد که دیدی. اما عاقبت کار را نمی دانستم و تصور می کردم که تو او را به سادگی فراموش خواهی کرد و او پایش از خانواده ما کوتاه خواهد گردید.»

نادزاینای دوباره به صحنه ای که دیده بود دقیق شد. ربکا درست می گفت. وقتی فریدون را روی ربکا دیده بود، دست های ربکا به دور گردن فریدون بود و نه به حالت دفاعی. اما آنقدر شوکه شده بود که فقط فریدون را در ذهنش ثبت کرده بود و دست ها و پاهای ربکا را از تصویر حذف نموده بود. تمام این مدت، هیچگاه نخواست به جور دیگری به آن صحنه نگاه کند. در این لحظه، هم از دست ربکا به شدت خشمگین شده بود و هم فریدون را بی گناه یافته بود و این شناخت مجدد فریدون را مدیون اعتراف ربکا می دانست. در درونش جدال بسیار کرد تا به قولش عمل کند و چیزی بر ندارد که محکم به سر ربکا بکوبد. آرامش گرفت و قسمت دیگر قضیه را روشنایی داد و به ربکا گفت: «با آنکه با من خیلی بد کردی اما با این اعترافی که کردی، بی گناهی فریدون را به من فهماندی و حالا از فریدون خجالت زده هستم- اما دیگر نمی خواهم از تو خشمگین باشم.»

کمی در اطاق بی تابی کرد و به اینسو و آنسو رفت و سپس از ربکا پرسید: «حالا چی؟ هنوز هم از فریدون بدت میاید؟» ربکا گفت: «نه. وقتی دیدم تو اینقدر آزرده شده ای و چقدر رفتار فریدون عاقلانه و جوانمردانه بوده، دیگر از او بدم نمیاید و تازه سعی میکنم تا آنجا که می شود، برای جبران این بدی که در حقش کردم، تا می توانم محبت کنم، حتی از تو بیشتر. این جمله ربکا دو پهلو بود و در ضمنی که برای خودش جای حضور را باز میکرد، نهایت پشیمانی از رفتار بدش نسبت به فریدون و قصد محبت بیش از حدش را برای نادزاینای به نمایش می گذاشت. نادزاینای به هیچوجه نمی توانست بفهمد که محبت ربکا به فریدون، چه معنی ای دارد. دوباره نادزاینای پرسید: «ربکا، آیا تو همه این حرف ها را راست گفتی و یا چون می

ربکا گفت: «فریدون بی گناه بود.» چند ثانیه سکوت کرد و گفت: «مرا نخواهی زد؟» نادزاینای گفت: «نه، هیچ کاری نخواهم کرد. فقط حرف بز.» ربکا گفت: «من از این پسره بدم میاد. به نظرم آدم خوبی نیست. اما اگر به تو می گفتم، تو به حرفم گوش نمی دادی.» نادزاینای تا اینجای سخن ربکا را با آنچه که در آن شب که فریدون و دایی و کارینا در خانه شان بودند به چشم دیده بود، مطابق میدید و قبول داشت که ربکا را در حال تهاجم به فریدون دیده که نشان از تنفرش نسبت به فریدون بود. ولی منتظر بود تا سخنان ربکا را بشنود که درباره چه چیزی اعتراف خواهد کرد. ربکا ادامه داد: «اینجاست که می خواهم اعتراف کنم و انتظار دارم که خود دار باشی و مرا ببخشی و کینه ای از من به دل نگیری.» نادزاینای با بی حوصله گی گفت: «چند بار باید یک حرف را تکرار کنم؟ جانم را به لب رساندی. بگو ببینم در چه باره ای می خواهی اعتراف کنی.» ربکا گفت: «باشد، می گویم.» چند ثانیه صبر کرد و گفت: «آنچه را که تو در آن روز دیدی، حقیقی نبود.» نادزاینای با حیرت به چشمان ربکا نگاه کرد و پرسید: «یعنی چی حقیقی نبود؟ من آن صحنه را خودم با چشمان خودم دیدم. کسی برایم تعریف نکرد تا من آنرا دروغ تلقی کنم.»

ربکا گفت: «بله در درست دیدن تو شکی وجود ندارد اما خود آنچه را که دیدی حقیقی نبود.» نادزاینای گفت: «گیجمن نکن و زود بگو که چه منظوری از این حرف داری!» ربکا گفت: «منظورم اینست که آنچه را تو دیدی صحنه سازی بود و من آن صحنه را عمدا ساختم تا تو را از فریدون بیزار کنم. من وقتی دیدم تو از جلوی رودخانه میایی و فریدون روی پتو، نیم خیز نشسته و پاهایش را دراز کرده، با پا به زیر دستش ضربه ای وارد کردم و تعادلش را بر هم زدم و برویش افتادم و نشان دادم که با او می خواهم معاشقه کنم. او زیر دست و پای من گیر کرده بود و تلاش می کرد تا خود را بیرون بکشد. وقتی موفق شد من را از روی خود کنار بزند و بر خیزد، من گردنش را رها نکردم و با پاهایم او را سفت گرفتم که تا همان مدت کوتاهی که فاصله تو تا ما بود، او را

زبان ما هویت ماست

Alborz Academy
مدرسه فارسی البرز

مدرسه فارسی البرز با کادری با تجربه در خدمت
علاقتمندان به یادگیری زبان فارسی می باشد

- ♦ کلاس های پیش دبستان (برای دانش آموزان ۴ ساله)
- ♦ کلاس های اول دبستان تا هشتم (برای دانش آموزان ۵ سال به بالا)
- ♦ جهت یادگیری خواندن، نوشتن و مکالمه
- ♦ کلاس های خصوصی برای بزرگسالان و غیر فارسی زبانان

دانش آموزان دبیرستانی می توانند با حضور
در کلاس های البرز، واحد دبیرستانی دریافت کنند

برای کسب اطلاعات بیشتر با ما تماس حاصل فرمایید

(408)829-8296

1954 Camden Ave. #3, San Jose

با عنوان کردن این آگهی، یک جلسه رایگان میهمان مدرسه البرز باشید!



با هادی خرسندی

www.asgharagha.com
hadikhorsandi@aol.com

صاحب زمان

از چشم شما برق پران آمده ملت
این خشم فروخته آن خلق صبور است
بی.بی.سی و وی.او.ای دلسوز ببینند
در فکر چراغان شب عید رهائی
تا محو شود لانه تاریک شغالان
بر دوش زن و مرد نه این بیرق جنگ است
ای مهدی موعود بمان در ته چاه ات
تا همچو منی هست یکی شاعر مردم

با او مستیزید بجان آمده ملت
از فرط جنایت به فغان آمده ملت
بی چشم مدد از دگران آمده ملت
چارو به کف و خانه تکان آمده ملت
خورشید نما، شیرنشان آمده ملت
با سفره خالی پی نان آمده ملت
خود صاحب این عصر و زمان آمده ملت
با نظم قوی، طبع روان آمده ملت!

روز مادر مبارک با بهترین آرزوها

ماهنامه پژواک و همکاران



مقصر سعی می کند با پرداخت هزینه خسارت
و یا تعمیر اتومبیل طرف مقابل، بدون مراجعه
یا گزارش به شرکت بیمه خسارت را جبران
کند تا از افزایش نرخ بیمه خود جلوگیری کند.
البته لزوم امکان فراهم شدن این کار، توافق
هر دو طرف در تصادف است و در ضمن این
ریسک وجود دارد که شخص بی تقصیر، حتی
پس از دریافت پول، برخلاف وعده اش عمل
کرده و کماکان تصادف را به بیمه گزارش
نموده و ادعای خسارت کند.

نکته مهم: هرگز در صحنه تصادف چه
شفاهی و چه کتبی، خود را مقصر اعلام
نکنید، و یا بابت خسارات وارده به راننده
مقابل وجه نقدی پرداخت نکنید، حتی اگر
می دانید شما مقصر هستید. شرح حادثه را به
طور واقعی و از دید خود برای پلیس و شرکت
بیمه تعریف کنید و اجازه دهید شرکت بیمه،
خود مقصر را اعلام نماید.
با وجود ذکر نکته بالا، هنگام وقوع تصادف های
جزئی و کم اهمیت در بسیاری از موارد شخص

دفتر خدمات بین المللی

❖ قبول وکالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران

❖ کلیه امور مهاجرت به آمریکا و کانادا

❖ امور مربوط به Social Servies در آمریکا

Office of International Services



(408)909-9060



چرا بیمه عمر؟

سحر سلاهی

sselahi@farmersagent.com



نکاتی برای بعد از وقوع تصادف

تصادف اتومبیل چه کوچک باشد چه بزرگ اتفاقی ناخوشایند است که می تواند قدرت تصمیم گیری هر شخصی را در آن لحظه مختل کند. به همین منظور ضروری است که هر راننده بداند که هنگام وقوع تصادف چه کارهایی را انجام دهد. چنانچه حین رانندگی با اتومبیل خود تصادف کردید می توانید اقدامات زیر را به ترتیب انجام دهید.

محل حادثه نیز اطلاعاتی را یادداشت کنید. شاهدان در برخی مواقع می توانند سرنوشت مقصر یک حادثه را تغییر دهند.

عکسبرداری: در صورت امکان و با رعایت نکات ایمنی از اتومبیل ها و صحنه تصادف عکس بگیرید. عکس گرفتن از حادثه اصلا کار اشتباهی نیست بلکه بسیار ضروری است. در هنگام عکس برداری سعی کنید تمام زوایا

تسلط به اعصاب: آرامش خود را حفظ کنید و در هیچ مرحله با راننده مقابل درگیری لفظی پیدا نکنید. فکر کردن چند ثانیه ای، آرام کردن خود و فرو خوردن خشم سه نکته مهمی است که باید بعد از تصادف در ذهن داشته باشید. گاهی یک سانحه کوچک به خاطر خشم و عصبانیتی که در پی خود دارد به فاجعه ای بزرگ تبدیل می



را پوشش دهید همچنین چهره راننده های دیگر و البته شاهدان را نیز در تصویر خود بگنجانید تا در زمان درست از آن استفاده کنید. تصویربرداری برای زمان ارائه مدارک به بیمه هم می تواند موثر واقع شود.

باز نمودن راه: اگر تصادف جزئی است می توانید در صورت امکان با احتیاط، اتومبیل خود را به کنار هدایت کنید تا از ایجاد ترافیک و خطر تصادف های بیشتر احتمالی جلوگیری کنید. چنانچه تصادف شدید بوده یا اتومبیل قابل حرکت نیست از میان جاده به نقطه ای امن بروید و منتظر پلیس بمانید. **تبادل اطلاعات:** نام راننده، تلفن او، نام صاحب ماشین، آدرس، شماره گواهی نامه، نام شرکت بیمه و شماره بیمه نامه اتومبیل را یادداشت کنید. طبیعتا انتظار می رود که شما نیز همه این اطلاعات را در اختیار راننده مقابل بگذارید.

شاهدین: اگر راننده و یا رهگذری شاهد وقوع تصادف بوده، حتما سعی کنید نام و شماره تلفن او را بگیرید.

شرح حادثه: جزئیات تصادف را قبل از اینکه در ذهن تان کمرنگ شود یادداشت کنید.

شود. کنترل آرامش بسیار کار سختی است اما غیر ممکن نیست.

تماس با پلیس: در صورت امکان و بعد از بدست آوردن آرامش، با احتیاط از اتومبیل بیرون آمده و خسارت وارد به هر اتومبیل را تخمین بزنید. همه سرنشینان یا راننده را بررسی کنید تا میزان آسیب وارد شده به آنها مشخص شود. اگر نکته خاصی به نظر رسید یا شخصی مجروح شده بود با پلیس (۹۱۱) سریعا تماس بگیرید. نکته بسیار مهمی که در این زمینه باید در نظر داشته باشید دردهای گردنی یا بیهوش بودن افراد است. به هیچ عنوان کسانی که درد در ناحیه گردن دارند یا بیهوش هستند را تکان ندهید مگر آن که خودرو در آتش باشد یا شرایط خاصی وجود داشته باشد.

اطلاعات لازم را جمع آوری کنید: مهمترین اطلاعات مورد نیاز پس از وقوع یک حادثه نوشتن اطلاعات راننده یا راننده های دیگری است که در تصادف نقش داشته اند. شماره تلفن، شماره گواهینامه، پلاک و مدل خودرو را یادداشت کنید. همچنین پیش از رسیدن پلیس می توان از شاهدان حاضر در

کشف حجاب رضاشاهی و حجاب اسلامی اجباری!

محمد ارسی

شماری از روشنفکران و فعالان سیاسی، در انتقاد از حجاب اجباری اسلامی، بر این نکته نیز تاکید میکنند که: «با توجه به حقوق شناخته شده انسانی، بین حجاب اجباری اسلامی، با سکولاریزاسیون اجباری دوره ی رضا شاهی فرقی وجود ندارد؛ زیرا رضا شاه به زور سرنیزه بود که چادر و چاقچور از سر زنها برداشت، فقها هم به زور و ضرب پاسدار و حزب الهی است که چادر و روسری سرزنان میکنند...»

این حرف ها را آنقدر گفتند و تکرار کردند که دیگه به حقیقتی تبدیل گشته و برای بسیاری از مردم جای شکی باقی نمانده که چون هر دو امری تحمیلی بوده، پس بین آنها فرقی



نیست؛ ولی منصفانه اگر داوری کنیم و حق را در نظر بیاوریم، به دلائلی که در زیر می آید، خواهیم دید که تفاوتی عظیم میان آنهاست:

۱- هدف رضاشاه از «کشف حجاب» و برداشتن چادر و چاقچور زنان، بیرون آوردن آنها از کنجخانه، وارد کردن نیمی از جمعیت مملکت به عصر مدرن و زندگی نو، و رشد و ترقی و آزادی آنها بود؛ کشف حجاب رضاشاهی، پاسخ به درخواست آن دسته از دلسوزان و ترقی خواهانی بود که پیشرفت و ترقی ایران را در گروی آزادی زنان می دیدند، و آزادی و رشد و تعالی اجتماعی زنان را هم با وجود چادر و چاقچوری که با خود حمل می کردند، غیرممکن می دانستند؛ لذا گام نخست در راه آزادی واقعی زن ایرانی را در رهائی از زندان حجابی می دیدند که طی قرون گذشته بر او تحمیل کرده و استعداد و قابلیت هایش

و با امنیتی کردن آن و تغییر صورت مسئله، دست به کارهایی می زنند که ناامنی اجتماعی و سیاسی، و تضعیف اخلاق عمومی، کمترین نتیجه ی آن اعمال حقیر و ظالمانه برای تحمیل حجاب اسلامی- به هر قیمت - است!

باری فرقی ست عظیم، میان آن کشف حجاب اجباری با این حجاب اسلامی اجباری، زیرا: «آن روی بر صلاح و مصلحتی داشت ملی و مردمی، این پنائی است سست، بر بداندیشی و خبث و سلطه جویی...»

ایران در حالی با سرعت دلهره آوری به سمت فروپاشی ناشی از بی آبی می رود که راه های علمی و تجربه شده بین المللی برای جلوگیری از رسیدن به وضعیت وحشتناک پیش گفته، وجود دارد و اگر مردم و مسؤولان، کمی درایت و میهن دوستی به خرج دهند، می توانند از همین امروز روند کندسازی و توقف ماشین فاجعه - که صدای بوق آن می آید - را آغاز کنند؛ به سرزمین مادری رحم کنیم و به خودمان و به فرزندان مان.

فقهای حاکم نشده که هیچ، روزه روز بر مقاومت متمدنانه، مسالمت آمیز و حماسی زن ایرانی در برابر حجاب اجباری افزوده می گردد و مستبدین حاکم را درگیر و تهدید می کنند!

۳- رضاشاه در برداشتن حجاب مذهبی و قدیمی از سر و روی زن ایرانی، سود شخصی نداشت زیرا برای او و رجال سیاسی بزرگی مثل فروغی، پیشبرد آن «برنامه»، تلاشی بود در راستای نوسازی و مدرنیزاسیون مملکت ایران و برداشتن موانع سر راه رشد و ترقی زن ایرانی؛ یعنی ربطی با امر «قدرت» نداشت، یا برای شاهی و فرمانروائی نیازی به آن «برنامه» نبود. اما برای فقهای مستبد ما، برای خامنه ای و شرکاء، چادر و روسری زن ایرانی بخشی از امر قدرت و اصل حکمرانی است! ازینروست که تاب تحمل کمترین نافرمانی را در این مورد ندارند یعنی هر خواست و حرکتی در جهت آزادی از قید و بند حجاب اجباری را طرح و توطئه ی غربی-عبری برای براندازی نظام «مقدس» فقهاتی تلقی می کنند

WE THE PEOPLE FOR CHANGE .

KHOJASTEH

for CONGRESS

www.khojastehforcongress.com



خاموشانه

شهر خاموش من! آن روح بهارانت کو؟
شور و شیدایی انبوه هزارانت کو؟
می خزد در رگ هر برگ تو خواب خزان،
نکبت صبحدم و بوی بهارانت کو؟
کوی و بازار تو میدان سپاه دشمن،
شبهه اسب و هیاهوی سوارانت کو؟
زیر سر نیزه تاتار چه حالی داری؟
دل پولادوش شیر شکارانت کو؟
سوت و کور است شب و میکده ها خاموش اند،
نعره و عربده باده گسارانت کو؟
چهره ها درهم و دل ها همه بیگانه زهم،
روز بیوند و صفای دل یارانت کو؟
آسمانت، همه جا، سقف یکی زندان است،
روشنای سحر این شب تارانت کو؟
شفیعی کدکنی

زبان نگاه

نشود فاش کسی آنچه میان من و توست
تا اشارات نظر نامه رسان من و توست
گوش کن، با لب خاموش سخن می گویم
پاسخم گو به نگاهی که زبان من و توست
روز گاری شد و کس مرد ره عشق ندید
حالیا چشم جهانی نگران من و توست
گر چه در خلوت راز دل ما کس نرسید
همه جا زمزمه عشق نهران من و توست
گو بهار دل و جان باش و خزان باش، ارنه
ای بسا باغ و بهاران که خزان من و توست
این همه قصه فردوس و تمنای بهشت
گفت و گویی و خیالی ز جهان من و توست
نقش ما گو ننگارند به دیباچه عقل
هر کجا نامه عشق است، نشان من و توست
سایه! زاتشکده ماست فروغ مه و مهر
وه ازین آتش روشن که به جان من و توست
هوشنگ ابتهاج

آن شب

یاد آن شب که صبا در ره ما گل می ریخت
بر سر ما ز در و بام و هوا گل می ریخت
سر به دامان منت بود و ز شاخ بادام
بر رخ چون گلت آرام صبا گل می ریخت
خاطرت هست که آنشب همه شب تا دم صبح
گل جدا، شاخه جدا، باد جدا، گل می ریخت
نسترن خم شده لعل لب تو نوازش می داد
خضر گویی به لب آب بقا گل می ریخت
زلف تو غرقه به گل بود و هر آنگاه که من
می زدم دست بدان زلف دو تا گل می ریخت
تو به مه خیره چو خوبان بهشتی و صبا
چون عروس چمنت بر سر و پا گل می ریخت
گیتی آنشب اگر از شادی ما شاد نبود
راستی تا سحر از شاخه چرا گل می ریخت؟
شادی عشرت ما باغ گل افشان شده بود
که به پای من و تو از همه جا گل می ریخت
باستانی پاریزی

یار دیرینه

معرفت نیست، در این معرفت آموختگان
ای خوشا دولت دیدار دل افروختگان
دلیم از صحبت این چرب زبانان بگرفت
بعد از این دست من و دامن لب دوختگان
عاقبت بر سر بازار فرییم بفروخت
ناجوانمردی این عاقبت اندوختگان
شرمشان باد ز هنگامه رسوایی خویش
این متاع شرف از وسوسه بفروختگان
یاد دیرینه، چنان خاطر من از کینه بسوخت
که بنالید به حال، دل کین توختگان
خوش بخندید، رفیقان! که در این صبح مراد
کهنه شد قصه ما تا به سحر سوختگان
فریدون توللی

مست و هوشیار

مُحتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت
مست گفت: ای دوست، این پیراهن است افسار نیست
گفت: مستی، زان سبب افتان و خیزان می روی
گفت: جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست
گفت: می باید تو را تا خانه قاضی بزم
گفت: رو صبح ای، قاضی نیمه شب بیدار نیست
گفت: نزدیک است والی را سرای، آنجا شویم
گفت: والی از کجا در خانه خمار نیست؟
گفت: تا داروغه را گوئیم، در مسجد بخواب
گفت: مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست
گفت: دیناری بده پنهان و خود را وارهان
گفت: کار شرع، کار درهم و دینار نیست
گفت: از بهر غرامت جامهات بیرون کنم
گفت: پوسیدست، جز نقشی ز پود و تار نیست
گفت: آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه
گفت: در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست
گفت: می بسیار خوردی زان چنین بیخود شدی
گفت: ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست
گفت: باید حد زند هشیار مردم، مست را
گفت: هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست
پروین اعتصامی

پسرک واکسی

خشیار اعتمادی

پای من گذاشت. کفش‌ها را پوشیدم و بندها را بستم. او هم وسایلش را جمع کرد و مؤدب ایستاد. گفتم: «چقدر تقدیم کنم؟» گفت: «امروز تو اولین مشتری من هستی، هر چه بدهی، خدا برکت.» گفتم: «بگو چقدر؟» گفت: «تا حالا هیچ وقت به مشتری اول قیمت نگفتم.» گفتم: «هر چه بدهم قبول است؟» گفت: «یا علی.» با خودم فکر کردم که او را امتحان کنم. از جیبم یک پانصد تومانی درآوردم و به او دادم. شک نداشتم که با دیدن پانصد تومانی اعتراض خواهد کرد و من با این حرکت به او درسی خواهیم داد که دیگر نگوید هر چه دادی قبول. در کمال تعجب پول را گرفت و به پیشانی‌اش زد و توی جیبش گذاشت، تشکر کرد و کیفش را برداشت که برود. سریع اسکناس ده هزار تومانی از جیب درآوردم که به او بدهم. گردن افراشته‌اش را به سمت بالا برگرداند و نگاهی به من انداخت و گفت: «من گفتم هر چه دادی قبول.» گفتم: «بله می‌دانم، می‌خواستم امتحان کنم!»

دنباله مطلب در صفحه ۵۰

ساعت حدود پنج و نیم صبح در فرودگاه به همراه دو نفر از دوستانم منتظر اعلام پرواز بودیم. پسرکی حدوداً هفت ساله جلو آمد و گفت: «واکس می‌خواهی؟» کفشم واکس نیاز نداشتم، اما از روی دلسوزی گفتم: «بله.» به چابکی یک جفت دمپایی جلوی پاهایم گذاشت و کفش‌ها را درآورد. به دقت گردگیری کرد، قوطی واکسش را با دقت باز کرد، بندهای کفش را درآورد تا کثیف نشوند و آرام آرام شروع کرد کفش را به واکس زدن. آنقدر دقت داشت که گویی روی بوم رنگ روغن می‌مالید. وقتی کفش‌ها را حسابی واکس زد، با برس مویی شروع کرد به برق انداختن کفش‌ها. کفش‌ها برق افتاد. در آخر هم با یک پارچه، حسابی کفش را صیقلی کرد. گفت: «مطمئن باش که جورابت و شلوارت واکسی نمی‌شوند.» در مدتی که کار می‌کرد با خودم فکر می‌کردم که این بچه، با این سن، در این ساعت صبح برای پول در آوردن چقدر تلاش می‌کند! کارش که تمام شد، کفش‌ها را بند کرد و جلوی



آرمان عطایی

شعر چیست و شاعر کیست!

ز همراهان کسی نگرفت شمع پیش راه من

به برق تیشه زین ظلمت برون چون کوهکن رفتیم

صائب تبریزی

بامیدی که گل از خار دمد در دل سنگ
بیخ آن چند بخون مژه تر باید کرد
سگ اصحاب وفا را به لثیمان شرف است
ورنه تعظیم به قلاده زر باید کرد
بس که شر دیدم از این خیر ندیده مردم
دیده با مردم اگر دید بدر باید کرد
هله ای شاعر شوریده به زندان حیات
پای در سلسله یک عمر بسر باید کرد
ناله ای نیست که نشنیدی و از خود نشدی
کوری چشم فلک، گوش تو کر خواهد کرد
شعر تصویر جنون است و به انواع فنون
وه که با آتش و خون مشق هنر باید کرد
گرتو آن آه شد و موج زد و اوج گرفت
عالم از دود و شر زیر و زیر باید کرد
مه نومزوع ایران کهن میدرود
دیر و زود از دم این داس گذر باید کرد
خشت کاخ سخن و سنگ مرا از تو «نشید»
لوحه عبرت در باب نظر باید کرد
نشید - اسمعیل حمیدیه

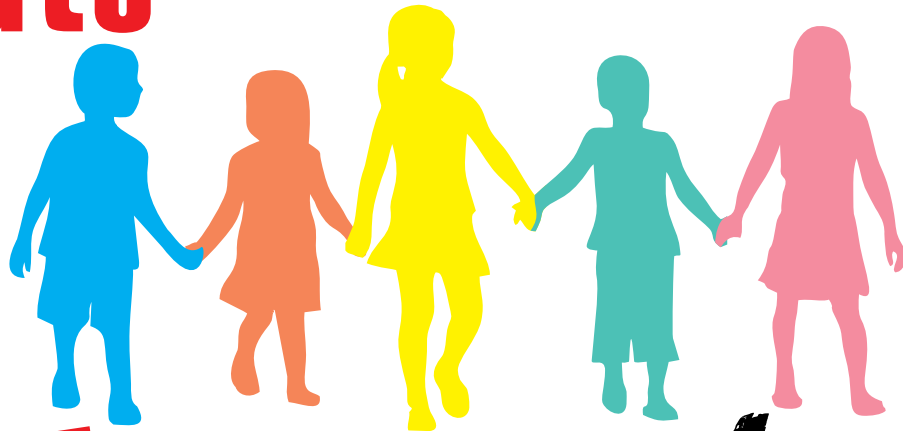
شعر در لغت از کلمه «شعور» مشتق می‌شود و نیز اسم دانش و ادب است. به سخنان موزون و منظوم هم شعر می‌گویند. همچنان که کلمه «شاعر» که صفت حقیقی است به کسی اطلاق می‌شود که صاحب شعور، ادراک و هوش و دارای احساس بوده و سراینده باشد و بتواند اندیشه و احساس خود را در لباس معانی بدیع توأم با استدلال قوی و موثر که نماینده ادراک و معرفت او به حقیقت امور است ظاهر سازد. ارسطو می‌گوید: تواناترین شاعر کسی است که حالاتی را که نمایش می‌دهد در خود احساس کند.

مشق هنر

تانه دیر است، از این شهر سفر باید کرد
فکر یار دگر و کار دگر باید کرد
زهره ماتمزه، پروین نگران، ماه عبوس
یارب امشب، بچه امید سحر باید کرد
وه چه نفرین شده، شهر است و چه نفرت زده، خلق
از چنین شهر و چنین خلق حذر باید کرد

این تاریخ را بخاطر بسپارید... Save the Date

همه با هم برای یاری به کودکان بی سرپرست
یا بد سرپرست و مستمند



CREATE A SPARK
INSPIRE CHANGE
TRANSFORM LIVES

یازدهمین جشن سالانه خیریه
سازمان Moms Against Poverty
در روز ۶ اکتبر ۲۰۱۸
در ساختمان METREON سانفرانسیسکو





دانشجویان افغان در ایران

نعیمه دوستدار

در دفترچه کنکور نوشته شده در بسیاری از شهرها، دانشجوی افغان پذیرفته نمی‌شود. انتخاب همه رشته‌ها هم برای دانشجوی افغان آزاد نیست. شهریه‌ها کم‌رشد شده و بازار کار هم وجود ندارد، ولی دانشجویهای افغان همچنان برای تحصیل به ایران می‌آیند.

آمارها نشان می‌دهند بیش از ۱۱ هزار دانشجوی افغانستانی در ایران تحصیل می‌کنند و مجموعاً ۸ هزار نفر از دانشجویان افغان از دانشگاه‌های ایران فارغ‌التحصیل شده‌اند.

سال ۱۳۹۶، وزارت علوم ایران اعلام کرد برای افغان‌هایی که ساکن کشور افغانستان بوده باشند، هر سال در تاریخی مشخص آزمون در آن کشور برگزار می‌کند و به تعدادی که رتبه‌های برتر آن آزمون را آورده باشند بورس تحصیل در مقاطع مختلف اعطا می‌کند که مزایایی دارد. یک سایت افغانی تعداد این بورسیه‌ها را سالی ۵۰۰ بورس در مقاطع لیسانس تا دکتری ذکر کرده است.

اما چرا جوانان افغان ایران را به عنوان محل تحصیل خود انتخاب می‌کنند؟ عبدالله، دانشجوی افغان که در ایران در رشته مهندسی تحصیل می‌کند، در پاسخ به این سوال می‌گوید: «اکثر دانشجویان افغانستانی که ایران را برای تحصیل انتخاب می‌کنند مهاجرانی هستند که در ایران پناهنده شده‌اند. بیشتر این دانشجویان در ایران متولد شده‌اند و مقیم این کشور هستند و تحصیلات دوازده ساله خود را در ایران گذرانده‌اند. هم‌زبانی، فرهنگ نزدیک و همچنین دین و مذهب مشترک از عوامل دیگر انتخاب ایران به عنوان محل تحصیل هستند.»

به گفته عبدالله، دانشجویان افغان در ایران در تمام رشته‌ها تحصیل می‌کنند؛ به جز رشته‌هایی که شرایط خاصی از قبیل تعهد به ایران و ایرانی‌الاصل بودن دارند: «در رشته‌های فنی و مهندسی مانند عمران، برق، اکتشاف و استخراج معدن، آی تی و همچنین در رشته‌های علوم پایه متقاضی زیاد است. رشته‌های علوم انسانی خصوصاً رشته‌های مدیریت، حقوق و علوم سیاسی طرفداران خاصی دارند. تعدادی نیز در رشته‌های پزشکی مشغول به تحصیل‌اند. البته رشته‌های پزشکی برای دانشجویان افغانستانی از نظر شهریه بسیار گران تمام می‌شود.»

در چند سال گذشته شهریه دانشجویان افغان در دانشگاه‌های ایران چند برابر

شوند باید شهریه پرداخت کنند. بسیاری از دانشجویان افغان با اینکه در ایران به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند، اما همچنان احساس می‌کنند مورد تبعیض قرار می‌گیرند. یک دانشجوی افغان در مصاحبه با یک خبرنگاری داخلی گفته است: «یک سری دانشجوی افغان که واقعا نخبه‌اند، معدل‌شان در کارشناسی ارشد ۲۰-۱۹ بوده، حالا با تبدیل شهریه‌ها مجبور شده‌اند تحصیل را رها کنند. بچه‌های دانشگاه قزوین یک کارگاه کفافی دارند شب‌ها کفافی می‌کنند تا پول شهریه را در بیاورند و چون الان شهریه‌شان بالا رفته است، مجبورند بیشتر کار کنند، از شب تا صبح کار کنند و تحصیل‌شان افت پیدا کرده است.»

همچنین به گفته دانشجویان افغان، رفتارهای سلیقه‌ای باعث شده تکلیف این دانشجویان برای پرداخت شهریه معلوم نباشد و برخی دانشگاه‌ها که به صورت هیأت امنایی اداره می‌شوند، مبلغ شهریه را به دلخواه خود تعیین کنند و همه اینها در شرایطی است که روی ویزای تحصیلی دانشجویان افغان نوشته شده حق کار ندارند. آنها می‌پرسند: «امروز یک جوان مهاجر افغانستانی که در ایران متولد شده و در ایران زندگی کرده، نمی‌داند که باید مهاجر باشد، یا شهروند؟ افغانستانی است یا ایرانی؟» اما جوانان افغان برای ادامه تحصیل تنها وارد دانشگاه‌های ایران نمی‌شوند. مدارس علوم دینی، مقصد بسیاری دیگر از جوانان افغان است که در مشهد، قم و تهران به کسوت روحانیت در می‌آیند.

دنیاله مطلب در صفحه ۳۳

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ب	و	ل	ی	و	ا	ر	م	ی	ا	ن	ب	ر	د	۱
ا	ت	و	ح	س	ی	ن	ی	ه	ا	ر	ی	ا	۲	
س	ر	ا	ش	س	ا	ر	س	م	ن	ا	ن	۳		
ت	ا	ب	ی	د	م	ی	ت	ر	ی	ج	ش	۴		
ا	م	ی	ل	ل	ا	م	و	ز	ه	غ	م	۵		
ن	و	ل	خ	ن	ه	ا	ن	ی	س	م	ن	۶		
ی	ا	ر	ش	د	د	س	ت	ر	ن	ج	د	۷		
ا	د	و	ک	ا	ر	د	ک	ا	ب	ی	ن	ه	۸	
ا	س	ی	س	ی	ا	ی	ی	ب	غ	ل	ی	ر	۹	
س	ر	م	ا	م	و	ر	ی	ل	ا	ز	ا	۱۰		
ت	م	ب	ر	د	ه	ا	د	د	ی	م	ه	۱۱		
ج	ب	ن	ش	ن	ب	د	ن	ا	م	ی	ت	۱۲		
ا	ن	ت	ه	ا	ا	د	م	ی	ل	د	و	۱۳		
ب	ا	ی	ا	ا	ر	و	ا	ر	ه	ک	و	ش	۱۴	
ت	و	ا	ن	ا	ی	ی	ن	ا	م	ب	ر	د	ه	۱۵



Vow for Change Presents: 2018 Bay Area Women's Conference

**Women in Post-Revolutionary Iran:
The Pioneers of Gender Justice, Agents
of Social Transformation and the Prospect for the Future!**

Saturday June 23, 2018

11:00am - 9:00pm

Information: (415) 952-3536



Masih Alinejad



Dr. Nasrin Rahimieh



Dr. Janet Afary



Ava Homa



Dr. Haideh Daragahi



Fariba D. Mohajer



Dr. Azadeh Tabazadeh



Dr. Jasmin Darznik



1. Dina Zarif Trio: Love Songs from around the world

Vocal: Dina Zarif, Harp: Amelia Romano, Percussion: Josh Mellinger

2- Musical performance by Maral Mina - "A Room of One's Own"



**Showcase of paintings by award
winning artist Sameh Khalatbari**

**Award winning artwork and
poetography by Nour**



Ticket and Registration:

<https://brownpapertickets.com/event/3337783>

For more information email us at: women@voicesofwomenforchange.org

Finn Center, 230 San Antonio Circle, Mountain View, CA 94040



از اینجا، از آنجا

گلنار

احساساتی می شوم، می بوسمش. و یکدفعه دوباره ارتباطش با من از طریق بشقاب پرنده شروع می شود. بعضی وقت ها دعا می کنم که موجودات دیگر فضایی از راه برسند و او را با خود ببرند و وقتی که بزرگ شد، وقتی که برای خودش مرد شد، با قامتی بلندتر، با شعوری بیشتر، او را برگردانند. و در آن موقع است که وارد اتاق خالیش می شوم، و گوش می دهم، گوش می دهم به صداهایی که باید بشنوم اگر او در اتاقش بود. صدای تلویزیون، پیچ کردن پای تلفن تا نیمه های شب، صدای بلند موزیک عجیب و غریب، صدای حرف زدن و خندیدن با دوستانش.

و همانطور که در داخل اتاق این موجود بیگانه ایستاده ام، در اتفاقی که متعلق به یک دنیای دیگری می باشد، متوجه می شوم که بالاخره یک روزی این موجود فضایی این خانه را ترک خواهد کرد، و این روزها هم خواهد گذشت و به جز خاطره چیز دیگری باقی نخواهد گذاشت. خاطراتی که توانسته بودم با بعضی از آنها با عقل و منطق مواجه شوم و با بعضی نیز عقلم را موقتا از دست بدهم.

و دعا می کنم...

دعا می کنم که یکروز هم او، این موجود فضایی، برسد به آن چیزی که لیاقتش را دارد. دعا می کنم که روزی برسد تا یک موجود فضایی دیگر به خانه او نقل مکان کند. بله، من بی صبرانه منتظر چنین روزی هستم، همانطور که مادر خودم نیز چنین روزی را برای من دعا می کرد. و می دانم که پسر هم همان اندازه ای که من عاشقش هستم، او نیز عاشق بچه اش خواهد بود.



آتش، آب و اعتماد با همدیگر در جنگل مشغول به قدم زدن بودند. صحبت در مورد این بود که اگر ی کروز از هم جدا شوند، چطور می توانند همدیگر را پیدا کنند!

آتش می گوید: به آنجایی نگاه کنید که دود بلند می شود، چرا که من را در آن محل پیدا خواهید کرد.

آب می گوید: برای پیدا کردن من فقط به آنجایی نظر بیندازید که چمن بسیار سر سبز به همراه گل هایی با شادابی فراوان و پر از زندگی هستند.

اعتماد می گوید: شماها بهتر است که من را گم نکنید، چرا که اگر من را گم کنید پیدا کردنم بسیار مشکل خواهد بود و حتی ممکن است که دیگر هیچوقت بدستم نیاورید.

متوجه می شوم که جعبه بیسکویت مورد علاقه ام خالی است! و یا وقتی با تشنگی بسیار در یخچال را باز می کنم اما کارتن آب پر تعال را نیز خالی می یابم! چطور می توانم عقلم را از دست ندهم وقتی که در مقابل حرف های منطقی، در مقابل هر دلیل و برهانی که برایش می گویم یک جواب حاضر و آماده دارد. آن هم جوابی که آنقدر عجیب، غریب و بی محتوا است که من فقط می توانم با دهان باز به او خیره شوم و تازه آنوقت است که لبخندی می زند و با افتخار می گوید: «آها... دیدی حالا... حرفی ندارید که بزنید، چون می دانید که حرف من کاملا درست است!» و من همچنان با دهان باز به او خیره می مانم.

با اینکه عقلا می دانم که بالاخره این مسیر پایانی خواهد داشت اما یک جا، در لابلای این رابطه، احساس می کنم که من نیز عقلم را موقتا از دست داده ام! به صورت خود در آینده نگاه می کنم و یکدفعه صورت یک موجود فضایی را می بینم! چه اتفاقی بر من دارد می افتد؟! بدون کنترل فریاد می زنم. شروع می کنم به پناه گویی، بدون اینکه حرف هایم معنی بدهد. اما منطقی می توانم این عمل را درک کنم.

این پسر تین ایجر، این موجود فضایی، این بیگانه، بالاخره با حالاش و با اخلاقش، من را به جایی رساند که خاطرات گذشته ام را برایم زنده کرد.

یاد تین ایجر می افتم...

قلب شکسته عاشق، جوش بدریختی که درست روز وعده ملاقات با دوست پسر روی گونه صورتم ظاهر می شد. تلفنی با بر و بچه ها تا نیمه های شب حرف زد. با قلبی شکسته و اندوه بسیار به پسر مورد علاقه نگاه کردن که بدون اعتنا از جلویم می گذشت. دودلی، نا امنی و کشش به طرف جنس مخالف. حرف های مادر و پدر از یک گوش شنیدن و از گوش دیگر بیرون کردن. چشم و ابرو نازک کردن. در یک دنیای دیگر بودن. خود را از همه با عقل تر دانستن.

یعنی من هم یک روز در همان حالتی بودم که پسر تین ایجرم الان هست.

و با خودم فکر می کنم...

یک تشکر، یک بوسه، یک بغل و یا یک دوست دارم نیز از طرف او برایم کافی است و درست همان لحظاتی که اصلا انتظارش را ندارم بطرفم میاید، با گرمای بسیار بغلم می کند، بوسه ای مهربانانه بر روی گونه ام می گذارد، به چشمانم خیره می شود و می گوید: «مامان تو بهترین هستی». اشک در چشمانم جمع می شود،

بکند که هیچوقت در خانه چیزی برای خوردن پیدا نمی شود! بعضی اوقات که سری به اتاق این موجود می زنم، ظرف و یا لیوانی را پیدا می کنم که معلوم است روزها و یا شاید هفته ها در اتاقش مانده و محتویات آن تبدیل شده است به یک نوع قارچ و کبک زدگی که مطمئن هستم اگر روی آن آزمایش شود حتما واکنشی برای درمان بیماری در آن پیدا خواهند کرد.

اینطور بگم که این موجود بیگانه فقط در دنیای خارجی خود زندگی می کند با این فکر و عقیده که اطرافیان، یعنی من و پدرش، او را درک نمی کنیم.

در عرض چند سال گذشته هر طوری که شده من خودم را به مرحله ای از نظر روحی رسانده ام تا بتوانم عضویت این موجود فضایی را در خانه ام قبول و به تصویب برسانم.

و با خودم فکر می کنم...

چقدر روزها زود می گذرد. زمانی بود که این موجود بیگانه چهار دست و پا بر روی زمین حرکت می کرد و با کارهای شیرینش دل از من و دیگران می برد، و بعد آهسته آهسته بزرگ شد. طوری که یک روز وقتی در کنارم ایستاده بود با تعجب بسیار متوجه شدم که باید سرم را بلند کرده تا بتوانم بصورتش نگاه کنم! زمانی بود که بدون دردرس و جر و بحث می توانستم برایش لباس های کوچولوی پسرانه بخرم و حالا ده تای بنده در شلوار جین او جا می گیرند.

زمانی بود که آهنگ های کودکانه را با زبانی شیرین زمزمه می کرد و حالا گوش می دهد به موزیک های بسیار عجیب و غریب با خوانندگانی که قیافه های ترسناک دارند و گوشواره از هر جای بدنشان آویزان است.

و با خودم فکر می کنم...

همه چیز خوب پیش خواهد رفت فقط اگر من بتوانم بدون اینکه عقلم را از دست بدهم با این موجود بیگانه کنار بیایم و زندگی کنم، تا اینکه به اندازه کافی بزرگ شود تا بتوانم او را یک مرد بنامم.

و از خودم می پرسم...

چطور عقلم را از دست ندهم! چطور ممکن است که عقلم سالم بماند وقتی چشمم به ریخت و پاش اتاقش می افتد! و یا وقتی

در منزل من یک موجود فضایی زندگی می کند. البته این موجود فضایی سه تا چشم و یا شش تا یا ندارد. شب ها نیز پوست بدنش کنده نمی شود تا هیكل پر مو، ترسناک و پولکیش را به معرض تماشا بگذارد، و غذایش را نیز از سوراخ دماغش تغذیه نمی کند. اما اکثر اوقات و خلق این موجود فضایی در حال عوض شدن است. در حقیقت می توانم بگویم که این بیگانه، معروف است که می تواند در یک لحظه مشغول به خندیدن و خوش و بش کردن باشد، اما لحظه ای بعد این حالت تبدیل می شود به اخم و تخم، عصبانی شدن، جر و بحث و بگو و مگو کردن و در نهایت نیز با حالتی ناراحت به اتاق خود رفتن و در راه به هم زدن.

اکثر اوقات نیز ارتباط لفظی او با زبان بی زبانی است، که همراه می باشد با حالت هایی مانند چشم و ابرو و نازک کردن، شانه بالا انداختن و یا با تأسف سر تکان دادن به این معنی که او بهتر از ما، آدم های زمینی، می فهمد و سرش می شود. تا به اینجای نوشته اگر هر شخص دیگری نیز چنین مخلوقی در خانه اش زندگی می کند متوجه خواهد شد که من در مورد یک پسر تین ایجر می نویسم. پسر تین ایجر می گوید که هنوز به آن مرحله سنی نرسیده که گواهینامه رسمی رانندگی داشته باشد، اما در مقابل به این مسئله نیز کاملا اعتقاد دارد که به اندازه کافی مرد شده است که با مادرش در یک ماشین دیده نشود! تازه آنهم در مواقعی که این مادر بعنوان یک شوهر، ایشان را به این طرف و آنطرف می برد.

از حرکات این موجود کاملا معلوم است که هورمون ها بطور شدیدی در بدنش طغیان کرده اند. طوری که او را واقعا به یک موجود فضایی و یک بیگانه تبدیل کرده است، بدون اینکه بتواند ارتباطی برقرار کند با سایر افراد خانواده اش که بنظرش آدم های عادی و نورمالی می باشند.

این موجود عجیب به راحتی می تواند تا قبل از شام و با سرعتی ناباورانه، یک پیترزای حاضری، یک بسته بیسکویت و یک نان کامل لواش را بخورد، به اضافه نصف گالن شیر و تازه بعد از اینکه شام خود را نیز کاملا خورد، شکایت نیز



دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services



قبول وکالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران

با همکاری **دکتر جمیله زنده نام** وکیل پایه یک دادگستری ایران

فارغ التحصیل حقوق از ایران و آمریکا و کارشناس قوانین ایران در دادگاه های آمریکا دارای بیش از ۳۵ سال سابقه در امور حقوقی داخلی ایران و بین المللی

ارائه خدمات حقوقی در ایران، از طریق دفتر حقوقی ما در تهران و وکلای همکار خواهد بود

♦ مشاوره حضوری

♦ طرح دعاوی ملکی علیه اشخاص و نهادهای دولتی

♦ امور خانوادگی، ازدواج و طلاق

♦ امور تجاری، بازرگانی و ثبت شرکت ها

♦ تنظیم وصیت نامه و انحصار وراثت

♦ تنظیم انواع قرارداد و وکالتنامه

♦ برقراری حقوق بازنشستگی و مستمری

♦ کارشناس قوانین ایران در دادگاه های آمریکا

♦ انجام کلیه امور موبوط به دفتر حفاظت منافع ایران

♦ *Legal Consultation* ♦ *Real Estate* ♦ *Family Law* ♦ *Business Law* ♦ *Wills & Probate* ♦ *Contracts & Power of Attorney* ♦ *Retirement Pension* ♦ *Expert Witness* ♦ *Handle all issues & due diligence relating to the Interests Section of Iran*

جهت مشاوره و حل کلیه مسائل حقوقی خود در ایران با دفتر خدمات بین المللی تماس بگیرید

Phone: (408) 909-9060 Toll Free: (888) 350-9060 Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

صندوق سعادت

خسرو شامانی

گاهی بد نیست که آدم در عالم خیال به گذشته هایش برگردد و با روزگار از دست رفته اش کلنجاری برود و خاطره یا خاطراتش را زنده کند. شب عید نوروز امسال (۱۳۷۳) که مثل همه شما خانه تکانی می کردیم و من هم کاغذ باطله ها و روزنامه ها و بعضی مجلات قدیمی ام را جابجا می کردم و برای دور ریختن، بدرد نخورهایش را جدا می کردم، به چند داستان برخوردارم که حدود سی و دو سه سال پیش در نشریات آن روزگار نوشته بودم و خودم یادم نبود و در هیچ یک از کتاب هایم هم نیامده. به یاد سی و چند سال عمر از دست رفته کلی کیف کردم. این داستان (صندوق سعادت) را بنده در سال ۱۳۴۰ شمسی که تازه زمزمه تقسیم املاک و تشکیل شرکت ها و صندوق های تعاونی بلند شده بود نوشتم. یعنی در اوایل نخست وزیری مرحوم دکتر علی امینی که در مجله (امید ایران) چاپ شد. بعد از مطالعه تصدیق خواهید فرمود که هنوز تازگی اش را از دست نداده است...

آفتاب به نیم روز نرسیده بود که مشهدی صفر، رعیت ده (قولنجان) با شتاب و عجله خودش را به در خانه کربلایی رمضان کدخدای (قولنجان) رساند و در حالی که نفس نفس میزد لنگه در شکسته بسته و سنگین خانه کدخدا را با فشار شانه بداخل خانه هل داد. در با صدای خشکی روی پاشنه اش که در حفره چوبی کریاس در قرار داشت چرخید و مشهدی صفر با عجله طول دالان را پیمود و وارد محوطه خانه کدخدا شد و همانجا ایستاد و صدا زد: - کدخدا... کدخدا... کد... پسرک چهار پنج ساله بی تنبانی در حالیکه به کمک یک دستش سعی می کرد لواشک آلو را از حفره تنگ دهانش به داخل حلقومش بچپاند، پشت نرده های چوبی و رنگ و رو رفته خانه کدخدا ایستاده بود و زل زل مشهدی صفر را نگاه میکرد. چند تا مرغ و خروس هم در صحن حیاط بدون توجه به فریادهای مشهدی صفر مشغول دانه برچیدن و جفتک چهارکش بازی کردن بودند. صدای مشهدی صفر به گوش کربلایی رمضان کدخدا رسید. لحظه ای بعد کدخدا در حالیکه مشغول گره زدن بند پنبه ای و نسبتا کلفت تنبانش بود، در کریاس در ساختمان ظاهر شد. سوراخ ناف و طبل شکم پر مویش از فاصله بین پیراهن کوتاه و شلوار دبیت حاج علی اکبری اش بیرون زده بود و حفره ناف اش قیافه آدم های یک چشم ریشو را در نظر بیننده مجسم می کرد که در فیلم های دزدان دریائی فراوان دیده ایم. کدخدا وقتی چشمش به مشهدی صفر افتاد از قیافه شتاب زده او فهمید که مشهدی صفر باید حامل خبری باشد. پرسید: «چی مش صفر؟ خبری داری؟»

- بله کدخدا.
- چه خبر؟
- خبرهای خوب کدخدا.
- کو، بیا بالا ببینم چی میگیا!
مشهدی صفر با قدم دو، خودش را نزدیک ایوان کوتاه جلو اتاق کدخدا رساند و پله های آجر سائیده شده و کج و لوله را دو تا یکی کرد و روی ایوان سینه به سینه کدخدا ایستاد و در حالی که نفس نفس میزد گفت: «کدخدا مشلتق بده که (ده) ارباب را می خواهند بین ما تقسیم کنند.»
- کی گفت؟
- خودش به من گفت.
- کی؟ ارباب گفت؟ مگر ارباب از شهر آمده؟
- نه کد خدا، رئیس کمیسیون که برای تقسیم (ده) ارباب آمدند به من گفت.
- چون بکن ببینم چی می گفت!
- یکساعت قبل که نزدیک زمین های (بندار حسین) مشغول جمع کردن تاپاله گاوها بودم یک ماشین جیب آن طرف تر وایساد، بگو خب.
- خب... باقیش!
- چهار پنج نفر که لباس های عجیب و غریبی به تن داشتند از ماشین پیاده شدند و یک اسباب های بخصوصی داشتند که روی زمین گذاشتند و هی کج و راستش کردند و از سوراخ یک دستگاه که مثل قوطی حلبی های چهار گوش بود و روی سه پایه چوبی بود زمین ها را نگاه می کردند.
- خب، خب!
- بعد یکی از آنها از من پرسید که کدخدای اینجا اسمش چیه! من راستش اول ترسیدم و اسم حضرت عالی را نبردم و پرسیدم چکار دارین! گفتند ما آمدیم نقشه زمین های اینجا را بکشیم که بعد بین رعیت ها تقسیم کنیم. من پرسیدم که از ارباب اجازه گرفتین؟ یک آقائی که عینک سیاه

داشت گفت: ارباب بی ارباب. ارباب دیگر اینجا مالک نیست. اینجا دست حکومت است. ما آمده ایم این زمین ها و باغ ها را نقشه کشی کنیم و بین رعیت تقسیم کنیم و بعد هم سراغ خانه شما را از من گرفتند و من هم نشانی دادم.
در این موقع یک اتومبیل جیب (لندروور) مقابل خانه کدخدا کربلایی رمضان ایستاد. مشهدی صفر حرفش را قطع کرد و ذوق زده به کد خدا گفت: «خودشون کدخدا... اومدن!»
صدای آمرانه و دو رگه و خشنی از انتهای دالان خانه کدخدا در فضای حیاط پیچید. - کربلایی رمضون... کربلایی... کدخدا!
کدخدا که غافلگیر شده و دست و پایش را گم کرده بود و در عین حال نه از حرف های مشهدی صفر چیزی دستگیرش شده بود و نه صاحب صدا را می شناخت، بی اختیار و سراسیمه بطرف دالان منزل دوید که: «بله ارباب... آمدم... بفرمائید!»
و لحظه ای بعد پنج نفر مهندس با کلاه آفتاب گیر و لباس مخصوص سفر و مقداری چمدان و اسباب و آلات و سیخ و سه پایه و دوربین مهندسی مخصوص نقشه برداری در مدخل دالان مشرف به منزل کد خدا سبز شدند.
کدخدا: «خوش آمدین آقایون. چه فرمایشی؟»
رئیس اکیپ: «ما اکیبی هستیم که مامور نقشه برداری از ده قولنجانیم. ببینم کدخدا، این ارباب شما چه جور آدمیه؟ کدخدا: «ارباب انصاف خان را می فرمائید؟»
- بله.
کد خدا: «مرد خوبییه آقا. مثل همه ارباب ها، ولی شما آمدین چه کنین؟»
رئیس اکیپ: «گفتم که ما آمدیم دهکده و زمین های قولنجان رو نقشه کشی کنیم و بعد به دستور دولت بین رعایا تقسیم کنیم.»
کدخدا: «اگه ارباب انصاف خان بفرمه پوست از کله شما میکنه. چطور شما چنین جرأتی می کنین؟»
رئیس اکیپ: «ما از طرف حکومت ماموریم و کسی نمی تواند جلو کار ما را بگیرد. بهر حال ما خسته ایم کدخدا. طبق امر حکومت و فرمائی که در دست داریم تو باید در مدت توقف ما در این دهکده از ما پذیرائی کنی و بعد که خواستیم برویم دستورهای لازم را به تو می دهیم.»
اعضاء اکیپ نقشه بردار، در خانه کربلایی رمضان کدخدای دهکده قولنجان بار می اندازند و ربع ساعتی بعد این خبر مثل صدای توپ در دهکده می پیچد و همه جا صحبت از تقسیم املاک ارباب انصاف خان است. زارعین و رعایا دسته دسته در

کوچه ها و معابر دهکده و مزرعه و بیابان کمیسیون های کوچک چند نفری تشکیل داده و در باره این امر خیر بحث و گفتگو می کنند و هر کسی می خواهد به طریقی نظرش را بدیگران بقبولاند.
در خارج از دهکده در یک مزرعه یونجه، کلب غلام و حجبی برات، ضمن اینکه مشغول آب انداختن به کرت های یونجه هستند و به وسیله پسر مشهدی قربانعلی از واقعه اطلاع پیدا کرده اند با هم صحبت می کنند.
حجبی برات: «نظرت کلب غلام راجع به خبری که پسر مشهدی قربان آورده چیه؟ راست میگه؟»
کلب غلام: «من که چشم آب نمی خورم!»
حجبی برات: «مثل من!»
کلب غلام: «آخر چطور همچین چیزی میشه که ارباب انصاف خان، بعد از یک عمر که خاک و باد و آفتاب بیابون رو خورده و پدر خودشو سوزونده و ریشش و برای آباد کردن این دشت سفید کرده مفت و مسلم از املاکش بگذره و بده بدست چهار تا جوجه مهندس که بین ما آدم های بی تنبون و لخت و پتی تقسیم کنن؟! مسخره بازی... تو باور میکنی حجبی برات؟»
حجبی برات: «منهم که همین و میگم چطور همچین چیزی میشه، اونهم ارباب انصاف خان که پول به جوش بسته. اگه یادت باشه پیرارسال بود که پسر حجبی غلام حیدر دشت بون، دو تا سیب از درخت باغ کنار استخر کند به چهار میخ اش کشید و از بس نوکرهای ارباب زدنش باد آورد و دو ماه بعد مرد. مگر همچین چیزی میشه که این همه ملک و آبادی ارباب انصاف خان رو بگیرن و بین مشتی رعیت بدبخت تقسیم کنن! ببین باز چه کاسه ای زیر نیم کاسه است و چه حقه ای میخوان به ما بزتن. میگن آمدیم ملک ارباب رو بین شما تقسیم کنیم. خر گیر آوردن؟!»
کلب غلام: «اگر غلط نکنم حجبی برات! باز میخوان مالیات پالیات تازه ای از ما بگیرن.»
همه جا از همین صحبت ها بود. خوش باورها در املاک تقسیم شده و مرحمتی در عالم خیال مشغول کشت و زرع برای خودشان بودند و بدبین ها سعی می کردند که این موضوع را یک کلاه شرعی برای حقه تازه ای به دیگران بقبولاند. مدت توقف و نقشه کشی اکیپ بیست و پنج روز طول کشید و در این مدت اعضاء اکیپ روزها به اطراف دهکده و بیابان ها و مزارع دور و نزدیک می رفتند و غروب آفتاب به خانه کدخدا برمی گشتند.

روایت چند مادر از آموزش‌های آزاردهنده معلمان مذهبی

ماهرخ غلامحسین پور



سر سره جهنمی نجات دهد! با این که سن رعایت حجاب دختران در ایران پایان نه سال قمری است اما بسیاری مدارس ایران پیش از سن تکلیف، دختران را مجبور به رعایت حجاب می‌کنند. تلاش برای رعایت قانون حجاب، گاهی با تعالیم ترساننده برای کودکان همراه است. دختران ۵ تا ۹ ساله که در مقطع پیش دبستانی تا سوم ابتدایی در مدارس ایران مشغول تحصیل هستند، اغلب با «جشن تکلیف» یا آموزش‌های مذهبی محدود کننده، موظف به مراعات حجاب می‌شوند. در شهرهای کوچک‌تر، دانش‌آموزان خردسال را بیرون از محیط مدرسه نیز کنترل کرده و گاهی برای پوشیدن حجاب تحت فشار می‌گذارند.

معلمش از آرزو پرسیده بود: «دخترم! مادرت نماز نمی‌خواند؟» فاطمه می‌گوید هفته پیش معلم او را در بازار ته لنجی‌های آبادان دیدم با ناخن‌های مانیکور شده و لاک زده که شالش را هم با لاقیدی پوشیده بود. معلم به دخترش گفته بود: «تو باید به مادرت کمک کنی تا به جهنم نرود. باید راهنمایی‌اش کنی که موهایش را بپوشاند وگرنه روز رستاخیز از همان موها آویزان می‌کنند و (زقوم) ته حلقش می‌ریزند.» دخترک هشت ساله با اضطراب به همه این حرف‌ها و همچنین به توصیه‌های روحانی محل که روزهای پنج‌شنبه، زنگ آخر می‌آمد سرکلاس‌شان و از این حرف‌ها می‌زد، خوب گوش داده و فکر کرده بود چطور می‌تواند مادرش را از این

خود داد. ولی تمام مدت میهمانی یک گوشه خزید و شال مادرش را دور شانه‌هایش پیچاند. فاطمه احساس می‌کرد دخترش از چیزی واهمه کرده است. آنها یک خانواده معمولی هستند و هیچوقت نه در پی بی‌قیدی بوده‌اند و نه تعالیم سخت مذهبی را دنبال کرده‌اند. آن شب یکی دو بار در طول میهمانی، دخترک به مادرش گفته بود: «موهایت از زیر شال ریخته بیرون.» فاطمه روز بعد برای فهم ماجرا، با احتیاط و مراقبت با آرزو وارد مکالمه می‌شود. جمله اول به دومی نرسیده که دخترک می‌زند زیر گریه و می‌گوید: «نمی‌خواهم تو را از موهایت آویزان کنند و توی حلق‌ت قیر داغ بریزند!» فاطمه دخترش را بغل می‌کند و می‌گوید که هیچ‌کس با من این کار را نمی‌کند. آن شب از عصبانیت خوابش نمی‌برد. فقط منتظر بوده است تا سپیده بزند و راهی مدرسه شود و پرونده دخترش را بگیرد و از آن خانه تفتیش عقاید بکشدش بیرون. حرف‌های آرزو را که مرور می‌کند، خون به مغزش هجوم می‌آورد.

آماده شده‌اند بروند میهمانی. به تولد دختر یکی از مدیران اداره دعوت شده‌اند. «فاطمه» کارمند قراردادی یکی از شرکت‌های وابسته به «شرکت ملی صنایع پتروشیمی» است. «آرزو»، دختر هشت ساله‌اش جعبه هدیه را در بغل خود گرفته اما بی‌تاب به نظر می‌رسد. همه چیز را از نو واری می‌کنند، هدیه را که برداشته‌اند و گل هم که دست پدر بچه‌ها است. کلید را بر می‌دارد، شالش را مرتب می‌کند و می‌خواهند راه بیافتند که آرزو می‌پرسد: «مامان نمی‌شود مقنعه سورمه ایت را بپوشی؟» فاطمه تعجب می‌کند. دخترک هرگز به سر و وضع او توجه نشان نداده بود. می‌گوید: «مقنعه را که توی میهمانی نمی‌پوشند دخترم!»

ناگهان یادش می‌آید هفته گذشته هم وقتی «بله برون» برادر همسرش بود، هرچه اصرار کرد، آرزو رضایت نداد لباس بنفش یقه بازی را که سال گذشته از استانبول برایش خریده بودند، بپوشد. می‌خواست یک لباس نیم‌دار گشاد با آستین‌های بلند بپوشد اما در نهایت به اجبار فاطمه تن به پوشیدن لباس بنفش



United Nuts and Seeds

مغز دستور می‌دهد = بدن اطاعت می‌کند

غذای سالم - بدن سالم - روح سالم - زندگی سالم

محصولات ما را به رژیم غذایی روزانه خود اضافه کنید و از سلامتی جاودانه لذت ببرید

4 different GROUND Mixes of, Walnuts, Almonds, Flax and Hemp Seeds, Sunflower, Pumpkin & Sesame Seeds, Turmeric, Ginger, Chamomile Flower Herb

ALL NATURAL, PURE & RAW

BRAIN FOOD / HEART FOOD

Natural source of OMEGAS (3, 6, 9) Fatty Acids, Monounsaturated Fatty Acids, Natural Source of Proteins, Vitamins, Minerals & Fiber

With your purchase, we provide you the roadmap on

HOW TO GET THE BEST RESULT FROM OUR PRODUCTS

FREE SHIPPING

UnitedNUTSand SEEDS.com ♦ United@UnitedNutsandSeeds.com

برای اطلاعات بیشتر با ما تماس بگیرید (408) 858-9300

ادامه مطلب رزا پارکس... از صفحه ۲۹

رزا پارکس، مسیح علی نژاد و ویدا موحد

در شهر مونتگمری ایالت آلاباما آمریکا رزا پارکس در روز اول دسامبر ۱۹۵۵ سوار اتوبوس عمومی شهری شد. دو ایستگاه بعدتر وقتی مرد سفیدپوستی در نبود جایی برای نشستن، سر پا ایستاده بود. راننده اتوبوس به رزا پارکس دستور داد که طبق مقررات، جای خود را به مرد سفید پوست واگذار کند. رزا پارکس از سوی پلیس دستگیر شده و به دنبال انگشت نگاری تسلیم دادگاه شد. این ماجرا شروع جنبش شهروندی از سوی اهالی رنگین پوست ایالات متحده به رهبری مارتین لوتر کینگ شد.

اقدام تاریخی ویدا موحد مادر ۳۱ ساله تهرانی در اوایل دی ماه امسال در تهران از هر جهت شبیه کار جسارت آمیز رزا پارکس ۳۸ ساله در آلاباما ۶۲ سال پیش بود. پیش از آن تاریخ، مسیح علی نژاد با یک سری ابتکارات از قبیل آزادی های یواشکی و چهارشنبه های سفید، جنبشی آرام و برخوردار از اعتماد به نفس در یک زمینه آماده برای اعتراض را دامن زده بود. اما جسارت ستودنی ویدا موحد در بالا رفتن از جعبه مخابرات، باز کردن روسری سفید خود و افراختن پرچم اعتراض به یک ستم آشکار به آپارتاید جنسیتی حاکم در ایران ففاقتی، تنها با کار «کوچک» روسا پارکس در اول دسامبر ۱۹۵۵ در آلاباما قابل مقایسه است.

در نگاهی به جغرافیای نزدیک و آشنای ما، ویدا موحد بی شباهت به «سهویل» سمبل آزادی زن، سمبل زن آزاد و ابدی شده در شاهکار هنری خلق شده از سوی فواد عبدالرحمن او مجسمه ساز نامی جمهوری آذربایجان به نام «زن آزاد» نیست.

سهویل

«سهویل» نام قهرمان اول اثری از دراماتورگ آذربایجانی به نام جعفر جبارلی (۱۸۹۹-۱۹۳۵) است. با اینکه وی تنها ۳۵ سال عمر کرد اما جزو نادر روشنفکران و نویسندگان آذربایجانی بود که در آن سالها به دست سازمان کشتار استالین کشته نشد. «سهویل» به صورت نمایشنامه در سال ۱۹۲۸ منتشر شد اما معروفیت آن در نزد عموم، مدیون فیلمی به همین نام به کارگردانی الکساندر بک نظر او (Aleksandr Bek-Naz) است. ارتباط این فیلم با مجسمه «آزاد قادین/زن آزاد» را بایستی مدیون

یک تصادف نامید.

در این مورد «یاشار تورک آذر» از زبان عکاس معروفی به نام جواد آخوند او، روزنامه مساوات می گوید: «در سال ۱۹۲۸ در جریان نمایش اول/پریمر اثر سهویل جعفر جبار او در درام تئاتر، من قبل از شروع نمایش وارد اتاق گریم بازیگر نقش اول، مرضیه داوود او [بازیگر نقش سهویل] شدم. دوربین خود را مستقر کردم و از او پرسیدم که، مرضیه خانم، چادر را چگونه از سرتان باز می کنید؟ در لحظه ای که او برای نشان دادن آن صحنه دست به چادر خود برد، من دکمه دوربین را فشار دادم و آن لحظه را در حافظه دوربین ثبت کردم. باید بگویم که همیشه عکس ها وقتی که فی البداهه گرفته می شوند، موفق تر هستند. بعدها فواد عبدالرحمن او از روی آن عکس، مجسمه «آزاد قادین/ زن آزاد» را آفرید». به این ترتیب، شاهکار «زن آزاد»، با نام های جعفر جبارلی (سناریست، دراماتورگ)، جواد آخوند او (عکاس)، مرضیه داوود او (بازیگر تئاتر)، فواد عبدالرحمن او (هیكل تراش) و نهایتا مکاتیل حسین او (معمار پایه ای که مجسمه بر روی آن قرار گرفته) است.

سهویل، شخصیتی است که در ادامه ستم بی پایان مردانه در درون ساختار سنتی خانواده از سوی همسر خود طرد می شود و این خروج از چارچوب وابستگی به نظام سنتی مردسالار، راه رهایی وی و امکان ساختن هویت مستقل خود به عنوان زن و انسانی آزاد از ستم و نابرابری و بی حقوقی می شود.

علاوه بر مشابهت با اقدام تاریخی روزا پارکس، شباهت های موجود میان اقدام قهرمانانه ویدا موحد با شخصیت نمایشنامه و فیلم «سهویل»، از جمله در نمایش شجاعت بر علیه اجبار حجاب نیز، کم نیست.

نگاهی به پیشگامان آزادی و حقوق شهروندی زنان در جمهوری آذربایجان

ادبیات تاریخی دوران شوروی، متمایل به توضیح همه دستاوردهای واقعی و ادعایی در هر گوشه از سرزمین های شوروی سابق با دو عامل «معجزه کمونیسم» و «مرحمت روسیه» است. در این روایت جایی برای رنج و مبارزه و حرمان زنان به صورت «فرد» و «شهروند» نیست. همه تحولات در این تحولات با مصوبات حزبی و فرامین دولت حزبی به صورت

معجزه آسایی ممکن می شود. در ادبیات دوران شوروی، اینجا و آنجا با عبارات مبهم از قبیل «رنج، حرمان و خون زنان» به عنوان هزینه هایی که در راه آزادی پرداخته اند، می شود.

می توان تصور کرد که حداقل اولین زنانی که اولین قدم های عملی برای آزادی زنان در فضاهای عمومی را برداشتند، علیرغم هر حمایت دولتی که از آن برخوردار بوده اند، هزینه سنگینی بابت جسارت های خود پرداخته اند. این نکته نیز بایستی برای زنان ایران تجربه آموزنده باشد که تنها مانع بر سر راه آزادی و برابری حقوق زنان، اقدامات دولتی و یک دولت زن ستیز نیست. حاملان تفکرهای ارتجاعی و بخش قابل توجهی از جامعه نیز، می توانند، ضربات دردآوری به اولین نسل زنان جسور و طالب مساوات بزنند.

جالب است که توجه کنیم بیداری زنان آذربایجانی بسیار قبل از کودتای کمونیستی اکتبر/نوامبر ۱۹۱۷ و قبل از اشغال نظامی جمهوری اول آذربایجان ۱۹۱۸-۱۹۲۰ از سوی ارتش سرخ بولشویک ها، شروع شده بود. به موارد زیر توجه کنید:

۱۸۸۹: نگار شیخلینسکایا، اولین زن آذربایجانی موفق به اخذ تحصیلات دانشگاهی می شود.

۱۹۰۱: حاجی زین العابدین تقی یثو میلوتر فیلاتروویست/خیر آذربایجانی موفق به تأسیس اولین مدرسه عرفی با اصول تحصیلات مدرن در باکو می شود. «مدرسه روس-مسلمان امپراتور الکساندر»

۱۹۰۸: «سونا ولیخان» به عنوان اولین دکتر علوم پزشکی آذربایجانی در شهر سنت پترزبورگ فارغ التحصیل می شود.

۱۹۰۸: حمیده محمدقلی زاده فیلاتروویست/خیر آذربایجانی موفق به پایه گذاری مدارس مختلط دختر و پسر در آذربایجان می شود.

۱۹۱۰: «گوهر قاضی یثو» به عنوان اولین هنرپیشه زن آذربایجانی روی صحنه تئاتر می رود.

۱۹۱۱: «خدیجه علی بی او» روزنامه «ایشیق» به عنوان اولین روزنامه با موضوع زنان به زبان ترکی را تأسیس می کند.

۱۹۱۲: «شوکت محمداوا» به عنوان اولین خواننده زن اپرا به صحنه اپرا-بالت باکو می رود.

۱۹۱۸: زنان آذربایجان بسیار زودتر از بسیاری از کشورهای اروپایی، در جمهوری خلق آذربایجان، حق شرکت در انتخابات را کسب می کنند.

پایان سخن و نتیجه گیری

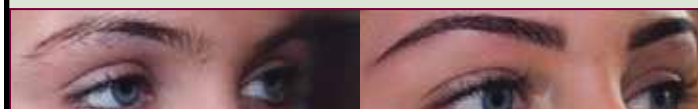
اقدامات خانم مسیح علی نژاد در به چالش کشیدن محدودیت های موجود بر علیه زنان در ایران و به خصوص حجاب اجباری و اقدام خانم ویدا موحد در اوایل دیماه امسال، علیرغم ظاهر ساده و ماهیت مسالمت آمیز و شکل آرام اعتراضات، دارای اهمیت تاریخی هستند، هر چند ما هنوز در آغاز یک پروسه به نظر طولانی هستیم.

دفاع جهانی از این اقدامات و از جمله دفاع روشنفکران، هنرمندان و افکار عمومی کشورهای همسایه از تلاش های جسورانه زنان ایران، می تواند علاوه بر کمک به تسهیل فعالیت های فمینیستی در ایران به نزدیکی جوامع منطقه به یکدیگر کمک کند. تجربیات زنان جمهوری آذربایجان در راه رهایی از نابرابری حقوقی و عملی در جامعه نیز، راهی دشوار و مملو از رنج و درد و خون بوده است.

Eyebrows Threading by Nazi

بند ابرو و صورت

مزایای بند ابرو: ماساژ و به جریان انداختن خون زیر پوست صورت، روش کاملاً طبیعی، سریع و تمیز، درد کمتر نسبت به Wax



◆ Eyebrows \$10 ◆ Upper lip \$5 ◆ Chin \$5
◆ Sideburns- cheeks \$8 ◆ Full face including eyebrows \$25

408-832-4158

نازی

با تعیین وقت قبلی

(Fantasy Salon) 1514 Pollard Rd, Los Gatos, CA 95030

ادامه مطلب **جلوی فروپاشی... از صفحه ۹**

کمبود سرزمین‌های مناسب برای سکونت مردمان مناطق بی‌آب، تقابل‌های فرهنگی ناشی از مهاجرت‌های سریع و گسترده، کاهش تولیدات کشاورزی و دامی، تشدید بحران‌های زیست محیطی، ناامیدی عمومی و بدبینی ناشی از بحران آب به حکومت و ناآرامی‌های ناشی از آن، کشور را در برابر خطرات فرامرزی نیز تضعیف می‌کند و این می‌تواند در نهایت استقلال ملی را نیز تحت الشعاع قرار دهد.

بی‌تردید مهم‌ترین، حیاتی‌ترین و راهبردی‌ترین مسأله ایران معاصر، «آب» است ولی گویا نه مردم آن را جدی گرفته‌اند و نه مسئولان این بی‌توجهی همگانی، نگرانی درباره آب و آینده ایران را صد چندان می‌کنند.

همزمان بحران‌های زیست محیطی تشدید می‌شود و ریزگردها و توفان‌های نمک، پهنه وسیع تری از کشور را در می‌نوردد؛ فرو نشست زمین به امری فراگیر تبدیل می‌شود و با از بین رفتن سطح پوشش گیاهی در بسیاری از مناطق، بارندگی‌های گاه و بیگاه، تبدیل به سیل می‌شوند.

در همان حال، کاهش تولیدات کشاورزی، به کمبود منابع تغذیه‌ای دام‌ها می‌انجامد و بحران تغذیه در کشور فراگیر می‌شود. در این گیر و دار کسانی که می‌توانند، از ایران خارج می‌شوند و بدین ترتیب، جریان خروج سرمایه‌های مادی و معنوی از کشور تقویت می‌شود.

اتحاد ملی آسیب دیده، انبوه جمعیت کشاورز و کارگری که بیکار شده‌اند،

ادامه مطلب **روایت چند مادر... از صفحه ۴۷**

ابلاغیاً آموزش و پرورش، مدارس را موظف به اجرای این قانون می‌کند.

دختر هادی که تا پیش از رفتن به مدرسه عادت به پوشش مقنعه نداشت، هر بار از مدرسه برمی‌گردد، گله می‌کند: «دخترم همان بین راه و به محض خروج از مدرسه، مقنعه را داخل کیفش می‌انداخت و مدام از گرما گلایه می‌کرد. حتی نمی‌توانست مقنعه را به شکل مرتب و منظم بپوشد. گاهی مربی کلاس با یک سنجاق مقنعه دخترم را شکل می‌داد. گاهی هم مدیر مدرسه بچه‌ها را تشویق به بستن کش مقنعه می‌کرد. بارها به مدرسه مراجعه کردم و گفتم او حتی به سن بلوغی که خود شرع اعلام کرده، نرسیده است، اما بی‌فایده بود و عملاً چاره‌ای جز پذیرش نداشتیم.» هادی می‌گوید فارغ از مسأله حجاب، نوع آموزش‌های دینی و تشریح صحنه‌های خون‌آلود و غم‌انگیزی که کودکان از درک واقعی آن عاجزند، مشکل دیگر مدارس دبستانی است: «داستان‌های غم‌انگیزی هم چون جریان «طلاق مسلم» یا صحنه‌های خشن جنگ کربلا و بریدن سر امامان شیعه و برنیزه کردن»

خانم «مائده مفیدی» که مدیر یک دبستان دخترانه در شهرستان شوش دانیال است، علت این سخت‌گیری‌ها را «مراقبت و حمایت» از کودکان دختر در برابر آسیب‌های احتمالی می‌داند: «این روزها جامعه برای کودکان امن نیست. به این همه جنایت و تجاوز دقت کنید؛ به «بنیتا» و «ستایش» و «ندا» و بقیه بچه‌های معصومی که کشته یا قربانی تجاوز شده‌اند. بیماران جنسی همه جا هستند و مراعات حجاب در این سن، آن‌ها را از هر گونه توجه و تعرض دور نگه می‌دارد.» بنا به گفته مائده مفیدی، آنها برای جشن تکلیف کودکان در مقطع سوم دبستان، روحانی محل را از مسجد دعوت و مبلغ ۵۰۰ هزار تا یک میلیون تومان به عنوان هدیه به او پرداخت می‌کنند تا در مراسم جشن تکلیف برای دانش‌آموزان سخن‌رانی کند.

«هدی رفیعی»، مادر «مبینا» که ساکن بندر امام است، می‌گوید: «وقتی مبینا پنج ساله بود، به تمامی مدارس بندر امام در مقطع دبستان مراجعه کردم و متوجه شدم قانون حجاب با مقنعه و مانتو برای بچه‌های پیش دبستانی اجباری است و بخش‌نامه

ادامه مطلب **نکات آموزشی... از صفحه ۱۱**

از آنکه قادر باشید به آسانی از عهده پرداخت برآید، منطقی نیست که بدهی خود را به Collection بپردازید.

مذاکره برای توافق

زمانی که تصمیم می‌گیرید بدهی خود را به Collection بپردازید، شما باید با Collection تماس بگیرید تا از امکان مذاکره برای توافق اطمینان حاصل کنید. با توجه به اینکه Collection ها بدهی را به قیمت ناچیزی خریداری کرده‌اند، اغلب مایل و آماده مذاکره برای تسویه با مبلغ کمتر هستند. همچنین برخی Collection ها پیشنهاد خواهند داد که سابقه مربوطه در کردیت ریپورت شما را در ازای پرداخت بدهی حذف می‌کنند، که البته این امر اصولاً غیرقانونی است. از Collection بخواهید که شرایط تسویه حساب شما را بصورت مکتوب ارسال نماید. ممکن است لازم باشد تا از این نامه در صورت حذف نشدن بدهی، استفاده کنید.

پیش‌گیری از Collection

با توجه به اینکه آژانس‌های Collection طیف گسترده‌ای از بدهی‌های متنوع را خریداری می‌کنند، بدهی به Collection اتفاق رایجی است. Collection های پزشکی بسیار معمول هستند، چرا که بدلیل سیاستی که دارند، در نهایت مشتریان مسئول صورت حساب‌های پزشکی خود هستند، حتی اگر مقرر باشد که شرکت بیمه هزینه‌ها را تقبل کند. شما همیشه باید بدهی خود را پیش از آنکه در معرض خطر فروش به Collection قرار بگیرید، پرداخت کنید (حتی با استفاده از کردیت کارت یا حتی اگر بدهی نادرست باشد) تا از آسیب به کردیت ریپورت خود جلوگیری کنید. شما می‌توانید پس از تسویه، مشاجره بر سر بدهی را ادامه دهید. همچنین در بسیاری از موارد زمانی که صورت حساب‌های مردم به آدرس نادرست یا آدرس قدیمی آنها ارسال می‌شود و آنها در جریان نیستند، ممکن است آن بدهی‌ها نیز تبدیل به بدهی Collection شود. صورت حساب‌های خود را بدقت دنبال کنید و فرم تغییر آدرس خود را در صورت نقل مکان به پست ارسال کنید.

اینکه از سمت یک Agency با شما تماس گرفته شود، می‌تواند ترسناک و گیج‌کننده باشد. اگر یک گام به عقب برگردید، حقوق خود را مطالعه کنید و به گزینه‌های خود فکر کنید، می‌توانید بر موقعیت مسلط شوید.

تأثیر بر کردیت شما

زمانی که بدهی شما برای Collection ارسال می‌شود، شما با یک اکانت منفی جدید در کردیت ریپورت خود روبرو می‌شوید. این اکانت Collection به مدت هفت سال و پس از ۱۸۰ روز دیر کرد در پرداخت بدهی تان در حساب اصلی باقی خواهد ماند، حتی اگر آن بدهی را پرداخته باشید. در مواقعی که حساب اصلی که به آن بدهکار هستید نیز در کردیت ریپورت است، رکورد هر دو حساب برای هفت سال در گزارش باقی خواهد ماند. این موضوع حتی زمانی که بدهی شما به یک Collection Agency جدید فروخته می‌شود نیز ادامه خواهد داشت. اطلاعاتی را که یک Collection Agency در خصوص کردیت ریپورت شما ارسال می‌کند، به دقت مطالعه کنید. کاملاً رایج است که Collector ها جهت کمک به مراحل مذاکره، ارقام ناصحیح را گزارش کنند.

حقوق شما

شما تحت Fair Debt Collection Practices Act دارای حقوق هستید. می‌توانید این درخواست را داشته باشید تا collector دیگر با شما تماس نگیرد، یا تنها بوسیله ایمیل با شما مکاتبه نماید. براساس این قانون، collector ها نمی‌توانند شما را تهدید کنند یا تظاهر نمایند که یک کردیتور هستند. آنها نمی‌توانند عمداً به شما بگویند که بیش از مقدار واقعی بدهکار هستید، رفتار غیراخلاقی داشته باشند، یا به شما بگویند که مجرم هستید. (برگرفته از مقاله مربوطه: ده حقوق برتر Collection بدهی برای مشتریان)

چه باید کرد

زمانی که شما تایید کردید که مقدار بدهکاری درست است و حقوق خود را تحت FDCA مطالعه کردید، باید گزینه‌های خود را در نظر بگیرید. در بیشتر موقعیت‌ها، شما باید برای رسیدن به یک توافق مذاکره کنید، به Collector پرداخت کنید و بر روی بازسازی کردیت خود کار کنید. اگر بدهی‌های دیگری نیز دارید که نیاز به پرداخت دارند اما در Collection نیست، احتمالاً باید در ابتدا بر روی بازپرداخت این بدهی‌ها کار کنید. در نظر داشته باشید که این اکانت Collection به مدت ۷ سال در کردیت ریپورت شما باقی خواهد ماند، چه اینکه بازپرداخت را انجام داده باشید یا خیر. در بیشتر موارد، پیش

آگهی استخدام

شرکت برقکشی ساختمان

(Residential, Commercial, Industrial)

به چند تکنسین برقکار ماهر و نیمه ماهر و نیز کارگر ساده، به طور تمام و یا نیمه وقت نیازمند است.

برای اطلاعات بیشتر لطفاً با ما تماس حاصل فرمایید.

۹۸۶۲-۸۵۸ (۴۰۸)

ادامه مطلب سبلی زدن به... از صفحه ۲

بلکه باید توضیح خواست تا همه ابعاد ماجرا فاش شود.

نمی خواهم باور کنم اما انگار اراده ای برای به خشم آوردن مردم وجود دارد. برای ناامید کردن آنها.

این مهمترین چیزی است که من را می ترساند. حتی بیشتر از جیغ های دختر بی پناهی که مثل گنجشک گرفتار پنجه های عقاب شده است.

این سقف بریزد روی سر همه ما می ریزد. از شل حجاب گرفته تا مامور گشت ارشاد، از سلبریتی بی تفاوت تا سیاستمداری که در مجلس می خواهد دختری خوشگل را ببیند، از روزنامه نگار ناراضی تا آنکس که می گوید همه چی اروممه... مراقب این سقف باشیم. مراقب این سقف باشید.

ادامه مطلب آدری هپبرن... از صفحه ۱۷

سینما، تصمیم گرفت کمتر به بازی در فیلم و بیشتر به کارهای خیر بپردازد. او در اواخر دهه ۸۰ سفیر کارهای خیر یونیسف شد. به دور دنیا سفر کرد و همواره تلاش می کرد تا همه را از نیازهای کودکان محروم دنیا آگاه کند. او سالهای گرسنگی در هلند را در زمان اشغال کشورش در جنگ جهانی دوم را به خاطر می آورد و با محرومین جهان احساس همدردی می کرد. او به بیش از پنجاه کشور در قاره های آسیا، آمریکا و آفریقا سفر کرد و در سال ۱۹۹۳ برنده جایزه ای برای اعمال بشردوستانه اش شد که متأسفانه تا زمان دریافت جایزه زنده نماند. او در سال ۱۹۹۳ بر اثر بیماری سرطان کولون در منزلش در سوئیس درگذشت.

ادامه مطلب پسرک واکسی... از صفحه ۱۴

وقتی که می رفت از پشت سر شبیه مردی بود با قامتی افراشته، دستانی ورزیده، شانه های فراخ، گام هایی استوار و اراده ای مستحکم. مردی که معنای سخاوت و بزرگواری را در عمل به من می آموخت. جلوی دوستانم، جلوی آن مرد کوچک و جلوی خودم خجالت کشیده بودم.

اولیه خود بکنید. منظورمان این هست که باید به آنها ۳۰ روز فرصت دهید. این را فراموش نکنید- اگر نامه collection را در پست دریافت می کنید، باید وقت بگذارید و یک نامه در جواب آنها ارسال کنید و درخواست کنید که بدهی شما را تایید کنند. اگر از آنها پاسخی نیامد احتمالاً نمی توانند درخواست شما را انجام دهند.

اما تفاوت اینجاست که هر گاه این اتفاق در اروپا و آمریکا رخ داد در رسانه های رسمی ما به شدت آنها را مورد نقد قرار دادیم که از شرافت و اخلاق و عدالت و رحمت و معرفت و کرامت انسانی ... بویی نبرده اند. غافل از اینکه روزی این بومرنگ به سوی مامور خودمان برمی گردد و آن وقت مردم به همان شدت مقایسه می کنند.

اگر مدیر یا ناظم مدرسه ای فرزند این خانم گشت ارشاد را اینطور کتک بزند (فرض محال که محال نیست) او چه واکنشی می دهد؟

بخشی از اعتراض های عمومی به این ویدئو همین است که فردا نوبت ما هم می شود و نباید صرفاً ایستاد و تماشا کرد.

بازی در این فیلم او را نامزد و برنده جایزه ی اسکار کرد. در سال ۱۹۵۴ در فیلم سینمایی «سابرینا» با همفری بوگارت، هنرپیشه معروف هالیوودی همبازی شد و در همان سال با مل فرر که همسرش نیز بود در فیلم سینمایی «جنگ و صلح» بازی کرد. آدری هپبرن در سال ۱۹۶۱ با بازی در فیلم «صبحانه در تیفانی» به شهرت زیادی دست پیدا کرد و استایل دهه ۶۰ او در فیلم به استایلی محبوب تبدیل شد. بسیاری از مردم آدری هپبرن را با این فیلم به یاد می آورند. آدری هپبرن در طول زندگی حرفه ای خود در کنار بزرگان سینما چون کری گرانت در فیلم معما و شان کانری در فیلم رابین و ماریان بازی کرده است. آدری هپبرن پس از چند سال بازی در

نگاهی بزرگوارانه به من انداخت، زیر سنگینی نگاه نافذش له شدم. گفت: «تو؟ تو می خواهی مرا امتحان کنی؟» واژه «تو» را چنان محکم بکار برد که از درون خرد شدم. رویش را برگرداند و رفت. هر چه اصرار کردم قبول نکرد که بیشتر بگیرد. بالاخره با وساطت دوستانم و با تقاضای آنان قبول کرد اما با اکراه.

که درخواست کنید که بدهیتان را تحت بخش ۸۰۹ قانون Fair Debt Collection Practices تایید کنند. اگر آنها نمی توانند آن را تایید کنند، باید تماس گرفتن با شما را متوقف کنند و آن اکانت را از کردیت ریپورتتان حذف کنند. تنها نکته ناخوشایند این است که شما موظف هستید درخواست تایید بدهی خود را ظرف ۳۰ روز از تماس

ادامه مطلب زعفران... از صفحه ۳۳

لب نبندد (شکفته بماند)، گل در دهان او زعفران ریخت.

تا گل سوری بخندد، ساقی بزم بهار ریخت در جام زمرّد قام خیری زعفران
گل سوری = گل سرخ (سور = سرخ). خیری (بر وزن پیری) = گلی بهاری به رنگ زرد. جام زمرّد به مجموع کاسبرگ های سبز رنگ (در اصطلاح کاس گل) و زعفران به پرچم های زرد میان گل اشاره دارد.

گلش یکسر به رنگ ارغوان بود ولیکن با نشاط زعفران بود
گلش = گل رویش، رویش. مولوی تنها در دیوان کبیر، معروف به دیوان شمس، بیش از پنجاه بیت با واژه زعفران دارد. فردوسی نیز در مورد زعفران و عطر و بوی آن و استفاده از آن در جشن ها و شادمانی ها همراه با گلاب و می و مُشک و عنبر ایبات بسیار دارد، با سه بیت از او (جمشید: ۱/۱۴۵ و رفتن گیوه به ترکستان: ۲/۴۸۱ و فریدون: ۱/۸):

**بدوی اندرون زعفران و گلاب
همان سالخورده می و مُشک ناب
نشسته به هر جای رامشگران
گلاب و می و مُشک با زعفران
بفرمود تا آتش افروختند**

همه عنبر و زعفران سوختند
حاجب شیرازی برخی از عطریات و بخورات و خوشبوکننده ها را که در گذشته در آیین های ویژه و جشنها می سوزاندند در بیت زیر گردآورده است:

**عبیر و غالبه و زعفران و مشک و گلاب
سپند و مجمره و عود و عنبر و لادن**

ادامه مطلب سه روش برای... از صفحه ۲۱

«با عرض پوزش، قبلاً به collection ها رفته است». با این حال، اگر آژانس collection در واقع یک بخش داخلی از وام دهنده باشد، اگر بدهی را به طور کامل پرداخت کنید ممکن است موافقت کنند که collection را حذف کنند. چون کالکشن اجنسی بخشی از خود شرکت وام دهنده است. این راه را امتحان کنید و به ما اطلاع دهید که چگونه کار می کند!

تقاضا کنید که آژانس collection بدهی را شما را تایید کند!

واضح است که آژانس های collection نمی توانند مورد اعتماد باشند. نمی دانید که چه نوع هزینه های احمقانه ای به بالانس اصلی شما اضافه می کنند. آیا هزینه ها قانونی هستند؟ چه کسی می داند! خوشبختانه، شما این حق را دارید

تو در خنده آبی به صد لب چو غنچه چو بر چهره من کند زعفران گل

خندیدن غنچه به شکفتن آن، صد لب به گلبرگ های زیاد گل سرخ و بیت به خنده آوری زعفران اشاره دارد. [از دیدن روی غمگین من خوشحال و منبسط می شوی.]

در روی من شکسته دل خند
گر موجب خنده زعفران است
خواجوی کرمانی و واعظ قزوینی در دو بیت زیر از غم به شادی روی آورده اند و در بیت بعد صائب به کار جهان می خندد:

**گرچه رنگ عاشقان از غم شود چون زعفران
ما همه شادی ز رنگ زعفرانی یافتیم
خنده گر خیزد به جای اشکم از دل دور نیست
کز پیاز امروز دیگر می کند گل زعفران**
گیاه زعفران پیاز دارد و با آن تکثیر می شود و این با پیاز خوراکی که اشک آور است فرق دارد. [اگر به جای گریه خنده می کنم هیچ بعید نیست، زیرا پیاز دلم به جای آنکه اشکم را جاری کند، چهره ام را خندان می کند.]

**پشیمانی ندارد خنده بر وضع جهان کردن
ندارد گریه در پی خنده ای کز زعفران خیزد**
با آنکه می گویند در پس هر خنده گریه ای و در پی هر شادی غمی هست، [خنده بر وضع این جهان، همچون خنده ناشی از زعفران، اشک ندامتی در پی نخواهد داشت.]
سه بیت زیر از وحشی بافقی است با مضامینی بدیع:

**غنچه تا لب نبندد از خنده
ریختن زعفران به ساغر گل**

زعفران به پرچم های زرد میان گل سرخ اشاره دارد. [برای آنکه غنچه از خنده

در مورد collection با وام دهنده اصلی تماس بگیرید:

با اینکه ما نمی توانیم از تجربه شخصی در این مورد صحبت کنیم، اما تجربه هایی وجود دارد که موفق به برقراری تماس با وام دهنده اصلی شده اند. اغلب زمانی که یک وام به collection می رسد، بدهی ها واقعاً توسط کالکشن اجنسی ها جمع آوری می شود (یا آنها برای گرفتن بدهی شما را برای پرداخت آن به نوعی فریب می دهند).

با این حال، برخی از creditor ها دارای بخش های collection داخلی هستند البته که معمولاً تحت یک نام شرکت متفاوت هستند، بنابراین شما هرگز این را نمی دانید!

با تماس گرفتن با وام دهنده اصلی، احتمالاً باید مبلغ کل را پرداخت کنید. حتی پس از آن، بسیاری نیز می گویند:

ادامه مطلب تازه های پزشکی... از صفحه ۲۵

بطور مثال اگر فرد دچار سردرد شد فکر کند حتما یک تومور مغزی دارد و پیرامون آن فکر کند در صورتی که ممکن است یک سردرد زودگذر و اتفاقی باشد. ممکن است سردرد ناشی از این باشد که فرد نیاز به یک عینک طبی دارد یا در اثر استرس دچار سردرد شده باشد. طرز فکر اینکه اگر چنین باشد چه کنم را از فکر خود دور کنید و به دنبال راه حل مثبت باشید.

باتوجه به مسائل بالا، گاهی افکار منفی ممکن است صحیح باشند. بدین معنی که بایستی روی تصورات منفی که وجود دارند کار کرد و اگر در موردی کم کاری کردید که منجر به افکار منفی شده است، اشکالات را پیدا کنید و برای خود یک نوشته از آنها تهیه کنید و به جای فکر کردن روی نکات منفی آن به نکات مثبت آن فکر کنید. زمانی خواهد رسید که افکار سالم جانشین افکار ناسالم شده اند و فرد به آن زمان با خنده و خوشحالی نگاه خواهد کرد که موفق شده است کلیه پدیده ها و افکار منفی را از ذهن خود دور کرده و زندگی سالم و پرثمری را برای خود و خانواده و دوستان به ارمغان آورده است.

همیشه توجه خود را به زمان حال برگردانید و به گذشته و آینده فکر نکنید چون باعث اضطراب می شود. در گذشته و آینده زندگی نکنید و افکار خود را به زمان حال برگردانید.

ادامه مطلب چرا روسی؟... از صفحه ۲۷

داخلی بهتر از تلگرام خواهیم داشت و دیگر مسئولان را این قدر سر فیلترینگ تلگرام زجر نمی دهیم.

حکمت پنجم: یادگیری زبان روسی سخت تر از زبان انگلیسی است و دانش آموز برای یادگیری روسی، زبانش کپهر می زند و دیگر این همه برای مسئولان زبان درازی نمی کند.

درشت به آن بر دوخته تا نیمه ساق و به جای کفش تا سومه داشتندی. بغدادیان نعلی را گویند که دوال ها بر آن دوخته باشند و آن را کسی پوشد که بر پای زخمی دارد و کفش نتواند پوشید.

نتیجه گفتار آنکه، تصوفی که در ادیان و قبایل دیگر با زهد و خلوت نشینی و انزوای از خلق و ریاضت شروع شده بود، در ایران اسلامی در اثر توصیه پیامبر اکرم و جانشینانش از انزوا و ریاضت خارج و به معاشرت و همنشینی با مردم تغییر یافت و روز به روز راه کمال طی کرد و در قرن هفتم به منت های تعالی رسید.

ادامه مطلب تصوف و پیدایش... از صفحه ۳۳

کشور ایران نیز در حیطه قدرت شاهنشاهان ساسانی بود که آنان نیز به عیش و عشرت خود مشغول بودند و مردم و رعایا را غلام حلقه به گوش خود می پنداشتند و از دسترنج آنان استفاده می کردند و گاهی برای اعمال قدرت خود به دولت روم آنان را به جبهه و میدادن جنگ می بردند و به کشتن می دادند و موبدان و هیربندان هم ضمن نگهبانی آتشکده و رعایت زرق و برق ظاهری مذهب در امور سیاسی دخالت داشتند و مورد توجه پادشاهان ساسانی بودند و آنها بودند که با نصایح مردم به صبر و شکیبایی راه بردگی و بندگی آنان را در مقابل پادشاهان مستبد ساسانی هموار می ساختند و تنها چیزی که در حساب نبود زندگی و رفاه طبقه عامه مردم بود. عربستان نیز منطقه نفوذ دولت های ایران و روم بود. قسمت غربی آن زیر سلطه دولت روم و قسمت شرقی آن زیر نظر دولت ایران اداره می شد. مردم آن عامی و بیسواد و عاری از فضایل انسانی و بت پرست بودند. خانه کعبه محل ستایش بت های آنان بود و خلاصه جهان در جنگال غفرتی تباهی و سیاهکاری گرفتار بود و امیدی برای نجات بشریت به خاطر کسی نمی گذشت.

نامیدی از اوضاع و احوال و فرار از ظلم و ستم حکام در این زمان عده ای را به خاطر سرخوردگی به انزوا کشانید. با ظهور پیغمبر اکرم و ولادت با سعادتش نور امیدی دل ها را روشن کرد و روشنی بخش جهان بشریت شد. پیغمبر اکرم با ارشاد و هدایت مردم و اجرای آیات قرآن و احکام مبین دین اسلام بشریت را به سوی پاکی و کمال و تعالی رهنمون شد و با ۲۳ سال تلاش پیگیر و اشاعه دین اسلام و ارشاد و رهبری جامعه، روح پاکش به عالم ملکوت سیر کرد و به عالم جوادان شتافت، در حالی که حقیقت اسلام جز بر خواص ظاهر نگشته بود و عامه می باید تحت هدایت جانشینان برحق او به حقیقت دین واقف شوند و راه تعالی را پیش گیرند و با رحلت پیغمبر اکرم این رسالت بر عده جانشینان معصوم و پاک او قرار گرفت و بدین جهت پیغمبر اکرم (ص) در آخرین دقایق عمر و قبل از آنکه روح پاکش به عالم ملکوت پرواز کند، مردمان را دعوت و توصیه کرد که با توسل به کتاب آسمانی و عترش، خود را از گمراهی برهاند و با تعالی و کمال روح، راه قوز و فلاح را پیش گیرند ولی همین مردمان چیزی از رحلت آن حضرت نگذشته بود که فرمایشات آن بزرگوار را فراموش کردند و برخلاف فرمایشات آن حضرت نه تنها به عترتش احترام نگذاشتند و حرمت

آنان را نگه نداشتند، بلکه در تمسک به قرآن کتابی آسمانی سستی جستند و آنطور که باید و شاید بر احکام آن عمل نکردند و برای ریاست و کسب مناصب دنیوی به نزاع و کشمکش برخاستند، تا جایی که خلافت علی علیه السلام را غصب نمودند و ابوبکر و عمر به خانه سعدبن عباده که اوس و خزرج می خواستند با او بیعت کنند رفتند. ابوبکر گفت از پیغمبر (ص) شنیدم «الائمة من قریش» و سرانجام با تمهید و موافقت عمر خود بر مسند خلافت نشست و غافل از اینکه اگر حق خلافت به واسطه خویشاوندی با رسول اکرم برای قریش باشد باز علی علیه السلام از این جهت مقدم است چه به پیامبر نزدیکتر و از هر حیث محرم اسرار و داماد پیامبر بوده است و پس از انجام این امر به دفن رسول اکرم پرداختند و علی علیه السلام برای اینکه به اساس اسلام لطمه ای وارد نیاید و پراکندگی دامن گیر ملت اسلام نشود بردباری پیشه کرد و از بیم پراکندگی مسلمانان ظاهرا سکوت نمود و نخواست آنچه در زمان حیات پیامبر رشته شده است از هم گسسته گردد و می بینیم علی علیه السلام در خطبه معروف خود می فرماید به حق من دست تجاوز دراز کرده و حقم را غصب کردند ولی برای برقراری دین اسلام بردباری پیشه نمودم و بردباری من بدان شباهت دارد که کسی خاشاک در چشم و استخوان در خلقتش باشد، باوجود این شکیبایی پیشه کند. که عبارت فوق دلالت بر مرارتی که علی علیه السلام در این شکیبایی کشیده است، دارد.

بنابراین حقیقت طریقت پیامبر اکرم از انظار پنهان گردید و جز نموده چیز دیگری از آن به چشم نمی خورد و به طوری که مشروح افتاد خلافت علی علیه السلام غصب و ملک شخصی دختر پیامبر را با زور گرفتند و ابوبکر بر مسند خلافت تکیه زد و بعد از ابوبکر عمر که ظاهرا عنوان می کرد خلافت حق علی علیه السلام است شورای خلافت را طوری ترتیب داد که آن حضرت به خلافت نرسد و در نتیجه عثمان به خلافت رسید. دوران خلافت او فساد و بی نظمی شایع شد و گرگ های بنی امیه فرصت یافتند که بر جان و مال مسلمین حاکم شوند. عثمان که خیرخواهی و نصایح مولا علی علیه السلام را نادیده گرفته بود در بلوای عام مردم کشته شد و قتل او بهانه به دست معاویه و فرزند ناخلفش داد تا به تجاوز و بیداد و اشاعه فساد ادامه دهند و با خاندان علی به کینه تیزی بپردازند. گرچه ابوبکر و عمر و

ادامه مطلب به نام هستی... از صفحه ۳۳

پریکونگنیشن (Precognition) چیست؟
پریکونگنیشن توانایی آگاهی بر حوادث آینده است از طریق دریافت های فرا حسی. نمونه هایی از این قدرت به صورت دیدن تصاویری از آینده «الهام بصری» رؤیاهای صادق، پیشگویی از طریق اصوات جدا از بدن «صداهایی که گوینده آنها نامشخص است» ممکن است واقع شود. ممکن است شخص یک احساس ناگهانی در مورد واقعه ای داشته باشد و گاهی این احساس صرفاً ذهن و غیر قابل توصیف باشد و گاه به صورت اضطراب قبل از بروز حادثه بد ظهور می کند.

پریمونیشن (Premonition) چیست؟
پریمونیشن جنبه ناخوشایند پریکونگنیشن است به صورت اخطار قبلی، پیشگویی اخبار مرگ افراد، ترورها، فاجعه ها و امثال این ها. به صورت نوعی احساس روحی در قالب نمونه هایی یاد شده بروز می کند. در گذشته دویست نفر در انگلستان این قدرت را دارا بودند که اغلب از طریق رویا بینی واقع می شود.

یکی از ماجراهای پریمونیشن که در سال ۱۹۶۶ اتفاق افتاد فرو ریختن معدن ذغال سنگ بر روی دو مدرسه و کشته شدن صد و چهل و چهار کودک و بزرگسال بود که در محل ابرقان ویلد اتفاق افتاد.

واقعه دیگر نقل از صفحه چهار روزنامه کیهان شماره ۱۰۱۲۶ به تاریخ پنجشنبه یازدهم فروردین ماه ۱۳۵۶. عنوان روزنامه: «دانشجوی آمریکایی که فاجعه بر خورد دو جمبوجت را پیش بینی کرده بود همه را به حیرت افکنده است. لی فراید دانشجوی نوزده ساله آمریکایی در روز بیست و یکم مارس گذشته (اول فروردین) در حضور عده ای از اساتید دانشگاه «دوک» در کارولینای شمالی پیش بینی خود را نوشته، در پاکتی مهر و موم کرده و تسلیم رئیس دانشگاه نمود تا آن را حفظ کند و نمی بایست تا قبل از بیست و نهم مارس آنرا باز کند. در این تاریخ در مقابل دوربین تلویزیون های محلی پاکت حاوی پیش بینی لی فراید باز شد. یکی از مدیران دانشگاه که پاکت را باز کرده بود و متن نامه را قرائت می کرد از تعجب بر جا میخکوب شده بود.

باید آزادی را همراه عدالت انتخاب کرد. یکی بدون دیگری بی معناست. اگر کسی نان شما را بگیرد آزادی شما را هم گرفته است و اگر کسی آزادی شما را برپاید مطمئن باشید که که نان شما نیز در معرض تهدید است. «آلبر کامو»

دستم بوی گل می داد و مرا به چیدن گل محکوم کردند. اما کسی فکر نکرد شاید گلی کاشته باشم. «چه گوارا»

ادامه مطلب مشقی تازه... از صفحه ۱۹

که تا لحظه ای که زنده هستم عشق شما از قلب من بیرون نخواهد رفت و شما آخرین کسی هستید که من این گونه به او دلبستگی احساس می کنم. زیستن در کنار شما هدف نهایی زندگی من است. چه کسی می تواند بگوید که بعد از ازدواج کردن با شما بر من چه خواهد گذشت و آیا من به آسانی خواهم توانست آن همه خوشبختی را تحمل کنم.

برای این سوال خود جوابی پیدا کرده ام که شاید بتوان آن را در یک جمله خلاصه کرد. بله، بعد از ازدواج با شما فقط مرگ است که می تواند مرا بخود جذب کند و دیگر هیچ. اونوره شما

بهرحال ازدواج بالزاک در ۱۲ مارس ۱۸۵۰ با کنتس هانسکا در کلیسای سنت بارب شهر بریدجیت اوکراین جشن گرفته شد و در ۲۱ ماه مه همان سال تقریباً دو ماه بعد به خانه خود در پاریس رفتند و در ۲۱ اوت، سه ماه بعد از ورود بالزاک و همسرش به پاریس، بالزاک به پایان عمر رسید و آن همه خوشبختی که در نامه بالا از آن یاد کرد دوام نیافت و همسرش تنها ماند. همین قدر بدانیم که بالزاک یکی از قویترین نویسندگان فرانسه و جهان است. می گویند اگر تمام آثار قلمی قرن هیجدهم فرانسه از بین برود از راه مطالعه کتب بالزاک اگر مانده باشد می توان بطور دقیق شرایط اجتماعی فرانسه را به خوبی دریافت و این ناشی از هنر او در نویسندگی است.

سفرنامه بی بی کوکب بختیاری

دوره قاجار را می توان هنگامه رواج ادبیات خاطره نگاری و خاطره نویسی دانست. ولی اکثر سفرنامه های این دوره جنبه ادبی و قدرت انشاء و سخن پردازی ارزش چندانی ندارند، اما سفرنامه حاج بی بی کوکب بختیاری علاوه بر دقت نظر و تیزبینی نویسنده به نثری پخته و استوار و انشائی ادیبانه نگارش درآمده است. اشاره به آیات و احادیث و امثال فارسی و عربی تضمین ابیات مختلفی از شعری چون مولانا، حافظ کاربرد ترکیبات، اصطلاحات و کنایات ادبی و استفاده از انواع سجع و موازنه وسعت اطلاع و ذوق و فریحه و همچنین تتبع نویسنده در متون ادب فارسی است و خصوصاً تأثیر پذیری نویسنده از کلیله و دمنه و انوار سهیلی که از کتاب های متداول ادبی در آن زمان مشهور است.

دعوی گوسفندان به بزها مربوط نیست

من شیفته خواندن یا شنیدن ضرب المثل های مردم این کره آبی هستم. در این جملات غالباً حرف هایی زده اند که ما نه زده ایم و نه شنیده ایم. بنظر من همین مثل ها گرچه هر کدام یک عبارت ساده اند و گاهی کار یک کتاب با ارزش را می کنند. حالا چند نمونه از حرف های آنها را برایتان نقل می کنم.

- ◆ برای آنکه خوشبخت است خروس هم تخم میذاره (یونانی)
- ◆ بدبختی دم درازی داره (طبرستانی)
- ◆ بینوا حتی روی زمین صاف هم سکندری می خوره (شنلی)
- ◆ تمام قوانین دنیا عادلانه نیست (اسکاتلندی)
- ◆ در کنار سیب گندیده سیب سالم هم می گندد (روسی)
- ◆ حسادت اولین درس شیطان به آدم احمق است (فرانسوی)
- ◆ چشم، میج دروغگو را باز می کند (سوئدی)
- ◆ حتی در جهنم ایشان می تواند برای خود رفیقی پیدا کند (اسپانیایی)
- ◆ خویشاوندان دوستان اجباری هستند (روسی)
- ◆ مکیدن خون مردم دو گونه اند. زالوها و ماموران مالیات (فرانسوی)
- ◆ ناخدا که دوتا شد کشتی غرق می شود (آذربایجانی)
- ◆ وقتی با یک یونانی دست می دهی، انگشتانت را بشمار (آلبانی)

نامه عاشقانه ای از بالزاک

کنتس عزیز من،
نمی دانم چه عالمی مرا بر آن می دارد که با همه گرفتاری ها و تعهدات نویسندگی که بر عهده دارم، بازهم تمام لحظات به یاد شما باشم. شما در خواب هم مرا به حال خود نمی گذارید. من این حقیقت را به خوبی دریافته ام که خوشبختی من زمانی کامل می شود که برای همیشه در کنار شما زندگی کنم که در آن صورت جزو خوشبخت ترین مردان جهان خواهم بود و ارزنده ترین آثار ادبی را به رشته تحریر خواهم کشاند. ولی افسوس که در حال حاضر مشکلاتی در سر راه ازدواج ما وجود دارد. قوانین کشور شما این امکان را به ما نمی دهد. با همه اینها باید بگویم که من به آینده خوشبینم و مطمئنم که راهی برای رسیدن به هدف خود پیدا خواهم کرد. شاید عمر من طولانی نباشد. ولی من به شما اطمینان می دهم

ادامه مطلب ورزش از نگاه... از صفحه ۱۴

هر فریاد و اعتراض هزاران عقده سر کوب شده و درونی خود را بیرون بریزند. آنها حتی می توانند پرچم دل خواه خود را در دست بگیرند. دنیای فوتبال درست نقطه مقابل دنیای سیاست است. از دنیایی که تعداد کشورهای شرکت کننده از تعداد کشورهای عضو در سازمان ملل بیشترند و در شرایطی که آمریکا، چین، ایتالیا خارج از مسابقه ها قرار دارند و روسیه چرخ پنجم این بازی ها است، حتی اگر کشورش برگزار کننده باشد. اما اروگوئه، برزیل، آرژانتین با شایستگی میدان داری می کنند. آفریقای ها نیز گمشده خود را در فوتبال می جویند. حالا بهترین مهاجم جهان در تیم مصر است. آیا او در جام جهانی یک آتش فشان خاموش خواهد بود یا حرف هایی برای گفتن خواهد داشت. آقای محمد صالح حالا خریداران بسیاری در میان اروپایی ها دارد و باشگاه های پول دار اروپایی خواهان او هستند، گرچه او در باشگاه لیورپول انگلیس مهاجم غیرقابل مهاری است اما جامعه شناس آلمانی، ارنست نومیان می گوید که ساکنان آفریقا بختی را که در همه زمینه ها از دست داده یا از دستشان گرفته اند اکنون در فوتبال می جویند. آیا فوتبال یک عامل همبستگی نیز هست؟ آیا تیم ایران هم بسته تر از همیشه سبب شادمانی ایرانیان پراکنده در سراسر جهان خواهد بود. فقط صعود تیم ایران به دور دوم همه را شادمان خواهد کرد تا آغاز بازی ها چیزی نمانده است. باید نشست و منتظر بود.

زمین تبدیل می کند:

گویند که فردوس برین خواهد بود
و آنجا می ناب و انگبین خواهد بود
گرما می و معشوق گزیدیم چه باک
چون عاقبت کار همین خواهد بود
 در رباعی زیر قصه بهشت را داستانی خیالی می شناساند و چنین می سراید:
گویند کسان بهشت با حور خوش است
من می گویم که آب انگور خوش است
این نقد بگیر ودست از آن نسبه بدار
کاو از دهل شنیدن از دور خوش است

ما در فوتبال مان توفیق بزرگی نداشته ایم، بلکه ارزش های خودمان را هم در این چالش ها از دست داده ایم. فوتبال ما هیچ هویتی ندارد. انگلیسی ها، یوگسلاوی ها و آلمان ها آمده اند و رفته اند و حالا نوبت پرتغالی هاست. بنظر می رسد ما در هیچکدام از این ها ذوب نشده ایم. آیا دتمارکرامر دیگری باید بیاید؟ فوتبال شیر شتر گاو پلنگی ما حتی سیستم علی اصغری، آقای پروین و یا دینگ دانگ دونگ تیمسار مگری را فراموش کرده است. حالا سلطان هم از دور بر کنار است و بازیکنان نه چندان روزهای دورش هم پشت سرش حرف می زنند. مسائل را به گونه ای باید گفت که با واقعیت روبرو باشد. آیا ما به جام جهانی خواهیم رفت! مهاجمان ما گل حسرت را برای ما به ارمغان می آورند و آب ها از آسیاب خواهد افتاد و آقای کی روش هم درست مثل آقای برانکو چمدانش را خواهد بست و به کشورش باز خواهد گشت و دوباره روز از نو و روزی از نو.

بعید بنظر می رسد که کسی که سرش به تنش بیارزد به ایران بیاید. قبول کنیم آخر جام جهانی آخر دنیا نیست. یک جامعه شناس می گوید، استقبال بی سابقه مردم در سراسر جهان از فوتبال بخاطر این است که ناخودآگاه فهمیده اند در سیاست فقط حق رای دارند ولی در فوتبال می توانند هم حق حرف زدن داشته باشند و هم حق اظهار نظر. فوتبال این امکان را به تماشاگرانش داده است که بتوانند، شادی کنند، گریه سر دهند، اعتراض کنند، فریاد بکشند و با

کاش از بی صد هزار سال از دل خاک
چون سبزه امید بر دمیدن بودی
 در برخی از ترانه ها خیام بی آن که داستان بهشت و دوزخ را بپذیرد این قصه را از قول دیگران بازگو می کند و سپس خود به اظهار نظر می پردازد. این ترانه ها با واژه «گویند» آغاز می شوند:
گویند مرا که دوزخی باشد مست
قولی است خلاف دل در آن نتوان بست
گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود
فردا باشد بهشت هم چون کف دست
 در ترانه زیر فردوس آسمانی را به بهشت

ادامه مطلب دانشجویان افغان... از صفحه ۴۲

است که در ایران و بر اساس سیاست های ایران آموزش دینی می بینند. حکومت ایران هم در آموزش این طلبه ها از پیشبرد سیاست های خود غافل نبوده است. مدتی قبل از انتخابات، اخباری از اعزام یک هزار طلبه افغان با طرح و دستور سازمان ارتباطات ایران به افغانستان منتشر شد. این طلبه ها در آستانه انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی افغانستان به این کشور فرستاده شدند. منتقدان این فعالیت ایران، معتقد بودند که ایران می خواهد که این طلبه ها به نفع کاندید مورد نظر ایران تبلیغ کنند و حلقه های سیاسی افغانستان را وابسته به ایران نگه دارند. با توجه به گستردگی مدارس دینی و نفوذ ملاها در افغانستان، تعدادی از تحلیلگران افغان معتقدند بخشی از مشکلات امروز افغانستان ریشه در سال های گذشته و تحصیل ملاها در خارج از کشور دارد. اشاره آنها به دورانی است که منبع و مرجع آموزش های دینی در بیرون افغانستان و در کشورهایی مانند ایران و پاکستان بوده و هر کدام از این کشورها سیاست های خود را در قبال افغانستان از راه آموزش طلبه های جوان پیش برده اند. بسیاری از دانشجویان و طلاب از چنین احتمالاتی آگاه هستند ولی آنها همچنان به ایران می آیند.

ادامه مطلب پیام خیام... از صفحه ۱۰

الهیان بر حادث شدن جهان هستی یا آغاز آفرینش آن اصرار می کرده اند اما دانشمندان مادی یا دهری جهان هستی را قدیم می دانسته اند و اعتقادی بر آغاز آفرینش از سوی خدا نداشته اند.
 خیام در ترانه فلسفی زیر: داستان «داوری در آن جهان» را به زیر تازیانه تردید می برد و چنین می گوید:
بر من قلم قضا چوبی من راند
پس نیک و بدش زمن چرا می دانند؟
دی بی من و امروز چو دی بی من و تو
فردا به چه حجتم به داور خوانند؟
 اگر براساس باورهای خداپرستان هیچ کاری در جهان بدون «مشیت الهی» صورت نمی گیرد؛ اگر سرنوشت انسان از سوی آفریدگار از پیش مقدر شده و خداوند پیشاپیش می دانسته کدام بنده ای درستکار و چه بنده ای زشتکار خواهد بود معنا و مفهوم «روز داوری» دیگر چیست؟ در ترانه زیر خیام آشکارا روز رستاخیز را نمی پذیرد:
ای آنکه نتیجه چهار و هفتی
وز هفت و چهار دائم اندر تفتی
می خور که هزار بار بیشتر گفتیم
باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی
 خیام مرگ را سفر بی بازگشت می داند و می گوید:
لب بر لب کوزه بردم از غایت آز
نازو طلبم واسطه عمر دراز
لب بر لب من نهاد و می گفت به راز
می خور که بدین جهان نمی آبی باز
 در ترانه ای دیگر چنین هشدار می دهد:
از جمله رفتگان این راه دراز
باز آمده ای کو که به ما گوید راز؟
زنهار در این دو راهه آز و نیاز
چیزی نگذاری که نمی آبی باز
 در ترانه ای شاعرانه اندوه فلسفی خود را از پدیده مرگ بی بازگشت چنین بیان می کند:
می خور که به زیر گل بسی خواهی خفت
بی مونس و بی رفیق و به همدم وجفت
زنهار به کس مگو تو این راز نهضت
هر لاله که پژمرد نخواهد بشگفت
 خیام با اندوه و حسرتی کشنده سفری بازگشت مرگ را چنین یادآوری می شود:
ای کاش جای آرمدین بودی
با این ره دور را رسیدن بودی

دفتر خدمات بین المللی

قبول وکالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران



(408)909-9060



ادامه مطلب عشق، هوس... از صفحه ۳۷

آنتونیو مردی خوش سیما و خوش مشرب با درآمد بسیار خوبی بود که آنچه را که ربکا درخواست می کرد، برایش فراهم می نمود و به همین دلیل هم برای ربکا خرج کردن، چندان اهمیتی نداشت. بنا براین شروع به خریدن هدایای گرانبها برای فریدون کرد. فریدون ذاتا اهل تجملات نبود و از گرفتن هدیه هم خوشحال نمی شد و به گرانبها بودن، اهمیتی نمی داد اما ربکا همیشه او را در مقابل یک عمل انجام شده قرار میداد.

نادزارینا بسیار با خود کلنجار رفت اما لاغری و رنگ پریدگی و پژمردگی پوست صورتش را نمی توانست پنهان کند. اصولا نادزارینا زیاد اهل آرایش کردن و لوازم آرایش نبود اما در این وضعیت خود را ناچار به استفاده از آنها میدید. وقتی خود را آرایش می کرد، تمام ذهنش متوجه چشم های فریدون بود که او چه خواهد دید. تصورش از فریدون همانی بود که چند هفته پیش بود و نمی توانست بفهمد که با آن سخت سری و یکدندگی که از خود نشان داد و مطلقا به فریدون اجازه گفتن حتی یک کلام در دفاع از خودش نداد، فریدون را با دست خود وادار به خیانت به خود کرد و همان خیانت هم باعث شد که نسبت به خواهرش که اینک رقیبش بود شیفتگی پیدا کند و بخشی از دلش را به او سپرده و در روزهای آینده، همه اوقات فراغتش، تنها به او تعلق نخواهد داشت و در پس صحنه، زمانی دراز را با ربکا خواهد گذراند و از او نهایت لذت را خواهد برد. نمی دانست که اینک تنها زمامدار دل فریدون نیست و برای رضایت دل فریدون، تلاش بسیار باید بکند تا در برابر حریفی قدر، بازنده نشود. باید به اندازه ربکا سکس را بشناسد و مردش را از عشق و شهوت سیراب کند. عجله داشت که هرچه زودتر خود را برای دیدار فریدون آماده کند اما نمی دانست چگونه با فریدونی که آنهمه از اعمالش آزار دیده مواجه شود.

با دلواپسی از ربکا پرسید: «آیا فکر میکنی الان فریدون را از کجایم می شنود پیدا کرد؟» ربکا گفت: «چه میدانم؟ هر جایی ممکن است باشد.» نادزارینا گفت: «آیا فکر میکنی در رم باشد؟» ربکا گفت: «بعید میدانم.» نادزارینا گفت: «اگر در کاسینو باشد، من باید خودم به دیدارش بروم.» ربکا گفت: «نمی شود عزیزم. با اینهمه برفی که می بارد، تو چگونه می توانی به کاسینو بروی؟» نادزارینا گفت: «حتی من نمیدانم چطور با او شروع به حرف

ادامه مطلب یادداشت های بی تاریخ... از صفحه ۲۰

بارون بارونه زمینا تر همیشه گلنسا جونم کارا بهتر همیشه باران دیگر ملامتان نمی کند.

بابا گرم دوست دارم

تیم کشتی از مسابقات جهانی منچستر برگشته است. دکتر مصباح زاده می گوید: «کیهان ورزشی باید کاری بکند، تیم قهرمان دنیا شده.»

– چکار کنیم؟

– مهمانی بدهید مفصل و آبرومند.

مرد دستش به جیبش می رود. کف بخشیده ای دارد. مُصر است که برای همه قهرمان ها هدیه ای بخریم. این کار را می کنیم. مهمانی که بی ساز و آواز نمی شود. از دکتر می پرسیم: «از خواننده ها کی ها را خبر کنیم؟» بی تامل می گوید: «منوچهر خودمان که هست، ویگن و گوگوش هم کیهانی هستند.»

و همین، بقیه کارها دست آدم های خبره است. ویگن و گوگوش یاران همیشگی کیهانند و دکتر دوستشان دارد. برای رقص و ناز گوگوش غش می کند. منوچهر قراگزلو به من می گوید: «صدرالدین، مهمانی آبرومند باشد. آبروی فدراسیون کشتی است.» می خندم و می گویم: «ارباب، تو مثلا مدیر کیهان ورزشی بودی. روزنامه را به پشتیبانی تو در آوردیم.» به زهر خندی می گوید: «اما حالا خیلی دشمن داریم. پیش ارباب خیلی سعایتنم را می کنند.»

ویگن باب ورزشکارها می خواند. همه را بلند می کند که برقصدند. لبخندش از چراغ های تالار روشن تر است. مجلس گرم شده است. صدای بشکن های ترقه ای در فضا می پیچد.

هر قدر ناز کنی، ناز کنی، باز تو دلدار منی

هر چقد عشوه کنی و عشوه کنی، تو گل بیخار منی، حالا دیگه، مال منی، بابا گرم، بابا گرم، دوسم داری و دوستت دارم، مال منی، قلب منی و روح منی، شیشه بابا رو نشکنی.

قراگزلو با یک ریبه، یک پاکت سیگار را در یک ساعت تمام کرده است. طفلکی وقتی خیلی خوشحال است، اینطور دود می کند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

حتی با اتوبوس هم به راه آهن برویم حتما چندین بار به زمین خواهیم خورد و پایمان خواهد شکست و اگر هم بتوانیم خود را به کاسینو برسانیم، شب شده و جایی برای ماندن نداریم. صبر کن. من هرطور شده امروز فریدون را پیدا خواهم کرد و او چون ورزیده است، براحتی میتواند در این برف ها خود را به ما برساند.

باران ریز به آرامی زیر دست برف پاک کن به قطره های درشتی به شکل اشک مبدل می شود. صدا در فضا پراکنده است:

بارون بارونه زمینا تر همیشه

گلنسا جونم کارا بهتر همیشه

گلنسا جونم تو شالیزاره

برنج می کاره، می ترسم بچاد، طاقت نداره

گلنسا زیر باران است. در دستهایش برکت موج می زند. پاورقی «زنگار بهار» در تهران مصور خیلی گل کرده است. اسم قهرمان دختر داستان، باران است. فکر می کنم اسم دخترم را باید باران بگذارم به برکت گلنسا.



خواهرکم با صدای خوش، چشم سبز، لبخند سفید برف گونه اش کودک با شتاب به دنیا آمده را به سینه می فشارد و می خواند:

بارون بارونه زمینا تر همیشه

گلنسا جونم کارا بهتر همیشه

او دخترم را «بارونه» صدا می زند. و باران نمی بارد و باران روی سینه عمه به چشم های او خیره می شود و لبخند می زند و خواهرکم داد می زند: «خندیدید... خندیدید... اولین خنده اش را به روی من زد.» و باز می خواند:

بارون بارونه زمینا تر همیشه/ زمینا تر همیشه



در یک کاباره کوچک بالای شهر، ویگن می آید با ما سلام و علیک می کند. سر میز تعارفش می کنیم. می نشیند و گیللاس کنیاک هسنی را راحت بالا می اندازد. به دختر بچه ای که کنار ما نشسته، نگاه می کند و می پرسد: «دختر خانم، اسم شما چیه؟» و دختر شش هفت ساله شرمگانه می گوید: «باران.»

همیشه با من و مادرش کلنجار می رود که این اسم عجیب و غریب چیست که روی من گذاشته اید؟ باران هم شد اسم؟ ویگن هم باورش نمی شود که باران اسم باشد. دوباره می پرسد. همان جواب را می شنود و برمی خیزد و می رود.

لحظه ای بعد، روی صحنه با گیتارش ظاهر می شود به دختر بچه چشمکی می زند و می خواند:

میرسد، غافلگیرش کنیم و چون تو در کنارم هستی، به من قوت قلب خواهی داد تا بتوانم با او روبرو شوم. نمیدانی که چقدر شوق دیدارش را دارم.» ربکا اشاره به پنجره کرد و گفت: «بین بارش برف قطع نمی شود و هوا هم روبه تاریکیست و من در این برف ها قادر به رانندگی نیستم و از اینجا اگر خواهیم پیاده و

ادامه مطلب رنگ بنفش... از صفحه ۲۸

جامعه استفاده شده است.
 ◆ نیروهای ایالات متحده قلب بنفش را به سربازان مجروح شده در جنگ اهدا می کنند.
 ◆ در تایلند بنفش رنگ عزاداری برای بیوه ها محسوب می شود.
 ◆ سنگ های رنگ بنفش: سنگ های آمیتست، آمرتین، سگیلیت، سلینیت، یولیت، کوارتز و لپیدولیت.
 ◆ در طبیعت به رنگ بنفش یافت می شوند.
 ◆ گل به رنگ بنفش: گل های اسطوخودوس، ارکید، زعفران و بنفشه از گل های به رنگ بنفش در طبیعت هستند.

ادامه مطلب نامه های شگفت انگیز... از صفحه ۷

می شد. با وجود این موقعیت سخت، ارمنیان در این کوهستان ها سه یا چهار روستا دارند. آنها در آنجا با اندکی گندم که جمع می کنند و چند تاک که در آنجا کاشته اند زندگی می کنند. ما از یکی از این روستاها بنام «سنگیان» و از نزدیک روستای دیگری بنام «کرکن» گذشتیم. در روستای نخست یک صومعه کوچک زیبا بود که در آنوقت سه کشیش زندگی می کردند و قلمرو اسقفی نداشت. ارمنیان «کرکن» راحت تر زندگی می کردند زیرا روستای آنها به یک مسجد در اصفهان تعلق داشت و مالیات زیادی از آنها گرفته نمی شد. هنگام شب بود که به «آق سو» رسیدیم. اینجا قصبه بزرگی است که در میان زمین های حاصلخیزی واقع شده است. آق سو به معنی آب سفید است ولی ما در آنجا جز آب تیره ندیدیم.

◆ رنگ بنفش مانند رنگ آبی باعث آرامش روحی و روانی افراد می شود
 ◆ اعتقاد بر این است رنگ های بنفش و ارغوانی همدلی و دلسوزی را نشان می دهند.
 ◆ رنگ بنفش باعث عزت نفس و کرامت افراد می شود.
 ◆ رنگ بنفش موجب سرکوب احساسات شده و می تواند باعث ایجاد فشار های عصبی شود.

رنگ بنفش نشانه چیست؟

◆ بنفش نشان دهنده سیاره مشتری است.
 ◆ در طول تاریخ لباس های به رنگ بنفش توسط افراد ثروتمند و با نفوذ

سرانجام در روز ششم اکتبر سفیر ما تمام همراهانش با نظم و ترتیب از شماخیه خارج شد. در دو سوی جاده انبوه جمعیت ایستاده بود. همه این مردم در پی ما تا تپه «کلخونه» که در معرض دید شهر واقع است آمدند. سفیر ما وقتی به بالای تپه رسید در زیره خیمه مجلل، غذایی رنگین یافت. در آنجا خویشان و دوستان «زورابک» منتظر او بودند. بعد از خوردن غذا «زورابک» از آنها تشکر و خداحافظی کرد و ما دوباره براه افتادیم و همان نظم و سامانی را که در موقع بیرون آمدن از شماخیه داشتیم، حفظ کردیم. بزودی نظم و سامان به هم ریخت زیرا مجبور بودیم از کوه های سخت و راه هایی که در کوه تراشیده شده بودند و از بین دوپرتگاه می گذشتند و نگاه کردن به آنها موجب ترس می شد، بگذریم. خوشبختانه باران نباریده بود و گرگانه جاده لغزان و بسیار خطرناک

لالایی لالایی لالایی / لالایی کن مرغک
 من دنیا فسانه ست / هر ناله شبگیر این
 گیتار محزون / اشک هزاران مرغک بی
 آشیانه ست / لالایی لالایی لالایی / بار
 ای نم نم باران / زمین خشک را تر کن /
 سرود، زندگی سر کن / دلم تنگه / دلم
 تنگه... دلم تنگه...

فریبا حالا خانمی است با یک پسر و دختر بزرگ و در زیر پلک های بی خواب من لالایی ویگن صدای بیداری بچه های فریباست.

بخواب ای دختر نازم / به روی سینه بازم /
 که همچون سینه سالم / همه ش سنگه،
 همه ش سنگه / لالایی لای، لالایی لای



به کارو تلفن کردم، گفت: «صدرالدین خرابتر از خرابم»
 - می دانم
 - ما کی می رویم؟ ویگن هم رفت، ما کی

ادامه مطلب یادداشت های بی تاریخ... از صفحه ۵۴

بدهکارم. کاش بتوانم روزی وام گزاری کنم. لوریس چکنوریان همبازی دوران کودکی همسر، همین آخری ها یک روز به او گفت که همچنان کودک بازیگوش کوچه های خاک آلود بروجد است، حتی اگر در اپرای سانفرانسیسکو یا متروپولیتن نیویورک باشد.
 در دور دست دلم ویگن می خواند:
 بیا جانم به قربانت، بیا...

دلم تنگه، دلم تنگه

در اتاق ناهارخوری روی میزی که سفره شام را جمع کرده اند، پتوی قمار را انداخته اند. مردها رامی توپی می زنند. زن ها این طرف در اتاق نشیمن به رادیو چسبیده اند. داستان شب به جای حساسی رسیده است. مانی قصبه را تعریف می کند و بعد، صدا... صداست که شنوندگان داستان شب را به سحر شبانه می برد. صداها توران مهرزاد، تاجی احمدی، قدکچیان و از همه مهمتر جوان اول داستان های شب، مهدی علیمحمدی، با بیان فراگرفته از دکتر مهدی نامدار در مدرسه هنرپیشگی سر و صدای مردها که بابت رامی کردن یا توپ زدن بلند می شود فریاد زن ها را در پی دارد که: «خفه، یواش تر، داریم داستان شب گوش می کنیم»

در گوشه دیگر اتاق پروین، دختر نوزادش «فریبا» را در قنداق پیچیده روی پا گذاشته و تکان می دهد. او گوش به قصه ندارد. منتظر آخر آن است. قصه شب نوشتن کار سختی است. دبیر این کار، تورج فرازمنند است. با سلیقه پاکیزه ای که بر آن ایراد نمی توان گرفت. از ما خواسته است داستان شب بنویسیم از قرار هفته ای شش شب، شبی دویست تومان. دو تا به او داده ایم:

«بانوی سپیده دم» ترجمه ای از «آلخاندرو کاسونا» درام نویس اسپانیایی و «بشکست دلم» کاری از خودمان که در تهران مصور هم چاپ زده ایم و فرازمنند ناقل می گوید که خوب، داستان فیلم «ژول و ژیم» را فارسی کرده ای شازده حواش جمع است و این کار برای ما اصلا از نظر مالی نمی صرفد. خاصه آنکه در رادیو باید بیلباردر باز باشی تا بتوانی همه چیز را روبره کنی و آخر سر، عباس فروتن برایت پیش معینان نزنند، نه، اصلا ما رادیویی نیستیم. اما داستان های شب واقعا ستون فقرات حیات رادیو در شهپاست. علیمحمدی وعده پایان قصه را به فردا شب می دهد. از اتاق مردها صدای نعره شادمانه آنها برمی خیزد که: «آخیش، خلاص شدیم، خانم ها چایی»

پروین سر شوهرش داد می زند که: «یواش تر، فریبا داره خوابش میره منتظر لالاییه.» و ویگن فریبا را به خواب می کند:

در میانه مجلس، بچه ها می زنند و می رقصند و با ویگن هم صدایی می کنند.

مال منی، قلب منی و روح منی، شیشه بابا رو نشکنی

تیمی که قهرمان دنیا شده حق دارد برقصد و بشکن بزند و شادی کند. هنوز آقا نیامده که همه سیاهپوش شوند. لبخند را بر لب ها جراحی کنند و عشق را در میدان شهر شلاق بزنند.

مهتاب، ای مونس عاشقان

هر وقت که در تهران پارس می خواند و من و بچه ها فرصت داشتیم، می رفتیم به صدایش دل بسپریم. صدایش مال نسل ما بود. تانگو، والس، فوکسترت، پامه دوئل و صدای او وقتی روی این نت ها می آمد، آدم را می برد به آنجا که فقط آب و خواب و مهتاب در هم پیچیده و جاری اند. رقص های فشنگی بود. نه؟ صورت به صورتی می گذاشتی، سر انگشتی را می فشردی، نفس گرمی نگاه گرم ترت را با خود می برد و همه شعرهای دنیا برایت شبیه موج موسیقی می شد. بر قایق ابرها می نشستی و به دور دست ها می راندی. حریف نفس به نفست می داد و به دوستت دارمی به سرزمین های خواب می بردت. چقدر عاشق کشته مرده داشت این پسر ارمنی که زنها و دخترها با صدای جادویش به خواب عشق می رفتند. در شیرین و رنگین کردن خواب عاشقانه آنها دستی بالا داشت، فکر نمی کنم به خودش هیچ بدهکار بود. موسیقی او، مثل موسیقی امروز دیسکوها نبود که «رپ» و «سالسا» از نفس می اندازد بی آنکه نفسی مهربان به گونه ات بخورد. در ساحل دریا، نوشهر، رامسر، بابلسر، پهلوی، دریانکار این، او بود که می خواند:

مهتاب، ای مونس عاشقان!

روشنی بخش جهان! افسوس
 هنوز آرامستراک چهره ماه را خط
 نینداخته بود. اما حالا...
 رفت و آن دوران گذشت

می روم در کوه و دشت

و ما سر گشتگان کوه و دشت دنبال خواب های گمشده خویشیم. اینجا هم که دو سه باری دیدمش هنوز در کافه شمیران بود و پشت آن سال های گمشده بدون اینکه به زبان بیاورد، به ایران، به آن روزها فکر می کرد. یک روزی باید به ارامنه ایران، این ایرانی ترین ایرانی ها که هنوز شاه دخترشان، بانوی ارمن، شیرین در بیستون معنی عشق را بر سنگ جاودانه کرده است بپردازم. ایران خیلی به این بدهکار است و من خیلی به سواک ساگینیان مدیر باشگاه آراارات که دو هفته پیش درگذشت،

میرویم؟
 - مرگ برادر سخت است. تجربه اش کرده ام.
 - ما خیلی زندگی های سختی را با هم گذرانیدیم. مامان خیلی خالی حالش بد است.
 - کارو، شعر بگو.
 - نمی توانم، اشک می ریزم.
 - خوب این شعر است
 - راست میگی ها. من دو روز است دارم شعر میگیرم.
 - جوانی ما بود.
 - ها، یادت میاد نصرت را یادت میاد؟ چرا مچاله شدیم؟
 - مچاله نشده ایم کارو، ویگن بر ایمان خوانده است. با او بخوانیم:
 گلنسا جونم غصه نداره / زمستون می ره پشتش بهاره
 پشتش بهاره... پشتش بهاره.
 دسامبر ۲۰۰۳-والنات کریک

ادامه مطلب صندوق سعادت... از صفحه ۱۴۴

ناهار را کدخدا اغلب بوسیله زارعین به محل کار مهندسان می فرستاد و شام را در خانه از آنها پذیرائی می کرد و چون کدخدا قادر نبود یعنی وضع مالی اش اجازه نمی داد و وسع اش نمی رسید که به تنهایی هزینه پذیرائی اعضاء اکیپ را تامین کند، لاعلاج هر چه خرج میشد بین سایر رعایا و زارعین که به زودی مالک می شدند سر شکن میکرد و هر رعیتی ناچار بود هر روز بطور نقدی یا بصورت جنسی وسایل پذیرائی اکیپ را فراهم کند.

بالاخره کار نقشه برداری و نقشه کشی پایان یافت و روز بیست و ششم اعضاء اکیپ از کدخدا و رعایای ده قولنجان خداحافظی کردند و رفتند.

یک هفته بعد نماینده فرماندار و بخشدار و سه نفر همراهان به دهکده قولنجان آمدند و مهمان کدخدا کربلائی رمضان شدند و روز بعد نماینده فرماندار، رعایا و اهالی را در تنها میدان دهکده جمع کرد و ضمن ایراد یک نطق مفصل و مبسوط مژده داد که بزودی این املاک سر سبز و خرم بین شما تقسیم می شود و در آینده نزدیک هر یک از شما حاکم بر سرنوشت خودتان خواهید شد و دیگر از این ببعده مالک نمی تواند نتیجه زحمات و دسترنج شما را ببرد و شکم گنده کند و در خیابان های تهران و لندن و پاریس باد به غیغب اش بیندازد. زمین از شما، آب از شما، بذر از شما، کار و زحمت از شما نتیجه و محصول هم از خود شما خواهد بود.

باز آنها که خوش باور بودند نماینده فرماندار را فرستاده جبرئیل می دانستند و بدبین ها سخنان نماینده فرماندار را سرپوش یک حقه و وضع عوارض و مالیات جدیدی تشخیص می دادند و بهیچوجه حاضر نبودند تخفیفی در این نظریه شان بدهند.

روزی که نماینده فرماندار و همراهان می خواستند بروند، نماینده فرماندار بوسیله کدخدا برای اهالی (قولنجان) پیغام فرستاد که تا تقسیم املاک شما باید سرمایه ای جمع کنید و یک صندوق تعاونی که سعادت شما را تضمین میکند تشکیل بدهید و هر یک به فراخور حال در این صندوق سرمایه گذاری کنید که وقتی صاحب زمین و ملک شدید احتیاج به کمک دیگران نداشته باشید و برای خرید تراکتور، موتور آب، لوازم یدکی، بذر و سم از صندوق خودتان وام بگیرید و در عمران و آبادی سرزمین اجدادی

خویش بکوشید تا چند صباح دیگر که هیئت مامور تشکیل صندوق تعاون بهتر است بگویم (صندوق سعادت) از طرف حضرت اشرف جناب والی به قولنجان میاید شما آمادگی لازم را برای انجام این کار داشته باشید و بقدر کافی موجودی نقدی در اختیار هیئت امنای صندوق بگذارید، البته چون این عده، بطور افتخاری و داوطلب حاضر به انجام این خدمت خدایسنده شده اند و هدفی جز خدمت به شما و رضای خداوند ندارند ناچار پولی هم از این باب از حضرت اشرف نمی گیرند و این وظیفه دینی و وجدانی و خوی و خصلت مهمان نوازی شماست که در این مدت اقامت هیئت به بهترین وجهی از آنان پذیرائی کنید.

نماینده فرماندار و همراهان در میان شور و هلهله و دعای خیر اهالی و زارعین قولنجان به شهر برمیگردند و باز میان خوش بین ها و بدبین ها اختلاف نظر در می گیرد به همان سیاق سابق که گذشت.

چند روز بعد هیئت مدیره انتخابی صندوق تعاونی دهکده قولنجان مرکب از هفت نفر فکل کراواتی و اطو کشیده وارد قولنجان می شوند و در خانه کدخدا حاجی رمضان مادر مرده بار می اندازند که طبق معمول هزینه پذیرائی و خورد و خوراک هیئت بین رعایا و زارعین امروز و مالکین فردا سرشکن می شود.

دو روز بعد از ورود هیئت جارچی ها، در کوچه های دهکده جار می زنند که رعایا و زارعین و اهالی قولنجان خرد و کلان باید برای تشکیل صندوق تعاونی که سرنوشت آینده و سعادت زن و فرزندانشان به آن بستگی دارد همکاری و همیاری کنند و هر کس بخواهد در راه تشکیل صندوق کارشکنی کند یا در این امر خیر شرکت نکند، از طرف کدخدا در طویله زندانی می شود. اهالی دهکده قولنجان موظف اند طبق دستور حضرت اشرف جناب والی و اعضاء محترم هیئت مدیره صندوق و دستور شفاهی حاجی رمضان کدخدای قولنجان هر یک ده سهم این صندوق را بخرند. قیمت هر سهم پانصد تومان است.

وقتی این خبر به گوش اهالی (بایتی) و لخت عور قولنجان رسید وحشت سراپای همه را فرا گرفت، چون اگر رعایای قولنجان از شلوار پا گرفته تا میخ دیوار اتاق شان را هم می فروختند به دو هزار تومان نمی رسید تا چه رسد به پنج

هزار تومان. اما حکم، حکم حاکم بود و مامور هم کدخدا و بازداشتگاه مقصرین هم طویله کدخدا. چاره ای نبود. لاعلاج اهالی دست به فروش اثاث البیت زدند و چون در دهکده قولنجان همه فروشنده بودند و خریداری وجود نداشت، سیخ و سه پایه و دیگ و سماور و قوری و پلاس و جاجیم و گلیم و گلیمچه را بار الاغ و یابو کردند و بطرف قراء و روستاهای دور و نزدیک راه افتادند و به تدریج پس از بازگشت به دهکده ماحصل آنچه را که از محل فروش اثاث البیت به چنگ آورده بودند در اختیار هیئت مدیره گذاشتند تا در صندوق تعاونی که بستگی به سعادت آینده شان داشت بریزند.

یک ماه و نیم بلکه هم دو ماه اعضاء محترم و خیر و نیکوکار هیئت مدیره و موسس صندوق تعاونی قولنجان به خرج اهالی در خانه کدخدا رمضان خوردند و خوابیدند و آئین نامه تدوین کردند و وقتی که رفتند، صندوق هم غیب شد.

چند صباحی که گذشت و اهالی که کم کمک مشکوک شدند و دیدند که (جا تر است و بچه نیست) دسته جمعی به سراغ کدخدا رمضان رفتند که ته و توی قضیه را در آورند و بفهمند چه بلائی به سر صندوقشان آمده. کدخدا رمضان در جواب معترضین گفت: «منهم مثل شما، نه صندوقی دیده ام و نه صندوقچه ای. فقط این را میدانم روزی که هیئت می خواست از قولنجان برود آقائی که رئیس همه شان بود و اعضاء هیئت او را آقای (درستکار) خطاب می کردند به من گفت که صلاح نیست صندوق در دهکده باشد چون ممکن است سارقین و افراد ناباب به صندوق دست برد بزنند و ثمره دسترنج رعایا و زارعین زحمتکش قولنجان را که سعادت آینده آنها بستگی به این صندوق دارد به غارت ببرند. ما صندوق را با خودمان می بریم به شهر و در آنجا تحویل بانک می دهیم تا از آن حفاظت کنند و وقتی املاک ارباب انصاف خان بین رعایا تقسیم شد، رعایا به شهر خواهند آمد و هر چه پول دل شان خواست از صندوق برمی دارند. بیشتر از این من اطلاعی ندارم.»

باز میان خوش باورها و بدبین ها اختلاف نظر افتاد. بهر تقدیر، دو سال و نیم از آن تاریخ یعنی تاریخ تشکیل صندوق سعادت گذشت، نه از اکیپ نقشه برداری خبری شد و نه از نماینده فرماندار و حضرت اشرف و همراهان خبری رسید و نه از هیئت موسس صندوق سعادت.



یک روز غروب پائیز که هنوز خورشید کاملاً در پشت کوه های مغرب پنهان نشده بود و آخرین اشعه طلائی رنگش را از دامن دشت جمع نکرده بود، حجب برات در حالیکه با کمک بیلش آب را از (کرتی) به (کرت) دیگر می گرداند به همکار همیشگی اش کلب غلام گفت: «کلب غلام! ما خیلی چیزها را نمی فهمیم و خیلی چیزها هم هست که نباید بفهمیم، اما یک چیزی را با اینکه می باید می فهمیدیم اصلاً نفهمیدیم.» کلب غلام که روی (پل) کرت دیگر و مقابل حجب برات نشسته بود و مشغول چاق کردن چپق اش بود پرسید: «چی را نفهمیدی حجب برات؟»

حجب برات جواب داد: «آن چند نفری که می گفتند ما نقشه کشیم و اسباب و سیخ و سه پایه ای داشتند و روی سه پایه یک قوطی حلبی بود و پیرارسال به ده ما آمده بودند و می گفتند این قوطی دوربین است در ده ما چکار داشتند و با آن اسباب ها و دوربین ها چکار میکردند؟!»

کلب غلام که دنیا دیده تر از حجب برات بود پک محکمی به چپقش زد و ته چوب چپق را به گونه اش مالید و گفت: «با آن سیخ و سه پایه و دوربین آمدند خانه های ما را نگاه کردند و بوسیله آن اسباب ها فهمیدند که ما در خانه هایمان چه داریم و چه نداریم. بعد رفتند به شهر و به آن شش هفت نفر فکل کراواتی اطو کشیده خبر دادند. آنها هم آمدند آن صندوق سعادت را برای ما درست کردند و تا زیر انداز و روانداز و آفتابه حلبی ما را گرفتند و رفتند تا ما و بچه هایمان آواره شهرها بشویم. چطور تو نفهمیدی؟!»

حجب برات یک بیل خاک برداشت و جلو کرت رایست و سر بیلش را محکم در خاک فرو کرد و به دسته بیل اش تکیه داد و مثل اینکه متوجه حرف های کلب غلام نشده باشد نگاهش را به جانب مغرب کشید و گفت: «میگم که کلب غلام چرا غروب پائیز که میرسه دل آدم میگیره؟»

و کلب غلام که مشغول خالی کردن آتش سر چپقش بود گفت: «والله حجب برات! خیلی چیزها هست که ما نمی فهمیم و خیلی چیزها هم هست که ما نباید بفهمیم، حتماً در غروب پائیز هم حکمتی است که خدا خودش بهتر میداند، مثل همه کارهای پر حکمت خودش و بندگانش.

(تیر ماه ۱۳۴۰ - شمسی) مجله امید ایران

ادامه مطلب یک سینه سخن... از صفحه ۸

رفتیم خانه اش را گشتیم دیدیم ده ها کتاب خطی را در پشت پرده ای پنهان کرده و آنها را هم جمع کردیم. بالاخره اعتراف کرد که داشته مقنسی را تعمیر می کرده که چشمش به کتاب ها افتاده و هر روز هنگام تعطیل کار چندتائی از آنها را در دستمال خود می گذاشته و به خانه می برده و چون سواد نداشته و ارزش کتاب ها را نمی دانسته به یکی از اقوام خود که در اروپا دانشجو بوده و برای دیدار به مشهد آمده مراجعه می کند و دانشجو هم یک چمدان بار می زند و به اروپا می برد و بالاخره کتاب ها از حراج لندن سر در می آورد. رئیس کتابخانه استان قدس را خبر کردیم و آمد کتاب ها را دید و گفت فکر میکنم در جنگ جهانی وقتی روس ها به مشهد حمله کردند رئیس آن زمان کتابخانه که گویا آدم دلسوزی بوده، شبانه این کتاب ها را در یکی از مقنسی ها (مقنسی برونز محبسی زاویه هائی است که اگر همانطور بماند شکل ساختمان قناس بنظر میرسد لذا این نقص را با چیدن آجر و گچ کاری مرتفع می کنند) پنهان کرده و بعد هم روس ها آمده و غارت کرده اند و خوشبختانه کتاب ها را نبرده اند اما با مرگ رئیس کتابخانه همه چیز فراموش شده تا اینکه بطور اتفاقی بنای حرم آنها را می بیند و کتاب ها از حراج لندن سر در می آورد.»

ستوان کاشانی افسر جدی و تترسی بود. مدتی هم کارش گشت زنی در تهران بود. فکر میکنم سال ۱۳۵۶ بود که ضمن گشت در خیابان به یک مرسدس بنز نو که بقول دلال های اتومبیل تازه از زوررق در آمده با نمره تهران الف مواجه می شود. چون اتومبیل نو بود باید نمره تهران ج می داشت. بلافاصله می پیچد جلو اتومبیل بنز و جریان را از راننده

ادامه مطلب خاطرات در گذر زمان... از صفحه ۱۵

ولی من بلافاصله کنفرانسی از بچه ها تشکیل دادم و گفتم که با اجازه می خوام رفیق نیمه راه بشم. هم توی شهر کار دارم و هم کبدم حالا حالاها با من کار دارد. شما را به تخم مرغ های امروز و امشب و فردا می سپارم و با تشکر از خان و خاتون و کلی اصرار و انکارواره کشی تعارفانه، خداحافظی کرده و راه افتادم. در کوچه پس کوچه های ده از میان مرغ و خروس های با افاده ای که به جای گوشت

لذیذ و خالص دهاتی و بدون هورمونشون، تنها تخمشون نصیب ما شد، با دلخوری رد شده راه امید و طولانی برگشت به شهر را در پیش گرفتیم. امید به رسیدن به یک غذای بدون تخم مرغ، رکاب می زدم. در کارگاه خیالم نقش قاب پلو- کباب- آبگوشت و اشکنه نه بیخشید، اشکنه تخم مرغ دارد! و کله جوش و آش رشته می کشیدیم. غذاهایی را که مادر جلویمان می گذاشت، کفران نعمتی رد می کردیم، حالا در این بیابان

ادامه مطلب ایران شناسی ایران دوست... از صفحه ۷

او این مبحث را در جلد اول تاریخ ادبیات خود به تفصیلی بیشتر بیان می کند. (۳)، اما در کتاب «یک سال در میان ایرانیان» در پی بحث کلی از تصوف ایرانی به فلسفه اسلامی در ایران، خاصه در عصر پس از صفویه، می پردازد و از آرای ملاصدرا و حاجی ملا هادی سبزواری یاد می کند. درباره ملاصدرا می گوید: «او وقتی به اصفهان آمد در آن زمان سه عالم و حکیم بزرگ (میرفندرسکی و میرداماد و شیخ بهایی) در آن شهر حضور داشتند. ملاصدرا اول پیش میرداماد رفت و از او پرسید پیش کدام استاد تلمذ کند بهتر است. او گفت اگر تنها در جستجوی معنی باطنی هستی پیش میرفندرسکی برو. اگر طالب صورت خارجی هستی پیش شیخ بهایی برو و اگر می خواهی این هر دو را با هم داشته باشی پیش من بیا. ملاصدرا از هر سه استاد بهره گرفت و البته میرداماد استاد اصلی او شد. میرداماد در وقت سفر به بیت الله از هر یک از شاگردانش می خواهد که در مدت غیبت او رساله ای تصنیف کند. اثری که ملاصدرا تألیف می کند «شواهد الربوبیه» است. میرداماد پس از مطالعه آن است که به ملاصدرا میگوید: «صدرا جان، کتاب مرا از بین بردی!»

براون در سفرنامه خود درباره فلسفه بحث زیادی نمی کند و خواننده را به کتاب «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» از کنت گوبینو ارجاع می دهد. درباره ملاصدرا پیش از براون تنها گوبینو است که خلاصه ای از آراء فلسفی او را در کتاب یاد شده به دست داده؛ و جز او تا زمان هانری کربن کس دیگری از آرای ملاصدرا یاد نکرده بود. هر چند براون هم چندان تفصیلی در آراء او نکرده و

1-A year Amongst the Persian, P. 265

2-Ibid, p.122

۳) تاریخ ادبیات ایران، ترجمه علی پاشا صالح، ج ۱، ص ۶۰۷ - ۶۴۸

4-Comte de Gobineau, Les Religions et Les Philosophie dan, Lasie Central 195

مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، ترجمه علی محمد فره وشی (مترجم همایون)، اصفهان، ۱۳۳۴.

ادامه مطلب گیله مرد... از صفحه ۲۴

زندگی در غرب بخصوص در آمریکا اگر هزار و یک عیب و ایراد توش باشد، دستکم این حسن را دارد که به بچه های ما آموخته است همانگونه که هستند بنمایند، یعنی ریاکاری و دروغ و دغل توی کارشان نیست، اهل ملاحظه کاری و لاپوشانی و چاچول

جایش خالی بود. راستی در دنیا هیچ سسی بهتر از گرسنگی غذا را خوشمزه نمی کند... حاضر بودم دوچرخه «هرکولس» نازنینم را با یک پرس غذای بریانی تاخت بزئم! ذکر مصیبت نکنم. هار و هور، گرسنه و لب تشنه، نیمه جان و آفتاب خورده

بازی و اینچور دوز و کلک ها نیستند، از دوستی بی دلیل و دشمنی بی سبب چیزی نمی دانند. همانند که هستند. برخلاف خود ما که: همان نیستیم که می نمایم!

آیا زمان آن نرسیده است که از فرزندان مان «درس زندگی بیاموزیم»

به شهر رسیدیم. گرد آلود خستگی و خاک آلوده راه، سواره وارد منزل شدم. دوچرخه ام را به گوشه حیات پرت کرده و داد زدم: «مامان چی داریم بخوریم؟!» مادر از آشپزخانه بلند جواب داد: «خاگینه، مادر جون!..»

Any final comment you like to add?

I just hope young Iranian, and Iranian-American kids know that it is completely possible for any of their dreams to come true, no matter how big or small. This industry is hard, it takes a lot of hard work and A LOT of rejection, but it's totally possible to succeed in this business if that's your dream. I hope my career can be an example of that. It's always worth fighting for your dreams and the world needs our voice right now more than ever. With one baby step at a time, I truly believe that anyone can achieve their goals in life, although each of our paths are different. But if I can inspire even just one person to follow their heart, and follow their path, then I will have succeeded.

The San Francisco Film Society continues to show the best of world cinema year-round by presenting Modern Cinema, Doc Stories, and Hong Kong Cinema series every year. For more information, about SF Film Society and membership, please visit: <http://www.sffilm.org/>

Mom

A mom visits her son for dinner who lives with a girl as a roommate. During the meal, his mother couldn't help but notice how pretty her son's roommate was. She had long been suspicious of a relationship between the two and this had only made her more curious.

Over the course of the evening, while watching the two interact, she started to wonder if there is more between her son and his roommate. Reading his mom's thought, her son volunteered, "I know what you must be thinking, but I assure you, we are just roommates."

About a week later, his roommate came to him saying, "Ever since your mother came to dinner, I've been unable to find the silver plate. You don't suppose your mother took it, do you?"

He said, "Well I doubt it, but I will email her just to be sure!" He sat down and wrote:

Dear Mom,

After your visit, the silver plate has been missing. I am not saying that you did take the silver plate from my house, and I am not saying that you didn't take it. But the fact remains that it has been missing ever since you were here for dinner.

Love, Your son.

Several days later, he received an e-mail from his mother which read:

Dear Son,

I am not saying that you do sleep with your roommate, and I am not saying that you don't sleep with her, but the fact remains that if she was sleeping in her OWN bed, she would have found the silver plate by now, under her pillow.

Love, Mom



Driving Drunk vs. Driving While Using a Cell Phone



Caroline Nasser
Accident Lawyer

Distracted driving from cell phone use has become one of the most dangerous and common causes of car accidents in America. The cognitive, visual, and physical distraction of using a cell phone while driving can greatly reduce a person's situational awareness and skyrocket their chances of being involved in an accident. But how do these risks compare to the dangers of driving while intoxicated?

According to the results of a study conducted by psychologists at the University of Utah, driving while using a cellphone is just as dangerous as driving drunk. Study participants who drove while on the phone displayed a 9 percent slower reaction time when braking, a 24 percent variation in following distance when switching attention from driving and using the phone, and were 19 percent slower to return to normal speed after braking than undistracted drivers. Three distracted par-

ticipants ended up rear-ending the experiment's pace car.

Participants who were observed while driving drunk showed equally risky behavior. Drunk drivers drove slower but more aggressively than both distracted and undistracted drivers and pressed on the brakes with 23 percent more force. Despite these findings, accident rates, reaction times, or recovery of speed remained generally constant between the two test groups.

What Does the NHTSA Say?

While the results of the University of Utah's test indicated minimal differences between the dangers of drunk driving and texting while driving, others say differently. According to the National Highway Traffic Safety Administration (NHTSA), texting while driving is six times more dangerous than drunk driving. The agency also reported that in 2014 alone, 3,179 people were killed in motor vehicle accidents involving distracted drivers, with approximately 431,000 others being injured. In the average time it takes a person to respond to a text message, a vehicle traveling at 55 miles per hour could cover the length of a football field while a driver is not looking. Regardless, the general consensus is clear that it is best for drivers to put away their cell phones while behind the wheel.

Connect With Consumers

By placing your ad in Pezhvak of Persia, you're putting yourself in the right place, in front of the right people. Even better, you can be sure your ad will last the whole month because local people trust, use and rely upon

Pezhvak of Persia

(408) 221-8624



An Interview with Iranian-American actor Sheila Vand

The 61st San Francisco International Film Festival once again dazzled the city showcasing 186 films from 45 counties from April 4 to 17. Over two weeks, SFFILM Festival showed 59 narrative features, 38 documentary features, four New Visions features, two episodic programs, and a total of 83 short films. This year's festival was one of the best where I rated most movies with an excellent rating. There were two Iranian films in the festival; *"A Man of Integrity"* by Mohammed Rasoulof and *"No Date, No Signature"* by Vahid Jalilvand. There were 66 films by women directors, one of which, *"The Miseducation of Cameron Post"*, was by an American-Iranian director, Desiree Akhavan.

One of the American-Iranian stars known for her role in *"Argo"* and *"A Girl Walks Home Alone at Night"*, Sheila Vand, was also one of the cast in *"We the Animals"* directed by Jeremiah Zagar. Based on the novel of the same name by Justin Torres, it tells the coming-of-age story of three young Puerto Rican boys growing up in a loving family shadowed by domestic violence. Sheila Vand plays the role of the mother (identified only as Ma), who has met Raul Castillo (identified only as Paps) at a high school in Brooklyn and have moved upstate in search of better employment and housing.

"We the Animal" won the NEXT Innovator Award at Sundance and had three sold out screenings in SFFILM Festival. I am very pleased that Sheila Vand accepted my invitation for an interview with "Pezhvak of Persia".

Sheila Vand, born in Los Angeles, grew up in Palo Alto and is known for her role in Ben Affleck's 2012 Oscar-winning film *"Argo"*. Vand made her Broadway debut alongside Robin Williams in 2011 in the Pulitzer-nominated *"Bengal Tiger at the Baghdad Zoo"*. She has worked with filmmaker Ana Lily Amirpour on several projects, including *"Pashmaloo"*, which premiered at the Berlinale in 2011 and *"A Girl Walks Home Alone at Night"*, which premiered at the 2014 Sundance Film Festival. She also has an ongoing collaboration with 2013 TED speaker Alexa Meade. Their photo series *"MILK: What Will You Make of Me?"* is on exhibit at the Gallery for Contemporary Photography Ingo Seufert, Munich, Germany and was also exhibited in the Grand



Sheila Vand
Photographer: Zack DeZon



"We the Animal"

Palais at Art Paris Art Fair. Vand is also the creator of experimental performance piece *"Sneaky Nietzsche"*.

How did you get interested in Cinema and acting?

I was always very imaginative as a kid and I loved telling stories from a young age. For as long as I can remember, I preferred getting lost in my stories than I did living in the real world. So I think acting was like an escape for me; a place where I could live out all these stories. And I was a very sensitive kid as well, with big, full emotions. I needed an outlet for the vastness of my feelings and acting was a safe space for me to explore myself and my intense imagination. I got very drawn to the theater in high school because all of the kids who were doing theater were so different from everyone else. They weren't afraid to think outside of the box and they weren't afraid to be themselves. I always felt different growing up so the theater felt like a place where I belonged, and it was also a place where I could let all my feelings out without being judged for it.

You have played in very different roles, a couple of them directly about Iran; the Best Picture Academy Award winner "Argo" directed by Ben Affleck and "A Girl Walks Home Alone at Night" directed by Ana Lily Amirpour. What has been your experience playing in these roles versus other movies such as "We the Animals" directed by Jeremiah Zagar or "Legacy", the TV series? Do you have any preferences or criteria in choosing the roles?

I really enjoy acting in Farsi and playing Iranian roles because growing up in America, I always wondered how different I would have been if my parents hadn't immigrated. When I play an Iranian role, it's like I get the chance to explore that side of my identity. I never had the chance to go to Iran, so these movies are like a passport to this place I've heard so much about and am so curious about. But I also love playing American roles because I was born and raised in this country and I am American too. I try to embrace both sides of my identity and keep a balance in the types of roles I choose. Mostly I want to play characters who have a lot of layers and I try my best to bring as much humanity to every part I play, no matter how big or small the role is.

What do you think of Iranian cinema? Do you watch movies from Iran? What has been your thoughts and feelings when movies from Abbas Kiarostami or Asghar Farhadi won Cannes prizes?

I think Iranian cinema is AMAZING. It transports me to Iran when I watch those movies. And filmmakers from Iran are doing some of the most interesting work in cinema. It's such a beautiful cultural triumph to see that even through all the difficult political, economic and social issues our country has faced, art has still found a way to thrive. I'm a very big fan of Kiarostami and Farhadi and I think there's a very humble brilliance to their work. Both Asghar Farhadi and Jafar Panahi have films at the Cannes Film Festival this year and it fills me with pride. I dream of working with both of them someday.

What has been your experience as an American-Iranian actor? Do you feel that there is any stereotyping?

It's definitely not as easy as being a white actor. When you're an ethnic actor, or an actor of color, you have to work 10 times as hard as a white actor because there are just not as many roles written for people of color. But I do think things are slowly changing over time. There are so many amazing Iranian-American actors right now that are proving to Hollywood that we have just as much talent, and we have just as much of a right to be here, as any of the white-American actors in the industry. I've had to play stereotypical middle-eastern roles before, but I always try to bring a sense of humanity and authenticity to the character, even if the role feels cliché. In the future, I hope to write and develop some of my own projects so that I can create more opportunities for middle-eastern actors and to hopefully do a better job of representing our ethnic group. Because when white people write brown roles, it will always be told thru the eyes of an outsider.

Continued on Page 58

Sheriff Laurie Smith



By Dariush Gilani: About 20 years ago, when the veteran Sheriff of Santa Clara was leaving, there was a major election. For the first time a lady, named Laurie Smith, entered that race and, against all odds, she was elected to the position. Ever since then she has been very successful to reform the department with a discipline not heard of before. She should deservedly have the title of "the Iron Lady" because of her tough management of the department. Her face looks handsome yet it exudes authority. She has always been informed about minority needs and attends their events and celebrations. Laurie frequently attends the Persian holidays. Recently Pezhvak magazine had the pleasure of interviewing her in anticipation of her re-election campaign in June of 2018. Here is a summary of the interview:

Sheriff Smith, Where were you born?

In Michigan.

What is your education background?

My parents were divorced and I came to visit my father in California after I graduated from High School. I graduated from San Jose State University and I got a bachelor degree in Administration of Justice and a masters degree in Management from CalPoly. I am getting my second masters degree anytime from Naval Post Graduate School in Monterey. I don't know why, at my age, go back to school.

Before you became Sheriff of Santa Clara County, what did you do?

I worked part-time in an auto part store on Alum Rock Ave.

Were you the first female sheriff in this county?

Yes, and in the state.

Have you seen any improvement in the Department of Correction since you took over the helm?

We took over in 2010. They were an agency that had a lot of problems. We were able to save a lot of money by taking it over. The reason was that everything was duplicate, You know they had a records division, they had a chief and all their command staff. You know they had an internal affair, and we had one. So, we were able to save a lot of money there and we actually decreased the staff. One of the issues we have now has to do with inmate complaints regarding stuff such as use of force and out of cell time are being challenged by law firms. So, we are one of the counties facing lawsuits right now. But when we took over the jails we started a lot of changes; bringing up the staff to a higher level of professionalism. I am sure. We had to wait for people to retire. So that was a slow process Also, when we took over not all of the correctional officers were peace officers. They were civilians. So, we changed the law and all of those who passed a background check in investigation became correctional deputies. Plus we started more additional programs in jail like; GED, English as a Second Language, I can give you a whole list of courses such as; anger management, parenting classes, construction, wood working, metal working, welding.

How about mental programs?

A lot of people who come to jail are homeless. They may have mental issues, may be they are not taking their medication. So, we have a lot of mental treatment help in the jail. We get them back after they are stabilized

Are there a board or committee to hear the complaints of the inmates?

Depending on what the complaint is about they can go to the deputy who is assigned there. But if the complaint is about the deputy or very serious, the inmates fill out a form, it is the grievance note, and that goes into a locked box, the box that the deputy never sees it. Then the form goes to... we have unit that deals with all complaints. We have an internal affairs that handles all such complaints. Most of these complaints are about lack of medical care. This task is handled by Valley Medical Unit which is not part of Sheriff's office.

What is your view regarding "Jail Reform Report"?

Two years ago we had these three deputies who beat up an inmate and they killed him. They were all convicted of murder. It is very hard for us to arrest our own deputies. So the county began a blue ribbon commission. They had big public hearings about jail reforms and they came up with 600 recommendation. I also did a jail reform and planned it myself. That is what we are implementing now. Nothing like that would ever happen again in my career, never. All of our deputies have body cameras, and in the courts, too. So, Everything now is video recorded. The deputies have a really difficult job. There are certain times when we have 40 inmates out of their cells and a few deputies right there with them. There is no protection. They're in the housing area. Half of the inmates or all of them are there for murder. One deputy for say 40. Sometimes two. We have had inmates who wanted to murder other inmates, stuff like that. All the time... fighting all the time. Our deputies get assaulted by inmates. So it is such a difficult situation.

How has the department improved since you took over?

So, that is almost 20 years that I

have been the Sheriff. We have done a lot of things since then. I have a list things that we have done. That will be on my website. We are just finalizing that list but when I became the Sheriff we did not have special operations. We didn't have sexual predator unit and a task force. We didn't have an auto theft unit and a task force. We didn't have human trafficking unit and a task force. We have more targeted enforcement. We have done so many many things within that period of time and I can get you that list, too. But because it has been so long virtually everything changed. I am not sure if we even had e-mails.

Let's talk about Federal issues, what is your opinion about gun control?

Oh, absolutely, there are guns that people should not have, assault weapons. I am in favor of gun control.

Are there racial issues in the jail?

You know, there is a higher rate of incarceration of black people in our jail, too. Hispanic people are %50 or more of the population in jail.

What is your views on "Black Lives Matter"?

Sometimes, that is the only way that changes things. Non-peaceful protests I can never be in favor of. But there is a disproportionate fatal shootings and that is attributed to the cops. People may say that they would commit more crimes. But that is not really the answer. That is sometimes based on ethnicity. So, I think that they have a valid point when you look at them get hurt and we always make a track. Every time a deputy stops a car they have to give ethnicity, the gender and the reason for stop, so we do track them.

Pezhvak of Persia

(408)221-8624

شان انصاری

نامی آشنا و مشاوره مطلع و مطمئن
در امور خرید و فروش املاک در
بی اریا با بیش از ۲۷ سال تجربه

Cell: (408) 529-4574

Expertise You Need, Results You Can Count On!

خرید منزل می تواند یکی از بزرگترین سرمایه گذاری ها در طول
زندگی شما باشد. با من در اجرای این امر مهم مشورت نمایید!



Shawn Ansari, MSE, e-PRO
BRE: 01088988



راهنمایی های حرفه ای، مطمئن و سریع، حاصل بیش از ۲۷ سال تجربه

Shawn Ansari has been an active Bay Area real estate professional for over 27 years, has lived in Silicon Valley for 33 years, holds an MSE degree from Princeton, and takes pride in his ability to offer his clients outstanding professional real estate consultation services, second to none.



www.shawnansari.com ♦ sansari@apr.com

750 University Ave, Ste. 150, Los Gatos, CA 95032





Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۲۸ سال تجربه

✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده

✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات

✦ مرگ بر اثر تصادفات

✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

1(800)525-6060

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel: (408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax: (408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112